۵۲۸

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب: مرآة الانوار
مؤلف
جلد (...) ۵۲۸ از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب ۴۷۸۶۴

بازرسی شد

خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۵۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الواحد الغنی المبرء عن مشابهة الاضداد والانداد والصمد المنزه من تعلق الازواج والاولاد والصلوة علی محمد سید الموحدین المخلصین من آله هداة والاه وعترته من الآن الی یوم المیعاد وبعد چنین گوید احقر عباد الله الغنی محمد باقر ابن محمد تقی الاصفهانی که این است ترجمه حدیث شریف که اعرابی سوال کرد از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از معنی واحد و یگانه بودن الله تعالی و آنحضرت جواب فرموده اند و آنچه متعلق بتوحید و معتقدات از ثبوتیه و صفات ثبوتیه و سلبیه و اطراف آن باید که متعلق است باثبات صانع انتقد و بیان مذهب جبریه و تناسخیه و اشاعره کناهان واجزا از اینست میدهد بمذهب حق اثنا عشریه کثرهم الله تعالی گردانیدم و فهرست مراتب و سبح کرده‌ام صراط النجاة والله الموفق للاسرار و عصمنا الله و ایاکم من الشکوک والالحاد و هو حسبی و نعم الوکیل

ترجمه حدیث بسند معتبر منقول است که در روز جنگ جمل که میان حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام و عایشه علیها اللعنة طایفه رفاقت طلحه و زبیر واقع شد در بصره اعرابی در حالت کر و دار و هنگام قتال و جدال بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که یا امیر المومنین آیا میگوئی که الله تعالی واحد است و عرض اعرابی آن بود که تحقیق نماید که معنی واحد چه چیز است اصحاب حضرت همه رو باعرابی کردند که اینجا چه وقت این سوال است که همه گرفتار جنگ اند و حضرت پریشان خواطرست حضرت فرمودند که بگذارید او را هرچه خواهد سوال کند که مطلب اعرابی همین مطلوب که ما ازین قوم داریم و غرض ما ازین جنگ آنست که ایشان را بمعرفت الهی باز گردانیم چون خروج بر امام زمان شرایط است پس حضرت فرمود که ای اعرابی واحد چهار معنی دارد دو معنی را اطلاق نمیتوان

کرد

کرد و اما آنچه را اطلاق بر آنحضرت جایز نیست اول آنست که بمعنی واحد عددی باشد زیرا چیزی که ثانی نباشد واحد نمیگویند نه میبینی که کافر میشوند جمعی که میگویند ان الله ثالث ثلثة یعنی خداوند عالم یکی از سه خدا است و این جماعت نصاری اند که قایلند که خدا و عیسی و مریم در الوهیت و عبادت و این معنی بسیار گفته اند که واحد در اعداد بمعنی یکی است واحد یکی است و یکی را در جانب اطلاق میکنند که دوم داشته باشد و چون حق سبحانه و تعالی را نظیری نیست که او یکی باشد واحد بر این معنی بر او اطلاق نمودن جایز نباشد واحد یکی بر جناب اقدس الهی جایز است واحد من جمیع الوجوه است و این معنی در غیر جناب او نیست و مخصوص ذات اقدس اوست پس این وحدت در شمار نمی آید با آنکه هر واحدی را تصور میتوان کرد و جناب اقدس او را بهیچ وجه تصور نمیتوان کرد با آنکه واحد را اگر بر جناب اقدس او اطلاق نمایند با کثرت منافات ندارد و بخلاف غیر او زیرا که واجب الوجود است و عالم است و قادر است و خالق است و سمیع است و بصیر است و مدرک است و موجود است همه یک ذات است و یکی بمعنی جلاف غیر او یا چون وحدت او عین ذات اوست چنانکه ذات او معلوم نمیشود احد است نه مانا قال الحکیم الغزنوی احد است و شمار ازو معزول صمد است و نیاز ازو معزول آن احد نه که عقل داند و فهم وان صمد نه که حس شناسد و وهم بنه بینی که همین که وحدت تصور الهی مینماید و اهل خدا را میشناسد در جمیع از جهات حضرت قرار میدهد و چگونه خدا را شناخته و هم خدا باشد نه را احادیث معتبره بسیار از سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیه و علیهم وارد شده که هر که را در خاطر چیزهای عظیم بهم رسد و قوت واهمه چنین قرار دهد بجسم باری تعالی و شیطان وسوسه نماید که خدا را که آفرید و یا خدا بچیزی میماند یا در جهتی از جهات است بگوید آمنت بالله و رسوله ولا حول ولا قوة الا بالله که البته آن فکرها و وسوسه ها برطرف میشود و اعتقاد او در ایمان قایم میشود و در حدیث دیگر وارد شده است که هر وقت چیزها چنین بخاطر رسد لا اله الا الله بگوید که برطرف میشود و در روایات متواتره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر چیز را تصور نمایید بوهمها بخود که نهایت دقت بکنید تنزیه او از مخلوق است مثل شما بلکه ساخته شما است و حق سبحانه و تعالی

از آن منزه است که مثل شما باشد و ساخته شما باشد زیرا که هرچه تشبیه میکند و قرار میدهد آن را خدا فرض است و یکی از آن جواهر و اعراض و اجسام و آنچه اطلاق ممکن و مشترع بر او جایز باشد مخلوق است پس خدا بهیچ چیز نماند و هیچ چیز مثل او نباشد

از معانی که اطلاق آن بر حق تعالی روا نیست آن است که وحدت از او حدت نوعیه و انند چنانکه گویند او یکی است از مردمان یعنی واحد نوع الجنس حیوانات و غیره این نیز بر حق تعالی جایز نیست زیرا که تشبیه است و ذات مقدس او محال است که او را بمخلوقات شباهتی باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که خدا لا شبه ولا تشبیه یعنی همین بس است از برای معرفت انسان که نفی ذات مقدس الهی بکند خدایی نیست و دیگر او را تشبیه بچیزی نکند و نگوید که خدا بفلان چیز میماند و این کلام را معانی بسیار میکنند گفته اند یکی آنکه بمعانیه او که بر کردن او را مشابه نیست بغیر او نیست نه توان او را در شمار او در آورد و دیگر آنکه مقرر است که نوع ماهیتی است که در تحت ماهیت دیگر داخل باشد تحقیقا یا تقدیرا اگر از ماهیت سوال کنند بما هو از در جواب گفته میشود مثلا انسان حقیقتی است که انسان حیوان ناطق است و این حقیقت در تحت حیوان مطلق که جنس اوست داخل است و چون پرسیده که حقیقت انسان چیست در جواب گفته میشود حیوان ناطق و چون حق سبحانه و تعالی را با احدی شرکت نیست نه در ذات و نه در صفات هر آینه این وحدت را بر او اطلاق نتوان کرد زیرا که اگر شرکت باشد پس ناچار او را از ممیزی که او را تمیز دهد لابد از شرکا پس مرکب خواهد بود از جنس و فصل و هر مرکبی محتاج است باجزاء و هر محتاجی ممکن است و همچنین اگر ماهیت الهی را شامل ماهیتی باشد نوعی که منقسم شود بعنوان کلی و اگرچه آن کلی منحصر در فرد باشد با این معنی نیز اطلاق نمیتوان کرد بلکه او را شریکی نیست و محال است شریک او در ذهن و خارج نیست و در اصل نیست و در تحت هیچ نوعی و جنسی و لهذا بغیر از ذات اقدس او بر واجب الوجود وارد نشده است در هیچ آیه و حدیثی و نیست که از این جهت باشد تا متوهم نشود که کلی است چون در لغت واجب الوجود کلی است و اما آن دو معنی که اطلاق میتوان نمود بر ذات مقدس او یکی آنست که یکتا نه است و او را نظیری نیست چنانکه میگویند فلان در عالم وحید عصر خود است یعنی نظیر و همتا ندارد دوم آنکه احد المعنی است یعنی واحد من جمیع الوجوه است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم و همچنین است حق سبحانه و تعالی پس اگر قایل بصفات زائده شوند قایل

بهشت

بهشت خدا شده اند مثل اشاعره و همچنین احوال معتزله بنا بر الیه این معنی قایلند موجود و نه معدوم و بیان اقوال ایشان میشود چون از ضروریات دین شیعه است که آنچه مخالفین مذهب ایشان میگویند باید که مسائل چند بر ایشان که متعلق باصل معرفة الله است و جایز نیست بر معتقدات و مسائل امامت و فروعات نا بهر بدانند که مبادا در چیزی شبهه بهم رسانند و باقوال مخالفین و نواصب نفد بکنند و باعتقادات باطله معاندین مذهب شیعه کافر شوند اما آنچه باید دانست و واجبات بر مکلف و تکلیف انسان با آنکه معاملات ملکوینند خواه مومن و خواه کافر و خواه مرد و خواه زن و خواه قوی و خواه ضعیف و خواه پادشاه و خواه گدا و خواه صحیح بینا و خواه مریض و نابینا و هر نفسی که انسان بر او صادق آید بر و عدد این حکم مستثنی اند اطفال مجانین چون قابلیت فهم و خطاب ندارند و اول تکلیف معرفة است و اقل معرفة آنست که اقرار نکنند که خدایی نیست و او را منزه و لم از جحود چون و تعطیل و تشبیه بر او روا ندارند و نگویند که اگر او هست در کجا است و ما او را نه میبینیم زیرا که عقل تو یاد بهیز رسد که انوار بحقیقت و تعنا بکنه ذات و صفات او را بداند و این از محالات است که او را توان شناخت ذات و صفات او و کنها و پی بردن بساحت عزت او از جمله چیزهایست که امکان ندارد بلکه هر صاحب جان عقل از لطایف بنی آدم برانند و لهذا از این جهت است که اکثر جهال و عوام الناس در مقام چون الله که هر گاه چیزی موجود باشد چرا نتوان دید پس هر گاه نتوان دید نباشد و بعضی از جهال که قایل اند که خدا هست او را در جهت میدانند این از آن بدتر است که نفی صانع میکنند و مشهور است میان عوام الناس و جهال که در حین وقوع صدمه یا هیجان غضب نا ملحد باشند میگویند خدایا تو که در بالایی میرسی یعنی اگر قصد تجسیم کنند یا در جهت دانند نعوذ بالله من هذه الاعتقاد و تعطیل آنست که بگوید بیکار است چنانکه جمعی از حکما و اکثر یهود و بعضی از فرق اهل الجمله قایل اند که حق تعالی هرچه بایست کرد کرده است و فارغ است همه مخلوقات را دفعة واحدة و دیگر کاری نمیکند و همچنین حکما این میگویند که حق سبحانه و تعالی عقل را آفریده است و از عقل نفس بهم رسیده خود بخود با افلاک علویات و سفلیات نه از صانع و مخلوق و عقل و نفس اند و خدا ایشان را نیافریده و قدیم اند و چون ایمان عبارت است از تصدیق بدل و اقرار بزبان و عمل بارکان و اقرار نمودن بحق تعالی و صفات کاملیه تنزیه و بعد از معرفة الله و اقرار نمودن بحقیت انبیا و اوصیا

علیهم السلام برای تکمیل و ارشاد خلایق و معتقد بودن حق تعالی از افعال قبیحه و اقرار نمودن
بامامت ائمه اثنی عشر و سایر اوصیا و پیغمبران و معجزه ملائکه و بزرگواری و عصمت
ایشان یا انبیا کرام و اولیا عظام و اقرار نمودن بکتب منزله و شرایع و ادیان هر نبی
در هر عصری و اذعان بحشر و نشر و معاد و معدل و حکمت باری تعالی و معتقد بضروره
ضروریات دین و ما جاء به النبی من عند الله و تحقیق اثبات صانع مع صفات کمالیه و اقرار به
امامت چون ضروریات و واجب است بر مکلف که اینها را بدلیل و برهان عقلی و نقلی
ضبط نماید و معتقد آن و مسموع نخواهد بود و در چند فصل بیان میشود
اقرار بوجود صانع عالم است به تنگی او از همه چیزها هویداتر است زیرا که هر که فکر
میکند در خلق آسمانها باین عظمت و زمین باین فراخی و وسعت و خلق آفتاب باین
نور و روشنائی و ماه باین صفا و دلالی اعظم باین بزرگی و بالین چراغها میلود
و این طاق بزرگ و انواع ستارهها و بادها و ابرها و بارانها و جستن برق و غرید
رعد و حرکت سحاب و مواضع آسمان و انواع کوهها و دریاها و بیابانها و بادیه
خراب و لولوها و چشمهها و نهرها و درها و اصناف حیوانات از بهایم و سباع
و درندگان و مرغان و وحوش و طیور و بعض از حشرات الارض و موذیات و این خلقت
را ضرور است از اقسام نباتات و شربینها و حیوانات و حضراوات و بقول و
نقطوبو به خوشتر از عنبر و مشک و صندل و زعفران و علیق الدواب و مرکبان سواری
ایشان از قبیل و شتر و الاغ و استر و بار کشیدن اکثر حیوانات و اقسام بهیمه از کاو
و گوسفند و آهو و گوزن و حرکت کشتیها در بحار و شتران در زمین برای نقل امتعه
و اقتدار از بلاد بعیده و اقسام ادویه و عقاقیر در نیشها و برگها و داروها و گلها و شکوفه
و ریاحین و اشجار میوهدار و نوع میوه و انواع تلذذات و تکلفات و اقسام منسوجات
ابریشم و پنبه و کتان و امثاله و فرشها از موکرک و پشم و تزیین بطلا و الات و
جواهرات از لعل و یاقوت و الماس و زمرد و فیروزه و نجف و دیگر از عجایبات در مخلوقات و
محتاج بودن هر صنف از خلایق بدیگری و الوان و هیکل هر یک از بنی آدم مخالف دیگری و
هر حیوانی برنگ و شکل و جثه و هر مرغی بصفت و نقشی و هر انسان بصورتی و سیرتی و هر ملکی
بلباسی و دستانی و امثال آن در بدن بنا نه بدو بر اعضاء موی و ریش و صفات جسد و بدن و ترکیبات

با قوت

عجایب
با قوت و زنان پر مهر امذام و صفات لطافت و وجاهت و دیدن و نوح در ابدان در معیشت و م و
صنعت که در هر یک از اعضا و جوارح و ابدان و احشا و امعا و اعصاب عروق بکار رفته و
تدابیر و حیلها که در هر یک بکار برده است در حوایج و کارها و خود و تعلیم صنعتها و
ساختن الات و ادوات ضرور تبودن که خود از همه صنعتها عظیم تر همین نطق را
ذوق میدهد و کز مال تکلم در انسا نبی که اول امتیاز کرده ایند از حیوانات و بهایم و دواب و
حشرات الارض و هر عاقل ستدبر و عالم الستامل بیدا ند بیقین که اینها خود بخود بی صانع بهم
نرسیده است و کسیکه اینها را افرید است البته مثل اینها نیست و کاملا بالذات است و
هیچگونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق کافیست
از برای عوام الناس این بس است که بگویند اینها بطبیعت و بی شعور و بی صانع بهم رسیده
که عقل قبول نمیکند که هیچ بنائی بی بنا و هیچ نقشی بی نقاش و هیچ صنعتی بی صانع بهم رسید
باشد و انکه چنین آسمان معلق بی طناب و چوب بر پا کرده است و زمین چنین را زیر ان گسترده
است ذات او بمثل و مانند است و اگر خود بخود بهم رسیده باشد بایست که کهنه شوند و رو
بخرابی نمایند و آسمان بایست که بیفتد و بشکند و یا بهوا یا پایین رود و ابد الدهر بیک حرکت
و روز و رفتن آن بهوا بایست که او منتظم حرکات و گردش سیارات بیک نسق بنا شد و انقلاب
پیا شد و این دولاب بزرگ بایستی که حرکت او مختلف باشد و زمین بایست یا بر و رود از سنگینی
و رود و یا بر قرار نگیرد و در طلوع و غروب کواکب تفاوت بسیار میبایست داشته باشد
پس منزه است انجه او بیدی که حافظ آسمان و زمین است و بی نظیر و مانند و معین است و نظیر
و بی پیر و رفیق و شریک و ناصر و مدد کار و هم مصلحت و هم مشورت ندارد و معتقد است و مبرا است
از زن و فرزند و حزب و حزب ندارد و ابتدا و انتها ندارد و هیچ مکانات را از جسم و جوهر و
عرض او از بدن و بلا بنی نیست که او را نفی کنند یا نسبت دهند با اقسام مکانات و ابجد از لوازم
جسم است و جسم بان محتاج است و مرد او نیست و عالم و موجب و مضطر نیست بلکم قاعل
قادر مختار است یعنی هر چه میخواهد میکند و در هیچ مکانی از آسمان و زمین نیست و
در کوه و در دریا مقام ندارد و مکانی ندارد و نه نشسته است زیرا که حرکت و سکون
و نزول و صعود بر او محال و مفتقر بند الا ان لوازم جسم است و هر یک از این تحقیقات در مقام
خود بیان میشود انشاء الله تعالی و دیگر باید که مکلف بدانند که صانع عالم عالم و حی
و مطلع است بر خلایق و همه را می بیند از اسمانها و زمینها و ابجد در میان انها

معاد و اشد

چرا
پس دلیل چند چیز را بیان و ادرا دارند که چرا اینها و دی و کسی را از پام بزیر انداز و گویند
افتاد به دلالانند و یا گویند با آسمان رفعا و دارند که چرا تو فیه داد و گوید کردانند و گویند خط
بخوان و نقطه بر تخته بگذار و او را شل کرد اند و گویند این سنگ را بر دار و همدا از او را
زند و حبس نماید که چرا نخواندی و نقطه ننوشتی و بر نداشتی پس واضح است که تکلیف را بقدر
طاقت کرده و فضل قبیح را خدا میکند و بار بر انسان نمیدهد که ره کر توانند بر داشت و کیست
ظالمتر کسیکه کفر و معصیت دشمنان بر داشت و دل و زبان که جاریه ساز و بی اختیار
و ایشان مجبور باشند و دیگر در افعال قبیحه با اضطرار و اورا ابد الآباد در جهنم کند
و خود در جایی بسیار از قران میفرماید که خدا ظلم کننده نیست و بر ظاهر است که بنده
در شبانه روزی هزار رکعت نماز میتوانست کرد و تمام سال روزه میتوانست بود و هر سال
حج میتوانست کرد و در شبانه روزی هفده رکعت نماز مقرر کرد و در سالی یکماه روزه واجب
ساخت و در عمر یکمرتبه حج طلب نمود و جوباوی این است مضمون آیه کریمه لا یکلف الله نفسا
الا وسعها یعنی حق سبحانه و تعالی تکلیف نمینماید بندگان خود را مگر بچیزی که بر ایشان
آسان باشد و دشوار نباشد پس حرکت و افعال ارادیه با اختیاری و غیر اختیاریه از اینجا
ظاهر میشود که اگر کسی خواهد نماز میکند و الا نمیکند و اگر خواهد زنا میکند و اگر خواهد
عقد میکند و اگر خواهد حج میکند و الا نه پس این افعال ارادی از خدا نیست
حقتعالی در مواضع بسیار از قران مدح مقربان بارگاه احدیت را کرده است بر طاعت و ذم انکه
مردودان درگاه عزت خود نموده است بر کفر و معصیت ایشان اگر این جماعت فاعل فعل خود
نباشد مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخودی خواهد بود و بر خدا این محال است که خود کافر
کند و کفر را با ایشان بیافریند و مذمت نماید و خود مومن کرده اند و ایمان را در و بیافریند
و مدح نماید و بعد بگو که افعال العباد نه جبر است و نه تفویض و لکن امر بین امرین است یعنی نه
این و امر و اکثر گفته اند که مراد آن است که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده را بارادهٔ
خود مخیر کرده است اما اسباب از خدا است مانند اعضا و جوارح و قوی بدنیه و وجود
و الات و ادوات که در فعل در کار است از جانب خدا است و کردن فعل از بنده و این امر
بین امرین است و هو این است که مدخلیت حقتعالی در اعمال العبید زیاده از این نیست
زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسیکه مستحق آنها باشد بدیات و اعمال
حسنه و خذلان است در فعل طاعات و خذلان خدا او را مجبور نکرد است و فعل
است

در فعل
است در فعل معاصی انها هیچ یک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از و بشود و او مضطر باشد
بلکه تا مانند اقایی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک عملی مامور ساز و مثلا انکه هر دو بکو
کرفوا بر وید و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار را بکند صد دینار
باو میدهم و هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم اگر به همین اکتفا کند در باب هر دو و یکی
بکند انکه نکرده است مستحق صد دینا نیست انکه کرده است مستحق ده تازیانه نیست
اگر یک غلام فرمان بر دار تر است و خدمات بیشتر کرده است او را دوست میدارد و بعد
از انکه به هر دو این تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او را بدو تنها میطلبد و ملاطفتها و
مهربانیها میکند و تاکید میکند که البته فرما مخدمت را بکن و ثبت از برای او طعام میفرستد
و الطاف زیاده نسبت با ن غلام میکند و فرو این خدمت را میکند و ان دیگر نمیکند و
اگر این را صد دینار بدهد و آن را تازیانه بزند هیچکس او را مذمت نمیکند زیرا که
نه این غلام در کردن مجبور شده و نه او در نکردن و هر دو با اختیار خود کرده اند و حجت
اقا بر هر دو تمام است اینقدر مدخلیت حقتعالی در اعمال العباد از ایات و اخبار معلوم میشود
و در همین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که در نهایت اشکال
است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است
انست که لطف بر حقتعالی واجب است بحسب عقل و لطف ان چیزیست که مکلف را
نزدیک کرداند بطاعات و دور کرداند از معاصی و ان فرستادن پیغمبران است و نصب
امامان و وعده و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها و اگر این نمیبود مردمان نمیدانستند
انکه خدا و رسول کیستند و دین اسلام و مذهب حق چیست و باطل کدام است
و حلال و حرام را کجا از هم فرق میکردند بلکه مثل بهیمه الانعام میکردیدند
انکه حقتعالی حکیم است و حکیم در لغت بمعنی راست گفتار و درست کردار است و در اصطلاح
انست که هر چه کند بنهایت مصلحت و اتقان کند تا کار او بی فائده و فعل او عبث نباشد و
تدابیر همه منوط بحکمت و متانت باشد پس او را در افعال و اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه
ملحوظ باشد و لیکن اغراض در افعال الهی عاید به بندگان میکردد و غرض او تحصیل
نفع از برای خود نیست و بر ظاهر است که عبادت بندگان فایده بان نمیدهد و باین نفع
میشود و بکار او نمی اید و برای این قول اتفاق امامیه و معتزله بر این است انا حکما و اشاعره
گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و ایات و احادیث بسیار دلالت بر بطلان این قول

باشد
میگویند که هرگاه حکیم باشد لطف بر او واجب نیست و اما شیعه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح
از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که هر چه باید
فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و غرض او از خلق و تکالیف محض افاضه
جود است که بر بندگان عاید شود کما قال تعالی ... من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه
تا بر بندگان جودی کنم و بسند قوی از امام ناطق صادق صلوات الله علیه منقولست که از آن
حضرت پرسیدند که چرا حق سبحانه و تعالی خلایق را آفرید حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی
خلایق را عبث نیافرید است و ایشان را مهمل نگذاشته بلکه ایشان را آفریده است تا اظهار
سازد قدرت خود را و تا ایشان را مکلف سازد به عبادات تا مستوجب رضای الهی شوند
ایشان را نیافرید که نفعی از ایشان باو رسد تا دفع مضرتی از او بکنند بلکه ایشان را آفرید
تا نفع بایشان برساند و ایشان را در جنت و نعیم ابدی در آورد پس خدای تعالی مصلحت در آفریدن
انسان دانست و آفرید تا عبادت کنند و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون که بجا آید یعنی
نیافریدم پریان و آدمیان را مگر برای بندگی که عبادت کنند مرا و اینجا بحثی هست و
غرض آنست که نفعش به بنده راجع شود دیگر آنکه آدمی در مقام رضا و تسلیم می باید که هیچ
اعتراض بر افعال الهی نکند که منجر بکفر شود و نگوید که اگر حق سبحانه و تعالی مال بمن میکرد
بهتر بود و یا اگر فرزند مرا بمن وا میداد بهتر بود و فلان چرا فقیر است و فلان چرا مالدار است و
آنچه را خدا ضایع ساخت چنین قسمت من کرده و من چرا چیزی ندارم و این کار چرا ساخته شود
و فلان کس اگر و سال دیگر زنده بود خوب بود اگر اینها را از خدا میداند پس خدا حکیم است
و حکیم غلط نمیکند و اگر از خدا نمیداند پس کافر شده و انا منه ظاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین منقول است که اگر جمیع خداوند عالمیان را بیکا دکه بپرستند بعبادات از عبادات
نوح و عمر او مدار اوند و با این همه بچیزی اگر خدا عدول کرده اند باشد بگویند که
اگر چنین میکرد بهتر بود و همچنین اگر این اعتقاد داشته باشد هر چند بیان نیاورد
مشرک و کافر میشوند بجهت آنکه حق سبحانه و تعالی را تمیز داده که نه بحق پروردگار نمودکار ایمان
نیاورده اند و در زمره مومنان داخل شود تا ترا حکم نشان نکند در هر چه تراحم کرد و بعیان
ایشان واقع شود و در هر حکمیکه از ایشان واقع باشد و اما او از سخن و حکم قدر و ذکر نشوند
و کردن نمیتواند حکم اوزا کردن قضا و نیکو نگاه و از منع اعتقاد مومن آنستکه راضی شوند
بقضای الهی و صبر نمایند در بلاها و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام زین العابدین

خشنود
که صبر نمودن و از حق تعالی راضی بودن بر همه عبادات افضل است و هر که در بلا و قضا و تکالیف الهی صبر کند
باشد از حق سبحانه و تعالی و در هر چیزی که بر سر او آید خواه محبوب او باشد یا مکروه او باشد
حق تعالی خیر او در آن کند در دنیا و عقبی و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
که داناترین مردم بحق سبحانه و تعالی کسی است که راضی تر باشد بقضای الهی و در حدیث صحیح
در حدیث صحیح از آنحضرت وارد شده است که حق سبحانه و تعالی وحی نمود بحضرت
موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام که نزد من هیچ چیز و هیچکس دوستر از بنده مومن نیست
و هر چه پیش او می آورم خیر او در آنست پس میباید که صبر کند بر بلاها ی من و شکر کند
نعمتهای مرا و راضی شود بقضای من تا من او را در زمره صدیقان داخل کردانم هرگاه با آنچه
عمل نموده باشد بآنچه من از او طلب کرده ام و اطاعت نموده باشد امر مرا و از آنحضرت بطریق
صحیح وارد شده است که تعجب دارم از حال مومن که هر چه حق سبحانه و تعالی بر سر او می آورد
خیر او در آنست اگر او را بمقراض ریزه ریزه کنند خیر او در آنست و اگر او را پادشاه کنند
خیر او در آنست و از حضرت منقول است که هرگز حضرت سید الانبیاء و المرسلین
صلی الله علیه و آله چیزی را که واقع شده بود نمیفرمودند که اگر چنین نمی بود بهتر بود و نمی فرمودند
که من صاحبم که هر که در خاطر او در دنیا آید مگر رضا بقضای او هر دعا که بکند مستجاب شود
بلکه اگر دعا نیز نکند حق تعالی آنچه خیر اوست نزد او بجا آورد چنانکه در حدیث صحیح از آن
حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که هر که رد کند آنچه محبوب الهی است از عبادت
و صبر و رضا و امثال اینها حق سبحانه و تعالی نیز رد کند بآنچه محبوب اوست در دنیا و
عقبی و هر که پناه بحق سبحانه و تعالی برد حق سبحانه و تعالی او را در پناه خود در آورد و
کسیکه چنین باشد اگر عالم سرنگون شود باو ضرری نمیرسد و دیگر آنچه بنده را ضرور است
بعد از معرفة الله اعتقاد داشتن بقضا و قدر است و واجب است ایمان بآن قضا
و قدر و این بر دو نوع است حتمی و غیر حتمی و اشاعره بقضای حتمی قائل اند و معتزله منکر اند و مستقل
میدانند در اعمال و توفیق الهی را دخل نمیدهند و اخبار بسیار در تکفیر اشاعره واقع شده
چون ایشان بجبر قائل شده اند و جبر باطل است و تفویض اختیار محض است این نیز باطل
و لیکن حق امر بین الامرین است یعنی فعل جز از بنده است و توفیق از حق تعالی و شر از بنده و
سبب توفیق از حق تعالی و قبل از این اشاره شده در فصل چهارم و اینها مقدمه قضا و

قلند
قدر اند و اخبار بسیار وارد شده که قضا و قدر عبارت است از علم الهی در آنچه تعلق با فعال مکلفان
و هر چند لازم نمیدانند و در خطاب نیست مثل قدر و تقدیر بسیاری و در تدبیر کائنات در روح دارند و امثال اینها
بقضا حتمیت و نفی بسیار وارد شده که در این باب غور میکنند چون بعضی بسیار دقیقست و فرقه ها
قضا و قدر و امضا آنستکه اکثر حق تعالی قضا میفرماید در دنیا می دهد و ممکنستکه بتصدقات
و خیرات بر طرف شود بر می بدی و ذکر نکرده که دیگر سبب دفع قضا و قدر شود و مقدر نمی شود مرض
یا موت و در این صورت بسیار مشکل است اما ممکن است و اگر دفع نکرد بتصدقات و بتضرعات
امضا میشود و در این باب در خبر آن بر میآید که ممکنست بتصدق و امثال آن چون نصف مسائل نکرده اند
بسیار سنگین شده مشکل می شود و چون مختصر شده مشکل و اعتقاد ابن بابویه رحمة الله علیه
در قضا و قدر عبارت است از علم الهی و علم الهی علت الفعل نمیشود چنانکه علم منجم بکسوف
سبب کسوف نیست بلکه چون کسوف میشد منجم میداند و این معنی را تصریح نموده است خصوصا در کتاب توحید و تاویلات بسیار دارد در قضا و قدر و امضا
نموده است خصوصا در کتاب توحید و تاویلات بسیار دارد در قضا و قدر و امضا
و اراده و مشیت و لیکن از مجموع اخبار که ذکر نموده است ظاهر میشود آنچه بیان شد لیکن
همین بس است مومن را ولا جبر و لا تفویض و لکن امر بین الامرین و حقیقت قضا و قدر را
اگر نداند بر او حرجی نیست و از او نخواهند پرسید که چرا نمیدانی در قضا و قدر تغییر و تبدیل
بسیار واقع میشود و این ضروری دین شیعه است و منع نموده اند ائمه علیهم السلام از آنکه
بگویند آنچه مقدر شده است خواهد شد زیرا که در بسیاری از امور تغییر می یابد تا وام
کم جدا مضاز سد شل بیمار و ... ... و بلاها و مرض ها و طاعون و جذام
که باصطلاح عوام معلق میگویند و عرف و هدید در قعر ... از مصایب دفع میشود
هر چند بلا بزرگ و عظیم و هر ها کم و زیاد میشود بسبب قطع رحم و صله رحم و فقیر و غنی
هم عکس میشوند بسبب اعمال خوب و بد و بسیار در جنگ است در این روایات تلاوة قرآن
و خوندن تعقیب داد ... و تسبیحات اربعه وارد در بازگشت نموده را دعا ... و آنچه
بجهال شیعیان متابعة سنیان میگویند که آنچه در پیشانی آدم نوشته اند نوشته
باز بجای لازم می آید و کافری که در پیشانی او کفر نوشته باشد از خوف اسلام میشود
و بسیار ... میبینم که غنی فقیر می شود و بیمار صحیح میشوند و آنانیکه ایمان ضعیف دارند
مرتد

و
مرتد میشوند و فناستی صالح می شود آنچه اعوام الناس این را که میگویند که شده میشود
خواهد شد معنی او اینست که هر چه میگویند و در این باب اقوال بسیار که آنچه خدا خواهد
می شود کدام است و آنچه نخواهد نمیشود و موید این است حدیثی را که خاصه و عامه
روایت کرده اند که شخصی از اهل عراق شد بر حضرت امیر المومنین و گفت یا امیر المومنین
خبر ده ما را که این سفر که کردیم بسوی اهل شام که آن سفر صفین است آیا بقضا و
قدر الهی بود آنحضرت فرمودند که ای شیخ والله که بر بلندی بالا نرفتیم و به هیچ
بر پستی فرو نرفتیم مگر آنکه بقضا و قدر الهی بود پس آن شیخ گفت که سبحانه و تعالی مزد ما را
میدهد چون مجبور بودیم و اختیار نداشتیم و استحقاق ثواب نداریم مگر بفضل الهی
کاری بکند حضرت فرمودند که چنین مگو ای شیخ تو گمان کرده که قضا نیست لازم و
قدر حتمی است واجب اگر چنین باشد باطل شود ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر
و ... نداشته باشد و وعده و وعید الهی و کسیکه بد کند او را ملامت نتوان
کرد و کسیکه خوب کند او را مدح نتوان کرد و هر آینه نیکوکار اولی خواهد بود بملامت
و بدکار اولی خواهد بود بمدح این گفتگوی بت پرستان و دشمنان خدا و لشکر شیطان است
و گفتگوی قدریه این امت است ای شیخ حق سبحانه و تعالی اختیار داد بنده را و تکلیف
نمود و نهی کرد و تحذیر نمود بر اندک عبادت ثواب بسیار میدهد و کسی را جبر نکرده
است که باختیار معصیت او را بکند یا بی اختیار اطاعت او بکند و آسمان و زمین
را و هر چه در میان هر دو هست باطل نیافریده است این گمان جماعتی است که کافر شدند
پس وای از برای جماعتی است که کافر شده اند پس شیخ برخاست و شعری چند در
در مدح آن حضرت خواند و عبد الله عباس نیز این خبر را روایت کرده است و در
آن نقل کرده است که شیخ گفت یا امیر المومنین پس قضا و قدر کدام است که ما
بر بلندی و پستی نرفتیم مگر بقضا و قدر حضرت فرمودند که آن امر و حکم الهی است
که فرموده بود که ما با این جهاد رویم مثل آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده است و قضی
ربک الا تعبدوا الا ایاه یعنی پروردگار تو حکم فرموده است که عبادت نکنید
مگر او را تا آخر حدیث و این مثل مشهور است میان عوام که میگویند خدا چشم بد بنده اش
داده

بیچاره هم داده است و خبر کرده است که بیچاه بیفتند پس اگر کسی بچاه افتد خدا را چه تقصیر باشد
معلوم دراینجا سبب علت افتادن در چاه نیست و دیگران جملهٔ ایشان است که مؤمن اعتقاد
کند که حق تعالی خلایق را هدایت فرموده است بسعادت ابدی و بدلالت راه حق سرافراز
ساخته و بنی‌آدم را مثل حشرات و سایر حیوانات رها نکرده که هرچه خواهد کند و نیکی
و بدی را تمیز نکند پس سعادت و شقاوت و راه کفر و ایمان و نیکی و بدی و خیر و طاعت
و معصیت و امر و نهی و نشانه دادن و ثواب و عقاب را بایشان نموده بارشاد و هدایت
و خبر دادن انبیاء عظام و اوصیاء کرام ایشان صلوات الله علیهم اجمعین و ایشان را
آسایش فرموده و اختیار داده که از این دو راه هر کدام را خواهند بروند بدلیل آیهٔ
کریمهٔ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا و دیگر کریمهٔ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ
بلکه اهتمام بسیار فرموده است در طاعت و فرمانبرداری و ایمان و ترک اشکیا
و کفر و چون هدایت از جملهٔ الطاف الهیست بلکه معنی لطف همین است علمای امامیه
و بزرگان شیعه و جمهور مؤمنان این را واجب میدانند بر حق سبحانه و تعالی چون
بنده کان را از برای بندگی آفریده است پس هر چیز ایشان را به بندگی رساند لازم است
که بفرماید و الا غرض الهی فعل نخواهد آمد و ایجاد خلق عبث و بیفایده خواهد بود
پس ایشان را بوساطت مرشدان کامل که انبیا و رسل و ائمه و جانشینان پیغمبراند
راه نموده اند و همچنین دست بدست تا علما و پیشوایان دین که خلیفهای ائمهٔ معصومین
اند بصراط المستقیم حق دلالت فرموده تا از تنگنای ضلالت و غوایت نجات یابند و
ایشان را امر بخوبیها نموده و در ازای آن صله و انعامات و مثوبات مقرر فرموده
و تحذیر و نهی از بدیها نموده و در مقابل آن سخاری و عذابها تعیین کرده تا مثل کوران

و حیرانان

درگاه
و حیرانان نباشد او را بشناسند و انکار کردن از عقاب الیم جهنم و آشنا شوند با خاصان
او و بساحت عزت و معرفت او راه یابند و معامله از منا بندگان با ایشان کرده و
اگر میخواست همه کس را مؤمن میآفرید چنانچه فرموده وَلَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ لَهَدَى النَّاسَ
جَمِيعًا اگر حق سبحانه و تعالی میخواست که بجبر بنده کان را هدایت میخواهد نماید می
توانست کرد که همه خوب باشند و لیکن حکمتش اقتضا کرده است که باختیار خود حق
را اختیار نمایند تا معنی مطیع بعمل آید و مستحق ثواب شوند و باختیار معصیت نمایند
تا مستحق عقاب شوند و این آزمایش را منوط و مربوط بعقل کرده اند که تمیز باشد میان
هدایت و ضلالت و حق و باطل و کامل کرده اند مکلف را پس مجنون و طفل را تکلیف
نفرموده که قابلیت خطاب و فهم تکلیف نداشتند و مراد از عقل همان است که مدار تکلیف
بر آن است و غالب اوقات قریب ببلوغ چند قریب بفهم ایراد مینماید ۱ آنکه
آنکه هر مضمونی که آدمی باحس تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات او بدون ملاحظهٔ
امر خارج چه علتی بودن او در خارج واجب است او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر
بذات او نه واجب است بودن و نه ممتنع است بودن او را ممکن الوجود گویند که بودن
و نبودن هر دو بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود و الا معدوم
خواهد بود پس اگر گوییم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات
منحصر باشد در ممکنات و واجب الوجودی در میان نباشد پس هر دو را باهم که ملاحظه
کنیم بمنزلهٔ یک شخص اند و عدم بر مجموع افراد روا است و همچنانکه زید بی علت محالات
که محالات که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن ببداهت عقل محال است همچنین
شده این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محال است و آن علت باید موجود باشد
زیرا که بدیهی است که چیزی که موجود نباشد علت وجود دیگری نتواند شد و موجود

کرده است
و طبیعیون کرده اند در مقام خود دفع می شود بعد از این دلیل بر این فخر رازی از شخصی نقل
کرده در بعضی از ازمنه خشک سالی عظیم شد و قحط شدید بهم رسید و مردم برای استسقا
بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی
بعضی از کوهها رفتم آهویی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی آب میدوید چون
بغدیر رسید آن را خشک دید حیران شد و چند مرتبه نظر باسمان کرد و سر را حرکت
داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد و باران بسیار بارید که غدیر مملو شد و آب خورد
و سیراب گردید و برگردید و همین طلب استسقا کردن بنده کان و نیامدن باران
در اکثر زمان هم دلیل واضح است بر بودن خداوند جهان و مجیب الدعوات نیست بلکه از ابتدای
آفرینش آدم علیه السلام تا حال همه فرق فرزندان آدم در هر ملت و کیشی که بوده اند
طلب باران میکرده اند و خداوند عالمیان میفرستاده است اگر جاهلی گوید که گاه هست
که طلب باران میروند و دو مرتبه و سه مرتبه دعا میکنند و باران نمی آید از چه
است جواب این است که این بنا بر مصلحتها است که خداوند عالمیان نسبت به بندگان
خود میداند که تاخیر میکند که تا بندگان او از سر اخلاص متوجه بان درگاه شوند
و از گناهان توبه کنند و بدانند که غیر او کسی قادر نیست بفرستادن باران و
دیگر شفقتی که خداوند عالمیان نسبت بانها از حکمت و چنین نیست که از ایشان را محروم
کرده اند البته باران میفرستد هرچند بندگان بد کنند او انعام میکند و صاحب
رسائل اخوان الصفا ذکر کرده است که مکرر دیده اند در سالهای خشک که حیوانات
سر بسوی آسمان میکنند و طلب باران میکنند و اکثر بهایم در بیابانها که بسبب صدمه
چند مجروح میشوند با کثرت گیاهها و علفها خود را معالجه میکنند بدون آنکه صاحب
عقل و تربیت باشند نه این با الهام ملک علام باشد چنانچه فقیر از مردی ثقه

از

میباشد
از اعراب که در سمت عراق و در حوالی اصفهان وطن داشت شنیدم که گفت در بیابانها علفی
که از برای دفع سم و زخم نیش مار و عقرب بسیار نافع است و آن را که بو میگویند دیدم
که قریب بسوراخ ماری بچه آمد که داخل شد مار بیرون آمد و با آن بچه برآویختند
و عاقبت آن بچه زخمدار شد و خون از همه جای بدن آن بچه بر خود را باین علف مالید که
از نیش او زخمش بهتر شد و باز رفت و با مار جنگ کرد و دیگر زخم خورد تا چند
مرتبه خود را باو مالید و چاق شد و میرفت و جنگ میکرد و اکثر طیور هر گاه بیوت
و بطیع ایشان بهم رسد با بدرها احتقان مینمایند و از صیادی نقل کرده اند
که کاو کوهی را دیدم که بچه خود را میشیر میداد من متوجه او شدم بچه را گذاشت و
گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد بچه را در دست من دید مضطرب شد و رو
باسمان کرد چنانچه کسی استغاثه و تضرع میکند ناگاه گرگی پیش آمد نعره زد
گوساله افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش دوید و او را برد و حکایات در این
باب بسیار است که ذکر آنها مناسب این مقام نیست پس معلوم شد که وجود مبدأ
و رعایت ظهور و وضوح است که بر حیوان عجم نیز مخفی نیست استشهاد فی هذا الباب
بر هر ما فطانا افراد انسان ظاهر و مبرهن است که حیوانات دیگر بغیر از ذوی
العقول اند و ایشان را عقلی نه رکیک و فطنتی و علمی و دانایی نیست و عزم ارسلی و فکر فرد
ندارند پس اگر خدایی نباشد که ملهم کرده است حیوانات که در حین آب خوردن از هر
اصناف ایشان همه طیور و مرکیان سر را بجانب آسمان بلند میکنند و اگر خالقی
نباشد چرا قاطبهٔ حیوانات از مرغ و ماهی و بهایم و دواب حشرات الارض و سباع
و درنده کان در صحرا بیدار میشوند و هر یک بزبان خود ذکر الهی میکنند خصوصا
خروس تا صبح در همه اوقات بانگ نماز میکند و مردم را مطلع میکند از وقت نماز

که خارج از ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است
اگر گویند هر یک از اجزا معلول دیگری است الی غیر النهایة و علت مجموع مجموع علل الی غیر النهایت است
گوییم هر یک بشرط وجود علت واجب است و وجودش و عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است هر گاه
واجب الوجود نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید   الکه بعضی از محققین گفته اند
که همچنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند در معقولات نیز بدستور
الکه محال است عادت که این عدد کثیر از خلایق از مشرق تا مغرب اتفاق کنند بر کتاب
یا بر صدق یا در حسن و قبح و چیزی و همه غلط کنند پس جمیع انبیا و اوصیا و عقلا
و دانایان و اکثر حکما و جمهور کافه انام اتفاق کرده اند بر وجود صانع عالم و وحدت
او و اینکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته اینکس را علم بهم
میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و با این عقول
کامله اجماع بر غلط نکرده اند   از مشرق تا مغرب خلق عالم همه گویند باشد یک
خدای   و ایضا اتفاق ایشان دلیل بر این است که با این مقدمات بدیهی اند یا نظری
و دلیل در اینها واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت متانت
است   و ایضا معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر
گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را
روشن کردن و شق القمر کردن در آسمان و ناقه از سنگ بر آوردن و آب بسیار از میان
انگشتان یا از سنگ کوچک جاری ساختن و آهن را مثل موم نرم کردن و متکلم شدن
حیوانات عجم و برگردیدن آفتاب و خبر دادن از غیب و غیبیات و امثال اینها بر هر عاقلی
ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدایی باشد که اینها را برای حقیت ایشان
از دست ایشان جاری کرده اند عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی از تفکر در غرایب صنع

الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد بلکه علم بوجود الهی بدیهیست و همه عقل بر آن مفطور
میگردد چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر از آن کافران سوال کنی
که که آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند که خدا آفریده است و لهذا پیغمبران
که مبعوث گردیده اند مردم را بتوحید و یگانه پرستی و گفتن لا اله الا الله مینموده اند
اقرار نمودن بصانع و بنیه بر این معنا آنست که همه خلق در وقت الجاء و اضطرار که
دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار
مینمایند که خداوند یگانه دارند یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال
اگر چه در ظاهر حال منکر وجود مبدا اند اما بالمآل بتحقیق و ثبوت وجودش معترف و
معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و توضیح کلام مرام
آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی و تقدس از آن بزرگوار
تر است که بکنه ذات محاط عقل گردد و اما بواسطه رابطه اضافیه که میان مالک و عبید متحقق
است و بجهت علاقه اضافه از جهت بغایت که تلاش از زوال آثار الیش ینابیع علم و قدرت
بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روان است چنانچه طبیعت مخلوقات مجبول
و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از این جهة در هنگام صدمت وقوع وقایع در وقت
اضطراب فی سبق رعیت که از حیوانات استغاثت و فزع بنگاه داننده خود می آورند
بوجه طبیعی که تعهد و تکلف در آن نیست حالی آن را این جهة در این حالت مظهر استجابت دعا میشوند
چنانچه خدا یاد کرده امن یجیب المضطر اذا دعاه بان تا نالکات و انزعاج حیوانات عجم
درگاه عروض خوف و گریز ایشان در حالت استیلای وهم و هراس بحقیقت از این قبیل
است و لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که در عهد نادان و در هر دین اند و یان بوده
اند خلاف در او ما فاوت و شبهات که سوفسطاییه و ملاحده و دهریه و طبیعیه

کردن و در ظهر و عصر و از حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که چون کرکس فریاد
میکند میگوید ای فرزند آدم هر روش که زنده گانی میکنی آخرش مرگ است و باز کر
صدا میکند میگوید که ای دانا چه بینا بینها نهاد و ایه نغ کنده بلا هما و طاوس میگوید
بر خود ظلم کردم و مغرور شدم بزینت خود پس بیامرز مرا و دراج میگوید الرحمن علی
العرش استوی و خروس میگوید هر که خدا را شناخت یاد او را فراموش نمیکند و
بعضی و دیگر میگوید سبوح قدوس رب الملائکة والروح و مرغ خانگی میگوید
ای خداوند حق تویی و گفته تو حق است و باشه میگوید ای خداوند حق ایمان آوردم بتو
در روز قیامت و کوتکره میگوید توکل کن بر خدا تا ترا روزی دهد و عقاب میگوید
که اطاعت خدا کند بدبخت نمیشود و شاهین میگوید سبحان الله حقا حقا و جغد
میگوید که دوری مردم انس بیشتر است و کلاغ میگوید که ای روزی دهنده بفرست
روزی حلال و کلنک میگوید که خداوندا نگاه دار و محفوظ دار مرا از شر دشمنان من و
لکلک میگوید که هر که از مردم تنها شد از آزار ایشان نجات یافت و اردک میگوید
آمرزش ترا میخواهم ای خداوند و هدهد میگوید که چه بسیار شقی است کسیکه
معصیت خدا کند و قمری میگوید ای دانا چه پنهان و رازها ای خداوند ببیهه که مشیه بقرب
و سرخ رنگ است میگوید تویی خداوند خداوندی غیر از تو نیست ای خداوند بخشنده
میگوید که طلب آمرزش میکنم از خدا از هر چه که خدا را بخشم آورد و بلبل میگوید لا اله
الا الله حقا حقا و کبک میگوید نزدیک است حق و شما نا شناسید و ایه فرزند آدم چه
غافل از مرگ و ناخته میگوید یا احد یا واحد یا فرد یا صمد و سبز قبا میگوید
مولای من آزاد کن مرا از آتش جهنم و هو جه میگوید مولای من قبول کن توبه جمیع گناه
کاران را و کبوتر خانگی میگوید که اگر گناه مرا نیامرزی شقی و بدبخت خواهم بود و شتر
مرغ

مرغ میگوید معبودی بغیر از خدا نیست و پرستک سوره حمد میخواند و میگوید ای قبول
کننده توبه توبه گناهکاران ای خدا ترا است حمد و تره میگوید که مرگ بس است برای پند
گرفتن و سلوای میگوید بد بد است و بتفالا میگوید که مرگ زود بمن رسید و گناهم
سنگین و بسیار شد و شیر میگوید که در امر بنده گی خدا اهتمام بسیار می باید کرد و
میگوید که دست از گناه بدار که تو در پیش خداوندی هستی که او را نمی بینی و او
همه کس را میبیند و او خداوند عالمیان است و خر که فریاد میکند لعنت میکند
بر راه دار و عشار و فیل میگوید که برای دفع مرگ قوة و چاره سودی نمیدهد و
یوزنه میگوید یا عزیز یا جبار و بروایت دیگر کبوتر خانگی هو یا هو میگوید و شتر
میگوید منزه هست پروردگاری که ذلیل کننده جباران است تنزیه میکنم او را
و اسب میگوید که منزه هست پروردگار ما منزه هست او و گرگ میگوید که چیزی را
که خدا حفظ کند هرگز ضایع نخواهد شد و شغال میگوید عذاب و ویل برای گناه
کاریست که بر گناه خود مصر باشد و سگ میگوید بس است معصیتها ای خدا برای
خواری و خرگوش میگوید هلاک مکن مرا ای خدا بکه ترا است حمد و روباه میگوید
دنیا خانه فریب است یا هو میگوید ای خدا نجات ده مرا از نار و کرگدن میگوید
بفریادم برس و اگر نه هلاک میشوم و پلنگ میگوید منزه هست پروردگار که
بسیار عزیز است بجهت قدرت خود تنزیه میکنم او را و مار میگوید که چه
بسیار بدبخت است کسیکه ترا نافرمانی کند ای خداوند بخشنده و عقرب
میگوید که بد چیزیست وحشت است پس حضرت فرمود که هیچ خلقی نیست مگر آنکه
از آن تسبیح هست چنانکه خدا فرموده است و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن
لا تفقهون تسبیحهم یعنی هیچ چیز نیست مگر آنکه خدا را تسبیح میگوید بحمد و

ثنا بیماری تقلیل است ولیکن شما نمی‌فهمید تسبیح ایشان را تم الحدیث و که ملهم کرده است
حیوانات را که دشمن خود را بشناسند و از ایشان گریزان باشند و در دفع اذیت
دشمنان خود چاره جویند و بسوراخها و تلهای کوه و چاه جبال پناه برند مثل هدایتی
که کرده است با گوسفند و گربه با موش و شیر با روباه دارند که الهام کرده است که اکثر حیوانات
با بنی آدم رام میشوند و مطیع و منقاد ایشان گردند و تن در دهند بخدمات و به
سختیها به فرزندان آدم بی آنکه نفع یا ضرری منظور داشته باشند و فی الطلب
مزد و اجرت و عوض باشند و نه دانند که خدمات ایشان از برای کیست و
فایده آن چه چیز است بلکه مسخر شدن حیوانات با بنی آدم از صنعت واحد قدیم است
به بینی که بهایم در وابسته بزرگ و خرد کوچک چگونه منقاد طفلی میشوند که
از عقب ایشان راه میروند و هر جا بیکه آن طفل ایستاد او هم ایستد چه میدانند
که باید پیش ایستاد و چه میدانند که فایده او بیراست یا در خطر و از کدام قبیله است و
هرگاه آن دابه صاحب خود را گم کند تا به بیند نعره میزند و فریاد بر می‌آورد و گاه
او را دید چرا ساکت میشود و اسب بصدای صاحبش می‌آید بلکه راههای بسیار
همراه او می‌آید و سگ بمسافتهای بعیده با صاحبش رفاقت میکند و اگر بگوید برو
میرود و اگر بگوید بگیر میگیرد و اگر بگوید رها ده رها میدهد و اگر بگوید بخواب
میخوابد و سر از آستان او بر نمیدارد و خانه صاحب را میپاید و اشتر و الاغ
و گاو و گوسفند و اکثر ایشان را بمسافتهای بعیده و راههای دور به برند باز میگردند
و بمنزل اصلی خود معاودت مینماید و سگ پاس صاحب و گوسفندان و خانه و مال
او را میدارد و گرسنگی را کمتر است که دزدان را بشناسد و آشنایان و بیگانگان را
از هم فرق کند و از عقب گرگان بدود و مسافت بسیار طی کند و تعب بسیار بکشد تا گرگ را
کوسفند را

دریغات
تا گوسفندان را از گرگ بگیرد و چون گوسفند زخم دار را از گرگ گرفته نمیخورد و با وجود آنکه
جوع و گرسنگی دو روز و سه روز میکشد و اند و که ملهم کرده است کلنکان را که سرکرده
و پاسبان داشته باشند و شب و روز محافظت یاران خود کند و هر بدی با خبر کند دشمنان
و صیادان را و اگر کسی بر ایشان تازد آن کلنکان را خبر کند و که ملهم کرده است مگس عسل را
که پادشاه داشته باشند و مثل بنی آدم پادشاه ایشان فرمان فرمائی کند و قصاص کند
زنبوری را که بدی کند و همچنین موران نیز فرمان فرما داشته باشند و اطفال که از
مادران بیرون می‌آیند که مادر کیست و شیر چیست و غذا کدام است در آن هنگام طالب
غذا میشوند و لب بر هم میزنند و چون پستان در دهن ایشان گذاشتند میفهمند و
شیر میخورند و میمکند پستان را میکشند بلکه جمیع حیوانات بچه‌های ایشان چنین
میکنند و که ملهم کرده است اسب را که صاحب خود را پاس بدارد و اگر در خواب باشد
در سر پیش بایستد و اگر دشمنی بر سر او آید دفع دشمن بکند و از راهها دور احساس
کند دشمن را دشمنان و راه زنان را و شیهه کشد و دست بر زمین زند و
او را اعلام نماید و از خواب بیدار کند و گربه چون چیزی خورد از تعلیم کرد دست و روی
خود را میشوید و مدفوع خود را پنهان میکند در خاک چرا هر نر از افراد حیوانات
تسلط دارند بر ماده خود و چرا هر ماده ذلیل است در پیش جفت خود و فیل با این بزرگی
و شتر با آن جثه و ضخامت اگر طفلی بر ایشان تازد و چوبی بر ایشان اندازد دم میدزدد
و میترسد بلکه از آن طفل میگریزند و باز منقاد او میشوند و حیوانات چرا احمال و
اثقال بنی آدم را بدوش میکشند و اطفال از کجا میدانند که در هنگام کودکی نام خدا را
به برند و چه میدانند که باید پاهای کفش و چرا اسباع و درندگان سم نمیدارند و

چه میدانند
م

و انا بکر سم دارند چرا ناخن ندارند و مرغان چرا منقار ندارند و سباع از طیور چرا منقار
و مخلبها برنده دارند و گردن شتر دراز است و فیل گردن نش چرا کوتاه است و عوض است
که چیزی باید بردارد و بنی آدم چرا مثل حیوانات بچهار دست و پا راه نمیروند و هر یک از انواع
حیوانات چرا اختلاف بکدیگر آلات برداشتن طعمه با ایشان است تا آنکه غذایی میخورد که
مناسب ایشان است بان آلت بردارند و بخورند و که الهام کرده است بچه حیوانات را
که از عقب مادران خود بروند و کبوتر و مرغان دانه در حلق جوجه خود ریزند انسان
از کجا دانست انواع صنایع را از بنائی و تجاری و نقاشی و حدادی و عمل نساجی
و خیاطی و غیره از حرفتها و ساختن قلاع و خانها و کاریزها و حمام و کشتیها و بریدن
کوهها و پیدا کردن ۲ بها و از کجا دانستند آهن را باید مصالح بریدن و تراشیدن
و نداشت کردن و دباغی نمودن و آلات حرب ساختن و کلنگ و بیل باید ساخت
از برای کندن زمین و بریدن سنگ و درخت و چوب و پیدا کردن نقره و طلا
از برای خرج کردن و زر و این ساختن و مس از برای ظروف مطعومات و مشروبات قرار
داد و کجا دانستند گیاهها خاصیت دارند و شفاء بعضی از امراض اند و انسان چه میدانست که
کوهها معادن فلزات شد و در آنجا نقره و طلا و سرب و قلع و مس و آهن و فولاد می‌باشد
و چه میدانستند که بکار ایشان می‌آید و طلا را که عزیز کرد و قیمت از آن نهاده
از همه فلزات کرده‌اند و از کجا دانستند که در معادن قیر و نفط و مومیائی و طلق
و زیبق و مرداسنگ و کبریت و گچ و زرنیخ و مرمری باشد و بکار ایشان می‌آید و
از کجا شناختند لعل و یاقوت و مرجان و الماس و فیروزه و زمرد و عقیق و جزع
و بلور و در و لاجورد و نیز جدا و صنعت ساختن آینه و شیشه را و چه میدانستند

که در دریا معادن عنبر و مروارید و مرجان است و یا از هر در شکم بز کوهی میباشد و چند
از مشک آهو هم میرسد و مشک از آهو و عنبر از زنبور و گاو هم میرسد و عطریات
از گربه و سمور و سنجاب و خز را کجا دیده بودند در سالی که باید بتحصیل اینها کنند
و چه میدانستند علم کتاب و زراعت و تجارت و معاملات و داد و ستد و خرید
فروخت و سکه کردن طلا و نقره و تحصیل نمودن گیاهها و دواها و امتعه و اقمشه
و ابریشم و کتان و پنبه و نقل نمودن عقاقیر از بلاد بعیده و سوار شدن بر مرکبها
و ساختن زین و لجام و سوار شدن بر کشتیها و ساختن آن و غوص نمودن در بحار و
مطلع شدن بر حرکات کواکب و شناختن بروج و احکام نجوم و حکم کردن بر اوضاع
ستارها و طلب ریاست و سلطنت کردن و شناختن خانه‌ها و عمارات و کاریز
و کندن چاهها و قنات و پیدا کردن مزارع و جاری ساختن نهرها و ساختن
شهرها اگر اینها همه بیکدیگر شبیه نیستند و هر یک از ایشان بلباسی و زبانی
و کلامی و خوئی و سیرتی و هیکلی و شکلی و صورتی اینها همه را که کنیم البته تعلیم
و تدبیر و الهام و لطف ملک قدیر است که ایشان را آفرید فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ آیا عقل تجویز میکند که خود بخود انسان و سایر مخلوقات بطبیعت بشعور
مکون شود که صاحب عقل و رویت و تدبیر و فطانت و زیرکی و زکاوت باشد شد
و فرق کند حق را از باطل و علم را از جهل و نیک را از بد و زشت را از خوب و سیاه
را از سفید والله چنین نیست بلکه او را خالق و مدبری و تربیت کننده هست که
الهام کند ایشان را باین صنایع و تدابیر و کمالات و ایشان را بترتیب نسلا بعد
نسل و عقبا بعد عقب بدید آورد تا دنیا تمام شود آنکه عقلا تا قدیم
ازلی و ابدی است و عدم بر او محالات همیشه بوده و خواهد بود و زمانی نداره که

کی بوده و باقیست ببقاء خود زیرا که اگر حادث باشد عدم و فنا بر او روا باشد و هر آینه
محتاج خواهد بود بچیزی دیگر و خالقی دیگر پس واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید
دانست که وجود او واجب است و لازم ذات اوست و محال است که منفک شود و جمیع عقول
ارباب ملل و نحل اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و
٣ فنا و زوال و حدوث بر او محال است   آنکه خدا قادر مختار است در آنکه هر چه
خواهد کند و هیچ ممکن از تحت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده
است نتواند آفرید و قادر است بر ایجاد هر محال و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده است آسمان و
و زمین و غیر اینها ایجاد میتواند کرد و مخلوقات را از عدم بوجود و از وجود بعدم میتواند
برد و زمان گذشته و قرون سالفه را میتواند برگرداند و اعاده میتواند نمود
آنا فآنا و آنچه کند باراده و اختیار کند و مجبور و مضطر و عاجز نیست در کارها
و چنان نیست که تأثیر او در اشیاء بدون اراده او باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن
را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است انما
امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون   و این منافات ندارد با آنکه حق تعالی ایجاد
حقیقتی تبعه نکرده و یک دلیل بر این مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب
عقول با اهواء مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست و چنین امری یا بدیهیست
۴ یا نظری است که در مقدماتش راه شبهه نیست   آنکه خداوند تعالی عالم
است بهر معلومی و تغییر در علم او با سبب ایش از وجود اینها تفاوت ندارد با علم او بعد
از وجود اینها و از ازل میدانسته آنچه در ابد آباد بهم رسد و جمیع اشیا را مانند ذرات
هوا و قطرات باران و دریاها و عدد حیوانات و موهای ایشان و عدد انفاس و جمیع
اقدام حیوانات و وزن اینها و طول و عرض اینها و زمین و دریکهایه [illegible] و آنچه
ددن

در ته دریاهاست و عدد حیوانات بحار و مثقال کوهها و عدد حبات و اشجار و درختان
و برگهای اینها و عدد ذرات ریگ بیابانها و شمار ایشان و آنچه در بیابانها و کوهها و قلعه ها
ها جبالات و عدد گیاهها و احشاش و اعطاب و مرغان و حشرات الارض و هوام و درندگان
و مردمکان و زنان که آن و آنانیکه خواهند آمد از آدم و افراد حیوانات و عدد برگ درختان
و ستارگان آسمان و ریگ بیابان و عدد مؤمنان و اشقیا و نیکان و رذلا و مؤمن و کافر
و غیره نزد علم او یکسان و هویداست زیرا که خالق همه چیز است یا بواسطه و هر که باراده
و اختیار از روی حکمت چیزی آفریند البته باینچنین و صفات و آثار آن علم دارد و
باندک تأملی این مقدمات بغایت ظهور دارد و دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه
چیز مساوی است دیگر آنکه چنانکه ممکنات اثر وجود اویند علم آنها و جمیع کمالات
آنها باو منتهی میشود و کسیکه همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد و جناب
مقدس او اشاره بهمه این دلایل در مسند کلام مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو
اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آنکسیکه همه چیزها را آفریده است و اوست
لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق
و مربی همه اوست و همه را بمنتهای مراتب کمال او میرساند و دانا است بدقایق و خفایای
امور و کسیکه اندک تأمل کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارها و
حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت و تربیت جمادات و نباتات بدستیاری ملک آنها و
مجد کمالات در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بیکدیگر و
آلات و ادوات نفید بدن و تمیه و ادراکات حس ظاهره و باطنه که چندین هزار رساله
حکما در آنها ذکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و عشر عشیر آن احصا را نها
پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و

از هیچ چیز کار عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و
سهو و غلط و پریشانی و فراموشی و جهل در او محال است و بیماری و دلتنگی و کلال و ملال
در او محال است زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه
دانستی و هر گاه عموم علم و قدرت تنزه و ادراک او با امور تبعه ثابت شد بمعجزه حقیت
پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام ثابت میشود و سایر صفات کمالیه باخبار
۵ ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلی نیست   آنکه حق تعالی سمیع و
بصیر است یعنی عالم بآنچه شنیدنیست و دیدنیست بی آنکه او را آلت شنیدن
مثل گوش و دیدن مثل چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب خواهد بود
و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم
او باینها موقوف بوجود اینها نیست بلکه پیش از وجود اینها و بعد از برطرف شدن اینها
میداند و این دو صفت بعلم برمیگردد و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده و جدا
ذکر کرده است شاید حکمتش آن باشد که در ضمن اینها رد بر حکما میشود که خدا را عالم
بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال که مورد تکلیف الهیست از قبیل مسموعات است یا
مبصرات این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که داخل [illegible] ایشان
از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد و بعضی این دو صفت را او رای صفت
ششم علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد   آنکه حق تعالی حی است یعنی زنده است و مراد
از حیات صفتیست که لازمش توانائی و دانائی باید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و
قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن
صفتی میباشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی
هفتم عارض او شود و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت برمیگردد   آنکه حق تعالی مرید است
یعنی

یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و
اختیار صادر می شود مانند سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از مانعی
که باختیار صادر شود اول تصور آن فعل میکنیم و بعد از آن فایده از برای تحصیل میکنیم و آن
محرک ما میشود تا بحد عدم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس
الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمی باشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان
امر و در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود او میشود در آن وقت و بعضی متکلمان
امامیه گفته اند که اراده بعلم برمیگردد و مطلق اراده است و در احادیث وارد شده است
که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در این باب سخن بسیار است
و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار و موافق
حکمت و مصلحت صادر میشود و در آن افعال مجبور نیست .   آنکه حق تعالی م
متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی و زبانی بوده باشد
چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید
و ایجاد کلام در آسمان میشود میکند و ملائکه میشنوند و وحی بجا میآورند یا ایجاد نقوش
میکند در لوح سماویه و ملائکه میخوانند و وحی بجا میآورند یا ایجاد آنها در قلوب
ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم
باشد بلکه از صفات فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم
بالمعانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این
دو صفت قدیم اند و عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنای بعثت
انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و حجتهای الهی بر این است و کلامهای خدا که
قرآن مجید و توریة و زبور و انجیل و سایر کتب آسمانی است از سریانی و عربی و عبری

یکجمیع همه حادث شد و علم حق تعالی بان قدیم است و ان غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره باو
قایلند باطل است   باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او نهم
روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ در
مصلحت که ما را روا است باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ما است که قادر
نیستیم که مفسده کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین
و ربانیین و ارباب عقول منعقد است بر انکه حق تعالی صادق است در اقوال و کتب الهیه
مشحون است بان و از جمله ضروریات دین است   ۰ انکه صفات کمالیه الهیه دهم
عین مقدس ذات اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست که قایم بذات مقدس
او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذات هست و صفت
که زاید موجودی است قایم بذات ما است در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن
صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات مقدس
بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث
و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم میاید و انها محال میدانند و قدیمی
بغیر از خدا نمیباشد پس ان نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم اید
که واجب الوجود محل حوادث باشد و ان محال است چنانچه ان شاء الله تعالی مذکور خواهد
شد و ایضا لازم اید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و ان مستلزم نقص
و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که وَمَنْ وَصَفَهُ
فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَمَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ
یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زایده پس مقارن کرده است او را با صفات
و هر که او را مقارن ساخت بصفات دو تا دیده پس اعتقاد بدو خدا کرده است و هر که دو تا

خدا

اول
خدا قایل شد بهر کدام اعتقاد کرد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که
دین شناختن خداست و کمال شناختن تصدیق الهیت که او را یگانه دانند و کمال
یگانه دانستن او انست که صفات زایده را از وی نفی کند و در عدد صفات کمالیه خلاف
کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سمع
و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و بعضی این دو صفت را بغیر مرجع کرده اند و باید
دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و
متکلم و صادق و ازلی و ابدی و بجهت بعضی از این صفات ببعضی دیگر بر میگردد و تا
مذکور شد و این صفتها که گفتیم باید دانست که صفات اقرار است نه احاطه که
بان علم داشته باشد زیرا که میدانیم حکیم است و کنه حکمت او را نمیدانیم و میدانیم
که عالم است پی بعلم او نبرده ایم و همچنین در باقی دیگر صفات والله تعالی یعلم
در صفات قدسیه که از حق تعالی نفی باید کرد و ان چند مبحث است فصل دوم
" انست که او یگانه است و شریکی ندارد نه در خداوندی و نه در خلق اول
اشیاء و دو پی در ذات او روا نیست و تعدد در ان نمیباشد چنانچه مجوس به
یزدان و اهرمن و مانویه یان ایشان بنور و ظلمت و طایفه بخیر و شر قایل اند
و بعضی بشرکت طبیعت بی شعور قایلند طایفه از طبیعیه شبهه نموده اند و
بسفاهت و بی خردی منکر صانع شده اند و بعضی بشرکت عناصر اربعه قایلند و
و بعضی خاک را خود میدانند و بعضی بشرکت قایلند و طایفه بد هر و طایفه
بهوا و طایفه بافتاب و شرکت کواکب قایلند در افرینش و بعضی جبرئیل را میگویند
که او در تحت قمر تاثیر میکند و ایجاد میکند و بعضی از اهل قبله و مسلمانان
بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام را شریک میدانند و بعضی از نصاری عیسی

علیه السلام را شریک میدانند و بعضی خدا و پسر خدا میدانند و یهود نیز عزیر را پسر خدا
میدانند و طایفه از هندوان و براهمه طلا و سنگ را شریک و عبادت میدانند
و همچنین این اقوال که گفتیم همه کفر است و خداوند عالمیان شریکی ندارد و که مستحق عبادت
و پرستیدن باشد چنانکه بت پرستان و کفار مکه اصنام را با خدا شریک کرده
بودند و واسطه و شفیع میدانستند میان خالق و خلق و بعضی کواکب سبعه و
ستاره شعرا و سهیل را عبادت میکردند و اکثر براهمه و اهل خطا و بعضی از مغربیان
و سکان سواحل دریای چین و جزایر سراندیب عبادت اصنام میکنند و بعضی
عبادت حیوانات و جمادات و اشجار میکنند همه اعتقادات باطل است بدلایل عقلی
و خبر دادن انبیاء و ضرورت جمیع ادیان اما اهل کتاب ثابت شده و ببدیهه عقل
معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال ان بدون وحدت اله میسر نمیشود
و هر گاه دو کدخدا و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی و دو دایره در یک
دو استاد در صنعتی باشند باعث اختلال اوضاع انها گردد و چون تواند بود
که احوال اسمانها و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت بدون خدا منتظم تواند
شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای ان بیکدیگر بمنزله
یک شخص است و همچنانکه عقل تجویز نمیکند دو اله مدبر عالم باشد و محققی دوانی
گفته است که اگر کسی دیده بصیرت و اعتبار بگشاید و نگرد سراپای عالم بالیده از مبتدا
ان که عالم روحانیات تا منتهی که عالم جسمانیات همه را یک سلسله منتظم
منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بنای خود مرتبط چنانکه پنداری یک
خانه است و بر اصحاب بصیرت نادانی مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام خبر بوحدت صانع
انتظام نه پذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صنع متعدده مستبصر تیز هوش را

ایمعنی

این معنی منکشف کرده که وجود انکه بحقیقت موجد همه یکی است چه نزد محققان دانش
و بینش مقرر است که مؤثر حقیقی در اشیاء جز واحد نیست بواسطه انکه اگر متصور
صوری مختلف است بسبب منافرت و مناکرت میان موصوفات ایشان ظاهر میکرد
و از ملاحظه این معنی و احوال ان متفطن هوشمند را معلوم کرده که این چنین وحدت
و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت ان نمیتواند بود چنانچه مضمون
"یه کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا مبنی از ان است و اهل اعتبار
ادنا را تنبیهی هست که انیست که إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه
وجود صانع بدیهی و نظری است وحدت نیز بدیهی و نظری است نه کی رو بید ایهم
دارند و اتفاق عقول مستقیم بر این معنی واقع است و اکثر ثنویه مبدء اصلی را یکی دوم
میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از فکر سیده
و تعلیل از ایشان بظاهر اظهار دو میکنند و در باطن اگر ایشان تاملی نمایند
اذعان بوحدت مینمایند و نزهات و اهیه ایشان را هر جاهلی که بشنود بطلان
انها را بالبدیهه میداند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که
اگر خدای دیگر میبود می بایست کتابها و رسولان او نیز و مانیایند و این
برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد
هر گاه یک خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود
بفرستد و خلق را هدایت کند اگر العیاذ بالله خدای دیگر میبود می بایست برای
شناسانیدن و عبادت خود بفرستد و خود را بما بشناساند که من چه صفت
دارم و مرا بچه نام یاد کنید و کدام عبادت برای من بکنید و اوامر من کدام است

و نه اینچنین کدام است پس یا قادر نیست در فرستادن رسول و عاجز است یا حکیم نیست
و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و برای این
مطلب دلایل بسیار است اما بت‌ها آن کفار رجا چند که نفع و ضرر با ایشان متصور
نیست یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند و مستحق عبادت نیستند
و از آن واضح تر است که احتیاج به بنیاد اشتد باشد و نفی از ضروری دین است
مبحث دوم آنکه حق تعالی مرکب و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی و
منزلی و تختگاهی و مجلس نشیمنی و دار الملک معینی و خلوتخانه و موضع معینی بود
نیست که محل سکنای او باشد زیرا که اینها از لوازم جسم است و باید دانست که
موجودات یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزاء داشته باشد یا در خارج
مانند آدمی که مرکب است از اعضاء و اخلاط بدنی و عناصر اربعه باد و زمین
مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و محیط باشد بر همه
اشیاء نه بر عکس و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست که اگر جزوی
داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود و جوهر نیست که اگر جزوی داشته
باشد محتاج بآن جزو خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکنات است
و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی و حرکت
و سکون زیرا که عرض محتاج است بمحل و مکان و هر محتاج ممکن است و جسم نیست
زیرا که جسم مرکب است از اجزاء و مرکب محتاج است باجزاء و از این جهت در مکان
معینی و جهتی نیست زیرا که هر که در مکان و جهت و سمت و طرف است یا جسم
است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال
از مکان بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محال است زیرا که هر که متحرک باشد می باید

جسم

جسم باشد و این چنین که فرمودند تعالی است سیم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانچه
فرموده است لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْحَكِيمُ و شبیه و نظیر ندارد و کسی در حقیقت
ذات و صفات با او شریک نباشد و خدای دیگر نباشد که با او معارضه تواند کرد
چنانچه مجوس میگویند که اهرمن از آن اندیشه یزدان بهم رسید و از نسبوا عالم
نظر بیزدان کرد و بر جاه و جلال و منزلت او حسد برد و با هم جنگ کردند
و یزدان ملائکه را آفرید که لشکر وی باشند تا اهرمن شیاطین را و با هم
مدتی جنگ کردند و آخر شمشیر خود را اهرمن در نزد ما بگرو گذاشت و صلح
کردند که بعد از مدت معین اهرمن از عالم بیرون رود و از این قسم نقلها
بسیار کرده اند و ایضا در آفریدن معینی و یاوری نداشته و مخلوقات را بدون
ماده آفریده است و آنچه بعضی از حکماء و جهال صوفیه و بعضی از غلاة میگویند
که از است و خالق همه چیزها از دنیا و ما فیها اوست بغیر افعال بنده کان آن نسبت
که صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر او را نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت
و این ضروری دین است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است
و آنچه توهم میکنند که بر خلاف آن احادیث وارد شده ماول است بآن که او را
بدیده دل چنانکه حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام فرمودند نه بیند
او را دیده ها بمشاهده دیدن و لیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای
ایمان و باید دانست که ذات و صفات کماهیه خدا مانند عالم بغیر از او کسی پی
نبرده است و نخواهد برد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه که اشرف مکونات
و افضل مخلوقات است اقرار بعجز نموده است مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا
عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ پرستش و بندگی نکرده ایم ترا چنانچه سزاوار

عبادت و پرستیدن بود و حق تعالی نیز فرموده است وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ یعنی
اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار است و فرموده
است لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ یعنی ادراک نمیکند و در نمی یابد
او را دیده ها و در می یابد او دیده ها را و در تفسیر این آیه وارد شده که دیده
ها ادراک کند او نمیکند چه جای دیده سر و آیه که میفرماید لَنْ تَرَانِي در جواب حضرت
موسی علیه السلام و بنی اسرائیل ظاهر است که نفی ناپیدا است و ایضا بانار
حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی بشنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن
و بحواس باطنه نیز ادراک نتوان کرد مانند وهم و خیال و آنچه جهال صوفیه
و سنیان میگویند که بعضی از ایشان و بعضی بزرگان این طایفه خدا را دیده
اند و باسمان رفته و با او صحبت داشته اند بر عاقل متفطن ظاهر است که محض
حماقت و سفاهت و دروغ است تعالی الله عن ذلک پنجم آنست که جناب
مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و
نسیان و خواب و بیداری و تشنگی و گرسنگی و لذت و الم و درد و بیماری و صحت
و ناتوانی و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل
هیچ مقوله از مقولات نه گانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل
عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از همه اینها مبرا است و جهلا و سخن در این باب
آنست که آنچه از صفات کمالیه الهیت حادث نتواند بود و زایل و منفک نتواند شد
مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشد حق تعالی پیش از حدوث آن صفات
ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد
بود و در هیچ حال بر او روا نیست و اگر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد و

عروض

عروض از محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث
میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق
نبوده و لا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشند و این صفت
کمال حق تعالی نیست که از عدم آن نقص و عجز لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است
قادر بودن بر ایجاد است که در وقتی که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است
و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی
باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد اگر پیش
از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را
تا آنکه کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد بعمل آوردن نقص او خواهد بود نه
کمال او چنانکه گفته اند که صفت ذات آنست که حق تعالی بآن موصوف و بضد آن
موصوف نتواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل
مطلقا موصوف نخواهد بود و همچنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر ممکن هست و
عجز را بهیچ وجه نسبت باو نتوانست داد مثل خالق میتوان گفت خدا هفت آسمان
آفریده و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده و زید را خلق
کرده نظیر او را خلق نکرده و بر دو کردن موصوف کرد آنچه و بمیل نیدن نیز
موصوف کرده بیک یکی را غنی و دیگری را فقیر کرده اینها و هیچ یک از اینها موجب
نقص در ذات مقدس او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم شامل
و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت ماده مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل
او خواهد بود بکل مصالح کل بلاد تشبیه از بابت باران رحمت که می بارد همه جا
بعموم می بارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در بعضی زمین گل و سنبل میروید

ودر بعضی زمین خار بسیار ظاهر میکرده اند ودر بعضی زمین اشجار ونباتات ودرخت
آباد وانهار وبعضی را چنان ویران کرده اند را آباد میکنند ودیگری او ویران همه ان بعض باران
هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر
بالای کس کوتاه نیست وبعد این رساله مناسب زیاده از این نیست
ششم انست که جناب حقتعالی را نامهای مقدس بسیار است چنانچه فرموده و لله
الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را نامهای نیکو هست پس بخوانید او را بآن
نامها اسماء بسیار در آیات واخبار وادعیه وارد شده است واحوط آنست
که خدا را بغیر نامها که در احادیث وقرآن وارد شده است نخوانند وحق آنست که
نامهای خدا حروف چند است ومخلوق اند وحادث اند وبعضی از سنیان قائل
شده اند که نامهای خدا عین ذات اوست واین سخن هذیان شنیع است
ودر اخبار وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است وهر که عبادت
نام کند بدون معنی کافر است وهر که عبادت نام ومعنی کند با خدا شریک قرار
داده است وهر که عبادت ذاتی کند که این نامها را بر او اطلاق میکنند خدا را بیکا
بیکانکی پرستیده است وبعضی از امامان کمراهان اهل سنت اسمی چند وضع
کرده اند که خدا را باین نامها میتوان خواند مثل مطیع وعارف وعاقل
هفتم انکه حقتعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محال است چنانکه نصاری
میکویند که عیسی علیه السلام روح خدا است وجسم آدم ومتحد شد با عیسی
وحلول نیز بر وی روا نیست واو را زن وفرزند نمی باشد وثالث ثلثه
که ملکانیه عیسویان میکویند که خدا در مریم حلول کرد وعیسی از او بهم رسید
کفر است وعجز ونقص حقتعالی است وانچه بعضی از سفهاء صوفیه میکویند در معنی

اتحاد ودلیل میاورند که حقتعالی مثل دریا است وخلق قطره وآفتاب وذره را
مینماوزند این بغیر سند تمام است بلکه معنی اتحاد را نمی فهمند وانچه میکویند که ناخوشیها
امور ممکنه لعتباریه اند ومعدوم ذات حق شده اند یا انکه خدا در دل عارف
یا در او حلول میکند ویا او متحد میشود واتمام الغلاة که خدا در انبیاء حلول
میکند وغالیان شیعه میکویند حقتعالی در رسول خود وائمه علیهم السلام
حلول کرده است ویا با ایشان متحد شده است ویا بصورة ایشان ظاهر شده
همه کفر است وائمه صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند وایشان را لعنت
کرده اند وامر بقتل ایشان نموده اند وبعضی را حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام بدود هلاک کرد واصحاب عبد الله ابن سبا از غضرانیان را فرمود که
تا بقتل رسانیدند و انکه حقتعالی در قدیم بودن شریک ندارد و
هرچه بغیر جناب مقدس الهی است حادث است وجمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق
کرده اند واکرچه حدوث وقدم را بر عرف حکماء بر چند معنی اطلاق میکنند اما
انچه اتفاق ارباب ملل است انست که انچه غیر متناهی است وبغیر حقتعالی وجود
ازلی نیست واین اجماع مسلمانانست بلکه جمیع ادیان است وفقیر در کتاب بحار
الانوار قریب بدویست حدیث از کتب معتبره خاصه وعامه ایراد نموده ام با دلایل
عقلیه وجواب شبهه فلاسفه ودر احادیث معتبره وارد شده است که هر که قایل
شود بقدیمی غیر از حقتعالی کافر است **فصل سیم** در بیان صفاتی است بافعال
حقتعالی ودر این چند مبحث است **اول** انکه اعتقاد طایفه امامیه انست که حسن
قبح افعال عقلیات است ومراد از حسن انست که فاعل او را عاقلان نکند مستحق
مدح وثواب باشد وعقل تصدیق بخوبی ان فعل کند وقبح انست که قادر بکند مستحق

مذمت وعقاب باشد وعقل تصدیق بقبح ان فعل بیدیهی کند وعقلا فی نفسه قطع نظر از وارد
شدن شرع حسن وقبح میباشد که مستحق مدح یا ثواب یا مذمت یا عقاب میکردد
ولازاین جهت راکار هست بنده بیه عقل همه کس میفهمند مانند راست کفتن که
نفع رساند وقباحت دروغ کفتن که ضرر رساند وکاه هست که کفتن معلوم
میشود مانند راستی که ضرر رساند بکسی یا دروغی که نفع رساند که فعل علم
بحسن وقبح انها محتاج بنظر وفکر است وکاه هست که عقول اکثر عاجز از فهم انهاست
ولیکن بعد از ورود شرع حسن وقبح انها رسیده اند مثل حسن روزه آخر ماه رمضان
وقبح روزه اول ماه شوال واشاعره از اهل سنت میکویند که حسن وقبح افعال بامر ونهی
شارع است وعقل را کاری نیست هرچه را شارع امر کرده حسن میشود وهرچه را
نهی کرده قبیح میشود پس باعتقاد ایشان امر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد واکر
نهی از نماز میکرد قبیح میشد وبطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآیات
واخبار ظاهر است پس عقل در فهمیدن بعضی از چیزها مستقل است مثلا انکه
عقل می یابد که حقتعالی عادل است برانکه ظلم بر او محالات وبظلم ظالم راضی نیست
زیرا که اکر ظالم باشد عقل تصدیق میکند بر ذم ظالم وافعال او وتصدیق بر مدح
دوم او نمیکند انکه صانع عالم قبیح نمیکند وقبح بر او محالات که از او صادر
شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح ان فعل نیست یا محتاج است بان فعل قبیح یا قادر
بر ترک آن نیست واحتیاج بان ندارد اما عبث انفعل امیکند بنا بر اول جهل خدا لازم
می اید وبنا بر دوم عجز وبنا بر سیوم احتیاج وبنا بر چهارم سفاهت وهر چهار
بر حقتعالی محالات پس قبیح از او صادر نخواهد شد انکه حقتعالی بندکان را
سیم بر افعالی که اختیار ایشان نیست تکلیف نمیکند نه بر فعل آنها ونه بر ترک آنها

وبنده کان در فعل خود مختارند وخود فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد خواه معصیت
واکثر امامیه ومعتزله باین قول قایلند واشاعره میکویند فاعل همه افعال بنده خدا است
واین مذهب اکثر کفار وملاحده وبعضی از حکماست وکویند بنده کان مطلقا
در اینها اختیاری ندارند بلکه خدا در دست ایشان افعال را جاری میسازد
ومکلف اند بجبر وتکلیف ما لا یطاق وبنده کان مجبورند در کردن فعل وکویند
المامور مجبور اما بعضی از ایشان میکویند که از بنده اراده مقارن فعل میباشد
اما اراده مطلقا دخلی در وجود این فعل ندارد ومستند ایشان بآیات
واخبار قرآنی وضع کرده اند والحمد لله که خداوند عالمیان ظاهر وباطن ایشان
را کور نموده از فهمیدن معانی از انجمله آیه یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید
آیه وکل شیء فعلوه فی الزبر ولا راد لقضائه ولا معقب لحکمه وآیه ویهدی
من یشاء ویضل من یشاء وآیه تعز من تشاء وتذل من تشاء واین مذهب
باطل است بچند وجه اول انکه ما بدیهه عقل و وجدان خود می یابیم که
فرقاست در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست وحرکت
کتابت که باختیار خود میکنیم وهمچنین فرق می یابیم میان انکه کسی ازبام
بیفتد پس ما را در فعل اختیاری کلی هست دوم انکه حقتعالی امر کرده است
بطاعت ووعده ثواب بران کرده است ونهی کرده است از معصیت ووعید عقاب
بران نموده است پس اکر افعال العباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن
وعذاب کردن بر معصیت ظلم وقبیح باشد مثل انکه کسی دست وپای غلام خود را
به بندد وکوید برو وفلان کار تمام میشود ویا بها از ان بجز بینا زیاد میشود
وبیشترش تحصیل علم با عمل زیاد میشود که مرتبه روح مقدس میشود ودر این

مرتبه از جناب الهی بنفس میکرود وبان حقایق اشیا را کما هی ادراک میتواند کرد و این
عقل الفعال است که افرینندهٔ عقل در ام الراس ادمی جای داده است واکثر بر انند که
عقل نفس ناطقه است وبا مراتب نفس است یا جوهریست مجرد که بمنزلهٔ وزیر نفس
است وان بحسب مراتبی که دارد اسامی ان مختلف میشود و روح نیز بسبب ان کامل
میشود وانواع مراتب هر دو چهار است اما در مرتبه اول از اصل عقل هیولانی مینامند
وان مرتبه قابلیت محض است که هیچ کمال علم را بالفعل پیدا نکرده وعقل هیولانی
که قبل از بلوغ دارد محض قابلیت است وبعد از ان عقل بالملکه است وبتدریج بسبب
تحصیل کمالات عقل مستفاد میشود وبعد از ان عقل بالفعل است وهمچنین اول
مرتبه اول — مراتب عقل در عمل نفس   حالتیست که چنین را می باشد در ابتدای
تعلق نفس باو که از جمیع معقولات خالیست ومستعد حصول انها هست واین مرتبه
را با نفس ناطقه را در این مرتبه عقل هیولانی می نامند   دوم انستکه تصورات
درجه دوم — وتصدیقات بدیهیه او را حاصل شود بفکر یا بحدس از بدیهیات بنظریات
مستقل شود واین مرتبه یا نفس را در این مرتبه عقل بالملکه می نامند
درجه سیم — سیم انستکه معقولات نظریه بالتمام او حاصل شود اما همگی را مستحضر نباشد ولیکن
خواهد انها را حاضر تواند ساخت ویا نفس را در این مرتبه عقل بالفعل میگویند
چهارم انستکه معقولات همه نزد او حاضر باشد واو را اتصال بمبادی
درجه چهارم — عالیه وانوار سماویه بمرتبه باشد که مطالعه امور از انجا تواند کرد واین
مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل مستفاد وقوت قدسیه میگویند وبعضی
ایه کریمه نور را یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار باین مرتبه تفسیر
کرده اند وبعضی روایات نیز باین وارد است وجمع تایید بروح القدس را باین

معنی تفسیر کرده اند واین مرتبه مخصوص انبیا واوصیا است صلوات الله علیهم اجمعین
وقوت عملیه نیز بچهار قسم میشود در عقل   اول انستکه ظاهر خود را بمتابعت
شریعت حقه واداب وسنن مصطفویه از نماز و روزه وغیر انها پاکیزه کرده اند
دوم انکه باطن خود را از اخلاق ردیه وملکات دنیه طاهر سازد
سیم انکه نفس را از ارادات خود خالی شود وبغیر قرب جناب مقدس الهی وتحصیل
رضای او امری منظور نباشد واراده خود را تابع اراده حق جل وعلا
کرده باشد وامر از نفس و نیابی وجی برجیده باشد وبمبدا اعلی متعلق شده باشد
کما قال الله تعالی وما تشاؤن الا ان یشاء الله وایضا قال جل شانه و
کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ویده
الذی یبطش به واین مرتبه نیز مخصوص ائمه علیهم السلام وبعضی از خواص اصحاب است
وایضا مراتب عقل در نفس شش است   نفس لوامه است وان سرد و تر است
واین عبارتست از مکر وتمرد وعجب وریا   نفس اماره است وان
گرم وخشک است واین عبارتست از بخل وحرص وحسد وجهل وکبر وشهوت
وغضب وفتنه وشرارت وتندخوی   نفس ملهمه است وان گرم وتر است
وعبارتست از سخاوت وقناعت ومروت وعلم وورع وعفت وتواضع وتوبه
وصبر وتحمل   نفس مطمئنه است واین سرد وخشک است وعبارتست
از توکل وتذکر وفکر وعبادت وشکر وفروتنی وخاکساری ورضا وتسلیم
نفس راضیه است واین عبارتست از کرامت واخلاص وجهد وریاضت
ووفا   نفس مرضیه است واین عبارتست از تقرب وذکر وقطع
نظر از ما سوی الله وفنا فی الله شدن در حدیث معتبر وارد شده است که کمیل بن

زیاد نخعی از حضرت امیر المومنین علیه السلام سوال کرد از تفسیر من عرف نفسه
فقد عرف ربه که میخواهم بشناسانی بمن نفس مرا انحضرت فرمود که یا کمیل کدام
نفس را میخواهی گفت یا مولای من ایا یکی نیست این نفس حضرت فرمودند که مراتب
نفس چهار است نامیه نباتیه وحسیه حیوانیه وناطقه قدسیه وکلیه الهیه
وهر یک از اینها را پنج قوت است و دو خاصه پس نامیه نباتیه مراورا
پنج قوت است ماسکه وجاذبه وهاضمه ودافعه ومربیه ودو خاصه وی
زیاده ونقصان است وانبعاث او از جگر است واین اشبه اشیا است بنفس
حیوان ودیگر حیوانیه حسیه پنج قوت دارد سمع وبصر وشم وذوق ولمس است و
دو خاصه او رضا وغضب است وانبعاث او از جگر است واین اشبه اشیا است
بنفس سباع ودرندگان ودیگر ناطقه قدسیه است وقوای او ذکر است و
فکر وعلم وحلم ونباهت ودو خاصه آن نزاهت وحکمت است وانبعاث او
از جگر نیست واین شبیه است به نفس ملائکه ودیگر کلیه الهیه الهیه است
پنج قوای او بقا است در فنا ونعیم است در شقا وعزت است در خواری و
فقر است در غنا وصبر است در بلا ودو خاصه او حلم وکرم است ومبدا
این از جانب الله است وبسوی او عود خواهد نمود مثل قول خدای تعالی یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة وعقل دراینجا انست
از برای انکه ممیز باشد تا انکه بگوید یکی از خیر و شر را لکن بقیاس عقول هیچ
شک نیست که هر چند کمالات بیشتر است تکلیف با ان زیاده میشود واز حضرت
ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست که ثواب بمقدار عقل است وعقل
بجنبت عقل وخدا را بعقل میتوان شناخت ووقت در حساب روز قیامت

بحسب عقل است وجمیع کمالات بحسب عقل است وبسبب متابعت عقلست که ادمی
بهتر از مقربان فرشتگان میشود وبسبب مخالفت عقل از حیوانات بدتر میشود
وبسبب عقل خیر وشر وکفر وایمان وطاعت ومعصیت وامر ونهی ونیک وبد
وعلم وجهل وحسن وقبح وخوف ورجا وغیرها از هم جدا میکنند وقبول میکنند کتاب
خدا را وتصدیق بمعجزات مینمایند واز متمم معرفت وتکلیف انست که اقتضا
کند که حجت الهی بر بنده کان تمام است ودر کتاب کریم خدای عظیم میفرماید
لئلا یکون للناس على الله حجة یعنی پیغمبران مؤید بمعجزات فرستاد با کتابها
یا بشارت وانذار از روی حکمت وموعظها که بنکو تا نباشد ایشان را حجتی
بر خداوند عالمیان بعد از فرستادن پیغمبران ونگویند که اگر پیغمبران می فرستادی
هر اینه ما ایمان می اوردیم ودیگر فرموده است که ادع الی سبیل ربك بالحكمة
والموعظة الحسنة که یا محمد بخوان متمردان وگردن کشان وکافران را براه
حق پروردگار خود بحکمت ونرمی وهمواری وپند نیکو ومشهور انست که مراد
از حکمت کتاب الله است ومراد از موعظه سنت نبی الله است وبعضی گفته اند
که حکمت اصول دین است وموعظه فروع دین است بجهة الله وانبیا واوصیا
وحضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین واحکام وفرامین ایشان
کتابهای خدا است که در انجا اوامر ونواهی وحلال وحرام وسلوك ونذر
کافی بنده کان وعباد تا ایشان نوشته است پس اگر کسی هلاک می شود بکفر
یا بفسق بعد از بینه واتمام حجت هلاك می شود واگر کسی اطاعت احکام الهی نمود
حیات می یابد بایمان وزنده کانی جاودان بعد از انکه حجت بر او تمام است
اگر در طفولیت بمیرد واگر در سن بلوغ واگر بعد از بلوغ واگر بعد ان هزار سال

بمیرد و در آیهٔ کریمه وا تعملوا که تفسیر شد اینست که ما حجت تمام کردیم تا اگر کسی
بمیرد بجهنم یا بهشت رود حجت بر او تمام باشد و نگویند که اگر خدا میخواست ما و پدران
ما شرک نمی آوردیم و چیزی از حلال خدا را حرام نمیکردیم و کافر نمیشدیم و حال آنکه
حجت تمام است و راه کفر و ایمان واضح　　بهر طریقی که خواهیم اختیار کنیم　　پس آدمی
باید که بداند که خداوند تعالی نعمت عظیم داده بر بندگان و باید که بزرگ شمارند
این نعمت را که بعد از ایجاد و آفرینش او را فضیلت و شرف داد بر تمامی مخلوقات و بدن
او را مسجود ملائکه گردانید و نیافرید از او انبیا و اوصیاء و ائمهٔ هدی و صدیقان
و صالحان و خالص مؤمنان را هم بر ملائکه و جنیان و او را شرف کرده ابد بتشریف
ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا　اما اگر کسی باشد که قدر این مراتب را داند مگر مؤمنان　النساء
کامل و احصا نمیتوان نمود آلای بی منتهای او را　　آنجا که کمال کبریایی تو بود
بیت　عالم نمی از بحر عطای تو بود　ما را چه حد حمد و ثنای تو بود　هم حمد و ثنای تو سزای
تو بود دیگر از الطاف الهی و تفضیلات نامتناهی نامتناهی نسبت به بندگان
خود با وجود نافرمانی ایشان توبه است که مقرر فرموده است توبوا الی الله توبة
نصوحا یعنی بازگشت کنید و رجوع نمایید بسوی خداوند تعالی و ترک گناهان
کنید به برگشتن و رجوع نمودن خالص و فرقیست میان توبه و استغفار توبه
عبارتست از پشیمانی از افعال قبیحهٔ گذشته و عزم بر آنکه نکند و استغفار
طلب آمرزش و سؤال توبه است از خدا و عبادتیست از قبول توبه است و توبه عبادتست و
مشروطست به نیت قربت لیکن خلافست میان علما که آیا توبه از بعضی بدون
بعضی صحیح است یا نه بعضی گفته اند که تبعیض توبه صحیح نیست و بعضی صحیح میدانند

مثلا

مثلا شخصی دزدی میکند و شراب میخورد و اگر از دزدی توبه میکند آن گناه بخشیده میشود
و معصیت شراب در گردن او باقیست و در امم سابقه توبه بسیار شدید بوده
است مثل بنی اسرائیل که گوساله پرستیدند امر شد که یکدیگر را بکشند تا توبهٔ
ایشان مقبول شود و هر کس دستی در بر زن نامحرم میگذاشت بایست که دست
خود را در آتش گذارد تا بسوزد و هر کس که معصیتی میکرد صبح بر در خانه او نوشته
بود که فلان این کار را کرده و در این امت ببرکت حضرت رسالت صلوات الله
علیه و آله اگر کافری هزار سال در کفر و ضلالت بوده باشد و مدت العمر دزدی و
هزار خون ناحق کرده به یک پشیمانی و ندامت و بگفتن کلمتین شهادتین یا بشروط
آن این همه گناهان همه معفو و آمرزیده میشود و همچنین فساق و فجار در سلک
نیکوکاران و ابرار در می آیند و شیخ بهائی علیه الرحمة فرموده است که آنا فآنا
توبه واجبست پس اگر کسی یک گناه کبیره کرده است یکی اصل گناه و دیگری ترک توبه
از کبیره باز کبیره است و چون بدقیقهٔ دویم میرسد چهار کبیره میشود و چون
بدقیقهٔ سیم میرسد هشت کبیره میشود و چون بدقیقهٔ چهارم میرسد شانزده
کبیره میشود و در دقیقهٔ پنجم میرسد سی و دو کبیره میشود و در دقیقهٔ ششم شصت
و چهار میشود و علی هذا القیاس مضاعف میشود و چون یک شبانه روز بگذرد
بی اغراق تعدد برگ درختان و ریگ بیابان و موی حیوانات و ستارگان
آسمان بیشتر میشود بلکه اگر ما بین آسمان و زمین پر از ریگ روان باشد در
یک شبانه روز از اضعاف مضاعف میشود و اگر کسی خواهد حساب گناهان خود
بعدد خود بکند نمیتوان کرد و تنگ در مضاعف باشد بغیر از حق سبحانه و تعالی
کسی دیگر حساب آنرا نمیداند　　وای صد وای گر حساب این است و کسانیکه پشیمانی

ایشان کاملست فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات یعنی این جماعت را بفضل خود مبدل
میسازد و سیئات ایشانرا به نیکیها بدل میکند که از نامهٔ اعمال ایشان گناهان
غیر متناهی محو میشود خصوصا جمعی که توبهٔ ایشان سبب توبهٔ دیگران باشد بلکه
این جماعت باعتبار هر نفسی غیر متناهی از حسنات نوشته میشود و حساب نعمتهای
الهی بر بندگان باضعاف مضاعف از این قبیل بیشتر است لهذا حق سبحانه و
تعالی فرموده است و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار
یعنی اگر خواهید که در مقام تعداد نعم الهی در آیید احصای آن نمیتوانید کردن بدرستیکه
آدمی بسیار ستم کننده است بر نفس خود که شکر چنین معبودی را بجا نمی آورد که بازای
هر شکری غیر متناهی از نعمت من بر او مضاعف کرده و بسیار کافر نعمت است که
هر چند باو احسان میکنیم نمی فهمد آن نعمت را بدیگران نسبت میدهد و شکر نسبت
بمن دهد در برابر آنها مخالفت و کفران نعمت من میکند الله تعالی که هر کس از بنی
نوع انسان که از پیدایی عدم بصحرای وجود نامده بغیر از انبیاء و اوصیا و ائمهٔ هدی و
ملائکهٔ مقربین صلوات الله علیهم اجمعین میان خود و خدا گناهکارند و البته
از ایشان عمل ناشایستی سرزده است و مقصر و مجرم اند و لهذا مقربان درگاه
احدیت و محرمان بارگاه صمدیت با وجود عصمت و تقدس ذات خود را در معرض
گناهکاران و خطاپیشگان در آورده اند تنبیها للقوم و از اکثر احادیث و ادعیهٔ
ماثوره و کلام اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم ظاهر است هر گاه ایشان خود را
صاحب گناه دانند پس به بین که حال ما اشقیا چون است　　ناکرده گناه در جهان
کیست بگو　　وانکس که گنه نکرد چون زیست بگو　　و جناب مقدس الهی باب توبه
و رحمت خود را گشاده است بر بندگان بی حاجت و دربان و ساحت دستگاه

انابت

انابت و بازگشت را وسعت عظیمی داده است که از ابتدای تکلیف تا وقتیکه جان بحلقوم
رسد و معاملهٔ امور آخرت مشخص نشود بازگشت میتوان کرد و از ایشان
مجزی است بخوبیکه قلم عفو بر جراید عصیان گناهکاران میکشد و چون مردن
امریست لازم در همه افراد ذی حیات خصوصا انسان بمقتضای کل نفس
ذائقة الموت پس باید که از گناهان خود نادم و پشیمان گشته رو بدرگاه
پروردگار خود آورده من بعد مرتکب صغایر و کبائر مناهی نگردد و از آنچه کرده
آمرزش خواهد بلکه فرض عین است بر مردان و زنان و از جمله واجبات فوریست
است تا خود را در سلک سالکان راه حقیقت و شایستگان
و نیکان در آید و در حدیث صحیح وارد شده که التائب من الذنب کمن لا ذنب له
و گناه هر چند بزرگ است کرم الهی از آن عظیم تر است باید که مأیوس نشود
و افراد گناه بسیار است و ابن عباس گفته که تعداد گناه بهفتصد میرسد
گناهان بر دو قسم است صغیره و کبیره اما نزد فقیر همه کبیر است چون گناه نافرمانی
و خلاف رضای الهی است نهایت اینکه بعضی از گناهان بزرگتر نسبت به بعضی
مثل کشتن آدم و زخم زدن و زنا کردن و بوسیدن پس تعدد گناهان را در
تعداد در می آورد تا مؤمنان متذکر و آگاه و از خواب غفلت بیدار شوند و زود
بازگشت نمایند عصمنا الله و ایاکم من الخطاء والعصیان و هدانا الله من
الضلالة والطغیان و حفظنا الله من وساوس الشیطان بمحمد و آله امنا
الرحمن　　اعظم گناهان شرک است بخداوند تعالی و آن بر دو قسم است
جلی و خفی و جلی عبارتست از پرستیدن اصنام و بتان و آتش و
طلا و چوب و واسطه و شفیع میان خلق و خدا دانستن است و دیگر عبادت

قدرت است و آفتاب و ماه و ستارگان و عناصر اربعه و درختان و دیگر بعضی
انبیا علیهم السلام را خدا دانستن و عزیر و عیسی علیهم السلام را پسران خدا
دانستن و ملائکه را دختران خدا دانستن چنانچه کفار قریش میکنند و
مریم علیها السلام را شریک دانستن و دیگر پرستیدن کسانیرا که دعوی
خدائی کنند و ادعا نمودن آنانیکه دعوی الوهیت میکنند و گروه اند و یا باتحاد
و حلول قایل شوند و همچنین پرستیدن گاو و گوسفند و کرکس و سایر حیوانات
و دغدغه عظیم میشود در دوست داشتن آدمی حیوانات را نه بعنوان پرستیدن
که باصطلاح اجامره و اوباش نگاه داشتن و دوست داشتن اکثر حیوانات را
برای جنگ کردن عشقبازی میگویند زیرا که در حدیث معتبر وارد شده است
که اگر در دنیا سنگی را دوست داشته باشد حق تعالی با آن محشور میگرداند و احتیاط
عظیم میرود از عشقبازی کردن با زنان و پسران مردم گمان دارم که بشرک
انجامد چنانچه بعضی از جهال صوفیه که میگویند المجاز قنطرة الحقیقة در
عشقبازی از مجاز بحقیقت میروند و زنان و پسران را میبوسند و میگویند که
صنع الهی می بینیم زیرا که هرگاه تفکر در خلقت ایشان و صورت خوبی این
جماعت میکنند بدهیئت که در آنحالت شیطان ایشانرا وسوسها میکند و
خیالهای فاسد میکنند و بر سر این معنی بنا خونها و فتنها که شده و میشود
و خانها خراب شده و جریمها داده اند و عشقبازی کبوتر و گاو و غیره از این قبیل
بلکه اولی و احوط ترک است که آدم بزرگ شیطان هنگامه عشق بازی است و
استاد فقیر رحمه الله میفرمودند که آنانیکه ملاحظه مصنوعات الهی میکنند
انجاهلان که خوبان و نیکو رویان را می بینند دروغ میگویند چرا در خلقت بد
رویان

رویان و مشوهان و معیوبان ملاحظه نمیکنند و در آنانیکه ناقص الخلقه و زائد
الخلقه اند متفکر نمیشوند چرا اشتر و فیل و پشه و مگس و سایر حشرات را نمی بینند که
غرایب صنع الهی در ایشان بیشتر بکار رفته   عبارت است از ریا
و خودنمائی کردن و عبادت کردن که مردم او را خوب دانند و عمل خود را بمردمان
بنماید یا کاری کند و خیراتی نماید و صدقه و انعامی و صله کنند از برای
اعتبار خود و بمردمان اظهار کنند که ما فلان نیکی کار را کردیم و یا منت بگذارند
بر کسانیکه صدقه واجب نیست تا تبرع بایشان میدهند و از انواع ریا است
عیب نمودن و بخود نازیدن و بالیدن بعبادت و به کارهای خود و یا شغلها
شغل علم و غیره و مخفی نمودن و از اقسام ریا سمعه است که عملهای خوب خود را
بمردمان بشنواند چنانچه مردمان بشنوند که شیخ نماز را بسیار دراز میکند
و مردمان در انتظار خوردن طعام باشند و او هنوز در قرائت و لا الضالین
باشد و دیر افطار نماید و گوید من احتیاط میکنم تا شفق فرو نشیند و
از این قبیل است آن خرملائی که در بحث بسیار مجادله مینماید و اظهار فضیلت
میکند از برای اعتبار دنیا و یا قرآن را باهنگ و نغمات و مقامات میخوانند
مثل جهال قاریان و عمله ... میخوانند که مردم بشنوند و بگویند فلانی
سخت خوب میخواند و از اقسام شرک بلکه تالی کفر است و بزرگی و عظمت
خدا را منازعه کردن و یا خدا خود را شریک کرده نداشت و آن تکبر و تجبر است
که اکثر از اول الناس و سفله و خران این دنیا دارند و برخود می بالند و
مینازند و فخر و مباهات میکنند باصل خود یا نسب یا مال و جاه و منصب
و حکومت و ریاست و زیادتی میکنند بسبب زور و یا قوت و قبیله و خدم
بمردمان

و حشم و بودن زینت و شوکت خود سرافرازی مینمایند و نخوت و غرور و باد و بروت
بر خود قرار میدهند و عملهای خود را میکرو میدانند و از این جمله است التفات
بفقرا نکردن و صله رحم فقیر بیچاره نکردن و جواب سلام ضعفا را ندادن و خود را
به از همه کس دانستن اینها همه صفت ابلیس ملعون است که در اول استکبار
کرد لاجرم ایشان نیز متابعت مولای خود مینمایند و میروند و بجائیکه
او خود رفت و از معظم ابنیت مثل آنکه از راه فخر و مباهات بگویند که
ما پسر فلانیم و مثل من کیست در عالم و یا بد از فلان کسیم و چرا ما را
... نکشند و تعریف ما را چرا کم نوشته اند و فلان کس در عوض آن
نیست که همسر من باشد یا مثل من باشد و جد و پدر من فلان کیدی بوده
و منها آنکه فهمیده تر هم در استقلال جاهلان باشند که اگر بیچاره ای ابرو بر
زهره شکاف شود ... چشم برهم نهند و حرف نزنند و در سوارشی
مانند ... باشند و در راه رفتن خرامند و نازند و آیه کریمه
... بر ایشان نازل شده و ذهر جمشید ... میشود هر کس ایشان را
می بیند دیگر از کبر و نخوت استیلا و غلبه است و ستم کردن بر زیردستان
و ضعفا و بیچارگان و گرفتن مالهای ایشان بعنف و تعدی و غصب مال
مردم نمودن بحیلها و بهانها ... و طلبها و اجارات حرام با ...
... و خانه های ایشان متصرف شدن و یا بدین بهانه بناحق
گرفتن اموال مسلمانان بهر نحو که باشد و غارت نمودن خانها و اسیر نمودن
زنان و غیره ... است و بسبب ... اولاد ایشان در تالی
شرک منافق بودن و آن آنستکه در ظاهر مؤمن باشند و در باطن کافر
سنی

و سنی و بدمذهب باشند و یا در ظاهر خود را خوب بمردمان نمایند و در باطن متصف
بصفتهای ذمیمه و مملو از عیوب باشند و یا بخداوند عالمیان و انبیا و ائمه
معصومین شک و الحاد آورند و یا قایل بطبیعت و دهری شوند و یا اعتقاد کنند
بتاثیرات کواکب و عناصر و طبیعت بغیر موثر و یا انکار صانع نمایند و دیگر از
قتل است که کسیرا بناحق بکشند خواه مقتول مؤمن باشد و خواه کافر و خواه
و خواه از فرق مسلمانان و خواه زن و خواه مرد و خواه غلام و خواه بالغ و خواه طفل
و خواه مجنون و خواه عاقل و خواه ذمی که یهود و نصاری و مجوس اند و خواه طفل
جنین که در رحم باشند و روح در او دمیده شده باشد و شرط در ذمی آنست
که در شرایط ذمه باقی باشند و در حربی آنستکه در امان باشند یا داخل در
اسلام باشند و اقسام قتل را قدری بیان میکند اول آنکه کسیرا خفه کند
و یا دوائی بدهد که بیمار شود و در آن بیماری بدهد و یا بغیر ... کسیرا که
فلان را بکش او بکشد و یا بسحر و افسون و غیره ... و ...
طلسمات و اعداد تسخیر بکشد و یا کسیرا در آب یا آتش اندازد و یا از بلندی
... بزیر اندازد و یا نعره زند و کسی در خواب یا بیداری باشد
و بسکته بمیرد و یا کسیرا بترساند که او بمیرد و یا بمشت و لگد و سیلی و چوب
کسی را بکشد و یا بر کسی زخم زند که او بعد از مدتی بمیرد و یا بفصد و حجامت
کسی را هلاک سازد و یا کسیرا بخشنه کردن بکشد و یا کسیرا بزهر و دوا
دیگر مثل بنگ و چرس و حب و دارو بکشد و یا کسیرا بچاه یا گودال اندازد
و یا بجا اندازد و یا حربه و سنگ و چوب در راهی یا دیواری نصب کند و کسی
برو خورده و بمیرد و یا زهر و دوائی مهلکی در مرهم کسی کند که او بمیرد و یا کسیرا

گناهان

نزد شیر یا سگ یا گرگ و غیره جانوران درنده اندازد و یا این حیوانات را بر سر او
راه دهد و او را بکشند و یا مار و عقرب و غیره موذیات بر انسان میارند
او را بکشد و یا بیندازد در جامه و رخت خواب اینکس و او را زهر زنند
و یا در بیمارخانه و سرایی کسی سر دهد و نفیر ابکشد و یا کسیرا به بند
و درنده برسد و او را بکشد و یا از بام کسیرا بزیر اندازد و دیگری شمشیر یا سنگ
بزند و بکشد و یا از عقب کسی برود و آن در چاهی یا در آتش افتد و یا در چنگال
سباعی در آید و او را بکشند و یا کسیرا اکراه داده دیگری او را بکشد و
یا بجد و یا ببازی و خوش طبعی و دست بازی کسیرا بکشد و یا امر کند طفلی
یا دیوانه که فلان کس را بکشید و مقتول خواه آزاد باشد و خواه بنده و خواه
بالغ و خواه طفل و خواه مجنون و یا کسیرا امر کند بخوش طبعی یا بجد یا بتخویف که
خود را بکش و او خود را بکشد و مأمور خواه طفل باشد و خواه بالغ و مجنون
و خواه بنده و خواه آزاد و یا آنکه بکسی امر کند که مرا بکش و او را بکشد و یا بدروغ و ناحق
و یا بشهادت دروغ و یا بحیله و فریب و یا باعث فتنه شود و کسی کشته شود و یا کسیرا
دست و پا و یا موضع دیگر را ببرد بناحق و بعد از مدتی یا فوراً آن شخص بمیرد و یا کسیرا
بترساند و او بمیرد خواه بجد و یا بانتقام و خواه بزهر و آنکس از قوت واهمه بمیرد و
یا بدود و یا اسب و سایر دابه را بدواند و بر کسی خورد و آنکس بمیرد و یا آنکه او را
بیفتد و یا خود را بیندازد بر کسی خورد و بمیرد و یا زن و فرزند و اقربای خود را بدروغ
و بهتان و حرف بد گوئی آن و دشنام دادن ناسزا تعزیر یا لواط بکشد و یا در مستی
کسیرا و یا بغلط و اشتباه و خطا کسی را بکشد و یا راضی بقتل او شود یا حرامی باشد
و یا الا قصاص بکسی دهد و ثانی و ثالث را بکشد و یا کسیرا ایلچی بزند و بکشد

و یا دزدی بغلط و کسی را بکشد و یا دابه و سباع متعلقه باو کسی را بکشد و یا حجامی
با اذن خود یا دیگری کند خواه در قبل و خواه در دبر و این زن را بکشد و یا الواطه با پسری
کند و او را بکشد و یا چیزی بر سر کسی زند و او بمیرد و یا آنکه والدین خود را و زن
و فرزند خود را که کافر و بدمذهب باشند بکشد و یا بیمار را بدوا بکشد و یا حمله
و کسی کند و او گریزد و ببرد و دیگری خورد و ثانی ثالث را بکشد و یا کسی از خانه بیرون
برده در دشت و روز بعنوان رفاقت و دیگری او را بکشد و یا حاجی و کودک و اشتر افکند
و بمیرد او ضامن است و یا پستان در دهن طفل گذارد و طفل بمیرد و یا مسجد
بسازد و سنگی نصب کند و یا ناوه ای نصب کند و بیفتد و بر کسی خورد و تلف
شود و یا باران سنگ خورد و بمیرد و یا در مسجد او کسی را بکشند و یا معلم
طفل را یا بالغ را بتعلم شناوری کند و یا منجنیق بجائی بند و سنگ
از برد دیگری خورد و یا بیلاخن و سنگ دست و انداختن چوب یا میوه کسیرا
تلف کند و یا دیوار خانه یا ملک یا باغ او بیفتد و دیگری منهدم شود و
یا آتش و آب در ملک و خانه کسی اندازد و صاحب خانه و ملک بسوزند و یا غرق
شوند و یا با بنوشد نمانده بمیرد و یا در ملک خود آتشی کند و شخصی
ناگاه بسوزد و یا شخصی را زنده در گور کند و یا در چاه و حصنی کند و
او بمیرد و یا غلام و اطفال را بتادیب بکشد و یا اسب او بول کند و یا
کسی بلغزد و بیفتد و بمیرد و یا آب بپاشد و یا پوست خربزه و هندوانه
بیندازد و یا کوزه از بام او بیفتد و یا امثال آنرا بیندازد و بر کسی خورد و
بمیرد و یا کسی را خفه و محبوس کند و بمیرد و یا مسلمانیرا در دار الحرب بکشد
و یا باشتباه زن خود زن دیگریرا بکشد و یا بانگشت بکارت دختریرا ببرد

و او بمیرد و یا زن نیرا بزند و طفلش از و سقط شود و یا دوائی کند و یا چیزی سنگین
بردارد و طفل سقط شود و یا طفل سقط که از حرام باشد بکشد و یا دوائی و
تعلیمی برای کشتن کسی کند و یا امر بکشتن کسی کند بنوشته و نشان و پیغام
و یا به بند کسیرا بناحق میکشد و تواند که اعانت در خلاص او کند و
نکند و یا بمزموده کسی نفس محترمیرا بکشد و یا لعنه نماید بکشتن و راه بنماید
و دیگریرا بکشد و یا کاری کند و یا حرفی زند بظالمی یا غیران و کسی کشته
شود و یا اسب و حیوانات او موذی باشند و کسیرا بکشند و از این قبیل است
قصد هلاک خود کردن و خود را کشتن بتیغ یا آلات قصاص و یا خود را خفه
کند و یا بکشد و یا افراط کند در خوردن طعام یا شراب و خفه شود و نشه
بیکاری کند و بجائی رود مثل سر راه قافله یا خانه مردمان و او را بکشند
یا بعنوان زنا کردن و لواطه کردن خود را بکشتن دهد و یا بعنوان عنف و
تعدی و جنگ بر کسی تازد و یا بخانه و ملک کسی بتعدی یا دزدی داخل شود
و او را بکشند و یا سگ و یا گرگ و جانوران را بفرماید که کسیرا بگیرند و بکشند
و یا کسی را در حبس و یا قلعه نگاه دارند که از گرسنگی و تشنگی بمیرد و یا آب
و آذوقه و مرکب کسیرا متصرف شود و یا نحوی کند از تشنگی و گرسنگی
و یا پیاده رفتن بمیرد و یا راه گم کند بوسیله او و بمیرد و یا کسیرا در شهری
و بیابانی و کوهی محاصره کند که از عطش و تشنگی و سرما و گرما بمیرد و یا از نهیب
کسی بدود و او خود در چاه اندازد و یا در کوهی و یا آتش و آب اندازد و یا طعمه
سباعی شود و یا دیگری گریزنده را بکشد و در بیابان گریزنده هلاک شود
و یا کسی را بعقوبت خود بندی و شکنجه و سرما و گرما بکشد و یا در زمینیرا در حالت

بمیت
احتقار طعام یا آب بدهد یا شربت شهادت که جهال و عوام الناس میدهند
تا او تر بمیرد و خواه شربت بعسل و قند باشد و خواه آب خالص هر چند داند
که مریض میمیرد زیرا که در خون او شریکست بلکه قاتل است و یا آنکه حیوانات و
حشرات الارض را بعبث داند وجود ایشان او بکشد بلکه اگر عبث داند وجود
ایشان را کافر می شود و از این قبیل است زخم زدن بمردگان از مردمان
مؤمنان و بریدن سر ایشان و سوختن استخوان ایشان مؤمنان و
سبب بیرون آوردن استخوان مؤمنان را از قبور ایشان و شکافتن قبرهای
بزرگان دین و از متمم اینست آنکه در بلاد کفر و مخالف تقیه نکند و ایشان را
بکشند و یا باعث قتل مؤمنی شود در بلاد تقیه و یا حقنه جامدی یا نباتی
و امثال آن در جوف کسی کند و او را بکشد و یا بخوش طبعی و بازی کردن کسیرا
بفرمایند تا بکشند و یا آنکه حربه بر فیل و یا حیوان دیگر بندد و رها دهد
و آن حیوان کسیرا بکشد و یا سوار عراده باشد و کسی در زیر عراده رود و
بکشد و یا سنگ آسیا و غیر آن و عراده باشد و به غلط و کسی را بکشد و
بهر نوع از انواع که باعث هلاک شود اگر چه طبیب حاذق شود و از متمم قتل است
اجرت جلادی و آدم کشتن و زدن و بستن و خوردن اجرت اینکار از حکام
جابر و بعضی اجرت قضاوی و حجامت و ختنه حرام میدانند هر گاه مراعات
از گناهان است و اجرت دندان کندن و صنعت قصابی و ذباحی حیوانات
بدون ضرورت و کشتن حیوانات شکاریرا زیاده از احتیاج و بتمسخر از بدون فایده
و کشتن حیوانات مثل الاغ و غیره و یا آنکه بهایمی را نزد سباعی اندازد بدون
مثل جبابره و ملوک که گاو بیچاره را نزد شیر می اندازد و کشتن طیور و بهایم

كشتن
را بباز و شاهين بغير ضرورت و مرغان را عبث بتفنگ و رنك و دو را انداز
براي ورزش يا براي طعمه مرغان و رفتن بشكار لهو را از كناهان كرفته است
در توبه و استغفار از قتل عمد و خطا و شبه تاكيد بسيار واقع شده و احكام
هر يك از اقسام قتل را و ديات از او در كتاب حدود بيان كرده ايم والله يعلم و يكي از كناهان
زنا است و زنا انست كه سر حشفه مرد بالغ و عاقل در فرج زن نامحرم پنهان شود و در دبر
زن اجنبيه نيز اين حكم دارد خواه انزال بشود و خواه نشود و زنا بر پنج قسم است زنا كردن
با محارم خود مثل مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و نواده و دختران برادر و خواهر هر چند پايين
روند و جده و جدات مادري و پدري هر چند بالا روند و خواهرهاي رضاعي و مادرهاي
رضاعي خود و خواهرهاي رضاعي خود و پدر و محارم خود را بجهة ارضاع بهم رسند و دختران
خود و اولاد اولاد خود را و مادر زن و دختر زن خود و موطوءه پسر خود و همچنين موطوءه
پدر و عروس خود و عروس اولاد خود و ديكر زنا با زنان شوهردار است و زناي محصنه عبارت — موطوئه
از اين است و ديكر زنا با زنان بي شوهر است كه بعقد واقع شود و ديكر زنا با كنيز
مردم است و ديكر زنا با زني است كه در عده ديكري باشد و مساوي است زنا با زنده
و مرده و مسلمان و كافر حربي مثل براهمه و هندو و كرجي و اروس و فرنكان و بت پرستان
و مشركان و كافر ذمي مثل يهود و مجوس و نصاري كه جزيه اختيار نموده باشند و — خواه بالغ باشد و خواه طفل و خواه
مشغوله خواه در خواب و خواه در بيداري و خواه بجبر و اكراه و خواه برضاء طرفين و خواه — بنده و خواه ازاد و خواه عجوزه
بشبهه و خواه بتحمل و خواه در بر فرو كند و خواه حايض باشد و خواه طاهر و خواه در سفر
باشد و خواه در حضر و خواه سفر جهاد و خواه مضطر و خواه عامل و خواه نابينا و خواه جاهل
مسئله و خواه عالم و خواه مجبور باشد و خواه بتقيه اين عمل كند و مثل اينست كه در كناه با كه
شخصي را امر نمايد يا تعليم بزنا كند يا راضي بزنا باشد ويا ببيند كه زنا ميكنند و

دردفع

و اورا ند
در دفع ايشان قادر باشد ويا اند كه زنان محارم و كنيزان و اولاد او زنا ميكنند
و تغافل كند ويا در مجلس و خانه او باشد كه در انجا زنا ميكنند و او فاسق
محروم باشد و در تحت اين مندرج است با زوجه خود وطي كردن بعد از انكه مرده
باشد كه اين موجب تعزير است و وطي كردن با زن خود كه حايض باشد كه موجب
كفاره است و وطي كردن با زن خود كه ظهار واقع شده باشد و كفاره نداده باشد
و وطي كردن با زوجه خود كه ملاعنه نموده باشد يا زوجه او باشد و طلاق
داده باشد و بعد از عده جماع كند بكمان انكه زوجيت او باقيست ويا زوجه او
باشد و بعد از طلاق زوجه ديكري شده باشد و از شوهر لاحق طلاق كرفته
باشد ويا شوهرش مرده باشد و در عده او باقي باشد و با او وطي كند و از اين
قبيل است خواستن زنان مشركه و زانيه و بعضي حمل بر كراهت عقد ايشان
كرده احوط اجتناب است و اكر با پسر ايقاب ذكر نموده باشد ويا با امردي حرام است
بر واطي خواهر و مادر و دختران پسر و حرام مؤبد ميشوند اين زنان در خانه
او و زنا است و در كناه مساوي است انكه اجرت زنا ميكيرد و ميخورد ويا مستاجر
وجوهات زنا و فروج ميشود و قلتبان كسي بد تر كسي است كه زنان و كنيزان
و فرزندان و اقارب يا زنان اجنبيه را بزنا كردن بدارد ويا انكه زنا را حلال
داند اكر فطري است مرتد ميشود به توبه بر نميكردد و اكر انتخاص ملي است ميكويند
بتوبه بر ميكردد و همچنين است الاه زنان با زنان نمودن و بوسيدن ايشان و دست
بر اعضاي ايشان ماليدن و خوش طبعي و دست بازي كردن و از عقب ايشان بيفتن
و حرف زدن با ايشان و حلق زدن در عقب يا پيش ايشان خود در روي جامه باشد
و خواه ذكر بموضع مخصوص ايشان بمالد ويا بنظر شهوت بر زنان مسلمانان و كافران

نظر كند و همچنين است در مواضع و خانه هاي با زنان غير محارم تنها بودن و يا در زير
لحاف با زنان بيكانه ويا نخوابيدن ويا داشتن نظر بعورات اجنبيه و محارم خود
بغير از زوجه نمودن و مشرف شدن بر خانه هاي مردم و ديدن زنان او و مطلع
بر عيوب و احوال زنان شدن و دوا نستن و ديدن زنان نامحرم را بجو سيدن كه دختر بكند
شش ساله باشد و از محارم او نباشد ويا انكه در مستي زنا كند و در خواهر ديكر
زنان بعقد نكاح داشتن و مصافحه كردن با زنان غير محرم و زنا است اكر زنان
مسلمه را اسير كنند ويا بخرند هر چند كه غير شيعه باشد مثل زنان اهل سنت
و زيديه و غلاة و نواصب و اسمعيليه و خوارج خواه شوهر دار و خواه بي شوهر بدون عده
بعقد و تماس كنند كه مثل اسارت كفار ند و همچنين زنا است با كنيز يا بيكه از غنايم
دار الحرب باشد و امام يا نايب امام غنايم را حصه نكرده باشد و زنا است اكر
با كنيزي كه در قيمت با اسير شريك باشد هر كاه وطي كند بدون اذن شريك و زنا است
وطي كردن با كنيز زوجه خود اكرچه خود خريده باشد و بعنوان صلح تمليك نموده
باشد و زنا است با كنيز خود هر كاه بغلام يا نوكر يا شخصي ديكر بخشيده باشد ويا محلل — از دوستان
ديكري نموده باشد و همچنين اثم و كناه كار است هر كاه بدون عذري در ماه مبارك
رمضان با زوجه خود جماع كند كه موجب كفاره است ويا بانكشت بكارت دختري را ببرد
ويا با زني و دختري بيكانه ملامسه واقع سازد كه ان دختر و زن بدون جماع از مني
او ابستن شوند ويا با زن خود كمتر از نه ساله جماع كند ويا افضا نمايد او را يعني پاره
كند بنحوي كه مخرج بول يا غايط يا بول و حيض او يكي شود ويا انكه بزن خود كويد كه
ترا باكره نيافتم ويا انكه دختر برادر زوجه و خاله زن خود را بخواهد بي اذن
زوجه اش ويا زياده از چهار نفر بعقد [illegible] زنا است هر كاه قصد دادن [illegible] مهر زن جبرا

خود

بعقد دوام نكاه دارد
اكر ازاد باشد و اكر كنيز
باشد زياده از دو نفر

خود نداشته باشد ويا انكه كويد كه مهر را كي داده و كي كرفته ويا در نفاس يا ان
متعه و كنيز خود جماع كند كه اثم است ويا موي سر زن نيز [illegible]
نيز را بد برد ويا عزل مني كند از زن حره بدون اذن او يا زنان را كه در بزم و سماع
و رقص كنند و خواننده كي كنند و ساز بنوازند و تعليم اين اعمال را بان زن نمايد
و ديكر از كناهان خوردن مال يتيم است و يتيم كسيست كه پدر نداشته باشد
و لطيم كسيست كه پدر و مادر نداشته باشد خواه ان طفل صغير باشد و خواه كبير و خواه مؤمن
زاده باشد و خواه مسلمان زاده و خواه كافر ذمي و خواه حربي و خواه مجنون و سفيه
باشد و خواه از اولاد غلات و مجسمه و مشبهه باشد و از اين قبيل است كه كاري
بكند كه مال يتيم در معرض تلف در ايد ويا خود تلف كند ويا ببيند كه تلف ميشود
و تواند مستخلص نمايد ويا كاري كند بدست ظالمي افتد و پس ندهد ويا حاكمي
يا ظالمي مطالبه مال يتيم كند از عدم خوف و ضرري با ايشان بدهد و در اين
باب قسم ميتواند خورد كه چيزي از مال يتيم نزد من نيست و كناهي بر او نيست ويا مال
يتيم را در مصرفي خرج كند كه دينا و يعد نفعي بطفل ضرري برسد و در جايي بكذارد
و محافظت ان نكند و دزدان ببرد يا ضايع شود و بسوزد ويا بپوسد ويا بكسي قرض
دهد كه پس ندهد ويا بعامل و مضارب و مستاجري دهد كه تلف كند و بخورد
ويا خود متصرف شود و ضامن است اكر بجاي سياه ويا با ميني بپا رود
يا بجاي پيا رود و تلف شود ويا بكسي دهد كه غصب نمايد ويا انكه اهمال كند
در ضبط و نسق مهمات و معاملات و اجارات و مستغلات طفل و چيزي نقصان
طفل شود و صاحب كناه عظيم است زدن يتيمان و كريه او را و راي ايشان و چيزي
ندادن و جا ندادن طفل در خانه بيرون كردن و ترحم ننمودن با ايشان و ديكر از كناهان

کرفتن
خوردن رباست وسود کرفتن ربا وان معامله کردن جنس بجنس است وزیاده
خواه نقد باشد وخواه غلات تا اربع مثل انکه هزار دینار بدهد [illegible] بکیرد
ویکمن کندم بدهد ویک من ونیم بکیرد وکندم وجو هر دو از یکجنس اند وخرما ومویز
این حکم دارد وحبوبات ودیکر اعتقاد فقیر انست که در حکم رباست ودر سود پنج کس
بجهنم میروند دهنده سود وکیرنده سود وشاهد وکاتب وتسلط میان طرفین و
خواه از مسلمان کیرند وخواه از اهل ذمه وخواه بایشان دهند وخواه بکافر حربی دهند اما
اکر از کافر حربی بکیرند حرمت ندارد وسود در میان زن وشوهر وپدر وفرزند
واقا وغلام نمی باشد ودغدغه عظیم میشود ودر عرف [illegible] کرفتن که متعارف
است وبراس المال فروختن هرکاه دروغ کویند ومسائل بیع وشرا را ندانند
مثل اینست جریمه کرفتن ورشوه کرفتن وخدمتانه وحق الالزام کرفتن واین
کناهان هرکز امرزیده نمیشود مکر انکه پس دهند ودیکر از کناهان خوردن
شرابست وبنک وبوزه وکشیدن چرس واکر اینها را داخل دوا وحلوا و
شاف کنند ویا بجوشانند وبخورند باز این حکم دارد وهمچنین است حال شیره
که بجوش اید هرکاه دو ثلث ان کم نشده باشد مثل شرابست خواه بافتاب جوشیده
باشد وخواه باتش واکر میلی از ان در چشم کشد حقتعالی میلی از اتش در چشم او
میکشد وسرکه تلخ باشد وشراب [illegible] باشد این حکم دارد ودر حکم مساوی
شراب انکور وخرما [illegible] مانند عسل وبینید وبوزه که از جو وارزن وذرت
وبرنج میسازند وهر مایع بالاصاله مسکر وهر دوایی جامد مسکر و[illegible]
بکیاهها که مستی اورده ودر کناه مساوی است عرق شراب وعرق خرما وعرق
کوشت وعرق مسکر هرچند که مجدد باتش کرم کنند وبخورند وخوردن بنک و

وعرق کشک

سایده

خوک
سایده وجمیع مسکرات این حکم دارد وازین قبیل است اکل سحت ومیته وسک و
اخیتا را وخوردن نان سوختنه وامثال ان وخون هر حیوانی که باشد از ماکول اللحم
وغیر ان وخوردن حیوانات غیر ماکول اللحم ومسوخات را بعنوان اباحت ویا بدوا
بجز انکه وهریک از مسکرات را بعنوان حشیشه خوردن بعضی از الات [illegible]
کاو وکوسفند وبز وشتر وهر ماکول اللحم زهره وسپرز وحرام مغز ودنبل و
اوداج وبجلوان وبولدان وذکر وخصیه وپشم وسم وشاخ ودیکر خوردن بی اذن
از خانه های مردم سوای انچه مستثنی شده وانچه کاهی که باصطلاح ناخنک میکویند
مکر علامت اذن از صاحب بیابد واز مزارعات ونخلستان مکر بقدر ضرورة
بسد رمق وخوردن نان هر طعامی که شبهه دران باشد وصاحبش متهم بفسق باشد
وچیزی خوردن با شراب خوردن ومجلس شراب نشستن وروزه خوردن در ماه
مبارک رمضان بدون عذر شرعی یا تجویز طبیب حاذق اکرچه کافر باشد و
از طعامهای غصبی ودزدی ونجس خوردن واز طعامیکه قیمتش از راه دزدی وعشاری
ومعنابچی کردن وداروغکی واجرت غنا ولواطه باشد یا [illegible] زیاده
از دعا یا کرفتن واز طعامیکه [illegible] اورا نطلبیده باشد واز خوردن واشامیدن
از ظروف طلا ونقره خالص وطلا ونقره کوب وپوشیدن لباس از ابریشم محض
وطلا ونقره خالص [illegible] که با ابریشم تابیده مخلوط باشد بر مردان حرامست
ودیکر خوردن حیوانات مرده ومیته شده ودر اب غرق شده وانچه را خفه کرده
باشند وانماهی که خود بخود مرده باشد ویا او را ذبح نمایند ویا بسم وزهر کشته
شوند ونیم خورده سباع ودرندکان وانچه را با تفنک کشته باشند و
هر حیوانیکه بشمشیر والات دیکر او را [illegible] دوپاره کرده باشند واو با نصف [illegible]

جدا شود مثل انکه بشمشیر یا کارد بزنند و[illegible]
مرده باشد وانچه از کوسفند زنده وهر حلال کوشت وهر حیوانیکه بدون تذکیه
وذبح مرغان شکاری کشته باشند واز اب کم از کر نجس خوردن وغسل کردن و
هر طعام وشراب حلال وروغن وسرکه وعرق وکلاب و[illegible] که موشی دران غرق
باشد واز و بخورند وخوردن بچه وبیضه حیوان ماکول اللحم مرده وخوردن از نان
ومیوه نجس قبل از تطهیر ان اکرچه [illegible] شود وپوشیدن پوستهای چرم میته و
پوشیدن حیوانات غیر ماکول اللحم بدون تذکیه وخوردن صید حرم در حالت احرام
ومحل بودن ودیکر از کناهان دزدی وسرقه است وکیسه بری ونبش قبر کردن
وکفن دزدی وطراری وعیاری ومالهای مردم را بردن وبحیلهایی باطل
خود [illegible] وتقلب کری کردن بعنوان غش ومغشوش کردن زر
وطلا ونقره مردمان وکم سنجه زدن عیار زر متعارف را وخرج کردن زر [illegible]
که از ضرب ومس باشد بعوض نقره وطلا واب در شیر کردن وروغن وسرکه
وکلاب را جفتی کردن وممزوج ومخلوط کردانیدن اجناس را بجنس پست تر
از خود [illegible] وفروختن انچه حرام باشد موافق شرع مثل الات دزدی از
وتیغ والات ساز وغیره از این قبیل است [illegible] وخوردن ووضو
ساختن وغسل کردن ویا [illegible] ویا باغ خود کردن ودر [illegible] خاک وریک
وغیره داخل کردن [illegible] باشد وخود در مال [illegible] ودزدیدن هیمه
و[illegible] وخیار وخربزه وکندم وجو وخرما وغیره مردمان را که باصطلاح
لوطیان اصفهان اینها را [illegible] میکویند که [illegible] کردیم دیکر
از کناهها احتکار است وصاحبان ملعون است وان چنانست که کندم وجو
وخرما ومویز وبرنج وسایر حبوبات انبار کرده کنند به نیت کران فروختن

[illegible]

مرح خمسه عشر خمسه عشر فرد فرد بارق طبی ولیلة النقص

الااهد عدة ... ال اکثر من نسال الا اسنانی و حال اسوعی من ...

المسهلکین فی کار التعویذ اذا ضربت ثلاثة عشرة لله ... عدد ...

فاذا وضعت فی صحیفة فی رحل وزد اه نه شرف وهو ام من ایزان ...

... علی جمیع ... حلب ... البروج ... والی انه ...



خود بجز ند وخود ان مالک خود بردارند و نکاه دارند و حبس کنند وازاین قبیل
ملعون ترکمی است که در سال قحط غلات خود را نفروشد بمسلمانان و
کافران واهل ذمه دیکران فروختن اجناس است بیهمت و قیمت زیاد ماز نرخ
کرفتن بدون سبب وخریدن زر سرخ مقلب واز نرخ کردن بعوض رایج و
حرام است برداشتن لقطه وانچه را بیابند از درهم ودینار واجناس و
بنا مرمکر انکه بصاحب رسانند حلیت دراهم را بعضی حلال میدانند وازین
قبیل است طلب وکدایی کردن وکسب خود نمودن که اکر چنین کنند در دنیا هند
در دنیا واخرت وازاین قبیل است قرض کردن ودر مصرف حرام صرف کردن وپس
ندادن وانکار امانت وحقوق مردم نمودن وخیانت در ودایع مردمان کردن
وساختن مکاتیب دروغ وا ستاد ونوشته جات واز مردم چیزی کرفتن به
بهانه غزا وعوض پس ندادن ومال ضعو دزدی خریدن واجرت تدبیرات و حیلها
وشهادت دروغ وجعل نمودن شهود در دعاوی واجرت دادن بایشان برای
ادای شهادت هرچند حق باشد واجرت کرفتن از طبیان نیست از غان فضل
وقبر کندن وتلقین دادن وشاید که در حفظ چیزی توان کرفت هرکاه مصلح باشد
ودیکر بفریب وحیله کرفتن مالهای مردم وتضییع نمودن ودزدی خود غار تقالی
مسلمانان واولاد سنیان وزنان وفرزندان ایشانرا اسیر کردن ودر نعیدن
اولاد اهل ذمه که در امان باشند واز منزم ایست دزدی شوارع وقطع نمودن
طرق وسد کردن راههای قافله وعبور مسلمانان را وچاهها یاب راه
دربیا با نها وپر کردن با جساد حیوانات زنده ومرده وکشنده وبخاست در چاهها
انداختن ومانع شدن ازاب برداشتن ومانع اوردن غلات وعنا ساشدن

وسوختن زراعات وباغات ومحصولات مومنان را وخراب کردن بناها وانها دادن
شیعیان ومسلمانان را وبریدن اشجار ایشان را ودیکر لکه کناهان مستاجر وجوهات
پادشاهی شدن مکر انکه انچه حلال باشد کرفتن از ان عطایا لکه املاک خاصه
پادشاه باشد واین حکم وانه اکر املاک کیر پادشاه باسایر ورثه بپدرش شریک
باشد وپادشاه رسد صاحبان میراث را متصرف شده باشد ورعایا قوپادشاه
شریک باشند ورسد بشرکا ندهد ودیکر خیانت کردن در مال شراکت و
مضاربه است وفروختن وخریدن بتان وچلیپاها وقصاویر سا یه دار
نرد وشطرنج وکعبتین وساختن این اشیا وخوردن از طعامهای اهل ذمه
دبیحه ایشان مکر بضرورت وردو کالت طرف مدعی علیه را کرفتن هرکاه ناحق باشد
ضایع کردن حق مدعی را وبرداشتن ظروف وفروش متعلقه بلماکن شریفه ومقابر
اولیاء الله وبرداشتن سنک ریزه از مسجد الحرام وبیلاد بعیده بردن وفروختن
وخریدن قران وکتب وباغ وقف ودزدیدن فرش مساجد وقران وقف واز
مساجد ونکاه داشتن وبغیر موضع وقف نقل کردن وصرف کردن الات و
ابنیه مساجد را درجای دیکر وفریب دادن مردمان بتعلیم فال وعلم رمل وسحر
وکیمیا ونوشتن دعاهای نامشروع برای محبت برای زنان ومردان وخبر
دادن از غیب وکهانت ودعوی کشف وکرامات نمودن بهدت اهلیت ان وخیانت
کردن در غنایم دار الحرب که امام یا نایب او حصه نکرده باشد ودزدیدن اموال
یتیم ابوین خود وفروختن فرزندان ومادران پدران خود ودیکر از کناهان
کم دادن کیل وترازو وکزاست ونیاو کرفتن وباد لال وکیل الشریک شدن
ومتاع زبون را بقیمه اعلا فروختن وبدست دادن اموال مردمان بدستیاری

دلالا

دلالان ومغبون کردن فقیران ولران وکردان را در خرید وفروختن ونقصان
رسانیدن بایشان وبازیچه بودن وتدلیس کردن وجفت کردن نان وبطالت مال
مردم را برداشتن وکرفتن کرایه املاک غصبیه وفریب دادن غلام وکنیز و
زندان مردم وباد دیدن ایشان وبد راه نمودن واز جایی بجایی بردن و
دزدیدن کاو وکوسفند ودابه مردمان را وباجستن وپس ندادن ودیکر از کناهان
قماربازیست بهر وجه که باشد مکر تیراندازی واسب دوانی نه مثل تیراندازیها
وکروبندیها یکر الحال قماربازان به بهانه تیر حلال است موافق انچه شارع
فرموده است وقماربازی اطفال را کرده کان وقمار در حکم کناهان است ودر تحت
قمار است کروبستن بسینه مرغان که در اصطلاح لوطیان جناق میکویند ومثل
این است خربزه وهندوانه بریدن وسنک وکنبذ غلطانیدن وبراهها بردن
وفرنی وطعام وشیرینی وروغن را بقدر معینی خوردن وکرو برهمه اینها بستن
مثل قمار است دیکر او بستن که فلان قدر مسافت را در راه بروم یا این قدر بار را
بدوش بردارم یا سنک فلان مکان بیندازم ویا فلان کار را بکنم ویا بفلان
مکان تاریک در شب تنها بروم ومیخ بزمین بکوبم وبقبرستان بخوابم و
یا فلان خربوزه وهندوانه را دو حصه درست ببرم واز این بدتر ساختن
الات قمار است واجرت کرفتن از الات قمار یا زمین قمارخانه وصاحب قمارخانه
بودن وضابط حاصل قمارخانه یا مستاجر وجوهات سلطان شدن از ممر
قمارخانه واعانت ورعایت قماربازان نمودن ومردمان را بقمار بازی داشتن و
قرض دادن بقماربازان برای قمار ولعبوان کرو ودر قمار مال مردمان را بردن وسلام
کردن بر قماربازان از طعام او خوردن دیکر از کناهان قرض نمودن ومدعی نمودن ...

مؤمنه است و مردان مؤمن بزنا یا لواطه یا مساحقه زنان با زنان و یا انکه بکسی بکوید
کمه من زنا کردم بتو یا فلان کون داده است یا زناکاری و امثال این کلمات که دلالت بکوید
کند بزنا یا لواطه خواه بمفعول بودن و خواه بفاعل بودن و یا بکوید بفرزند خود کای
فرزند من نیستی و یا بکسی بکوید که تو فرزند پدر خود نیستی و یا بکسی بکوید کم
ای ولد الزنا یا انکه تو از زنا بهم رسیده یی و یا بکوید ای فرزند زانی فحش بد
او داده است و یا اکر بکوید ای فرزند زانیه فحش بمادر او داده است و اما دیوث
و قرمساق کفتن فحش نیست اما حکم شرع او را تعزیر می باید بکند و کفتن حرام
زاده هر کاه بغیر از معنی ولد الزنا در عرف نفهمند فحش است اکر چه با اهل ذمه و کافر
حربی بکوید و هر دشنامی که سبب تحقیر و استخفاف باشد فحش است و کفتن
بمؤمن سک یا احمق یا فاسق یا شارب الخمر یا خائن یا کذاب یا کافر یا زندیق یا مرتد
یا فرزند اینها یا غیر از این قسم اند و اکر کسی که مادرش کافر باشد یا کنیز باشد بکوید
ای پسر زانیه و یا بکوید که مادر تو زناکار بوده و از این بدتر انستکه بزن و فرزند
خود کشیده و قحبه و کون داده و حریف و مادر قحبه بکوید اکر چه الحال متعارف
شده است که اکثر مردمان خوب بیکدیکر و یا بزن و فرزند این کلمات را میکویند
و قحبه دارند بخو یکدیکر میخواهند هر یک این صفات را ثابت کنند با ایشان عیب دارند
به پسران و استادان بشاکردان خود میکویند که کجا رفته بودی ای مادر قحبه
کونداده حریف روز و شب در زیر که خوابیده بودی و پسر بپدر میکوید طرفه
قرمساق هرزه چانه بس کن ای دیوث نعوذ بالله من هذا الکلمات و از این بدتر
انانند که بمادر و خواهر یکدیکر این دو را میکویند و نشانه ها بیکدیکر میدهند
که زن و مادر تو در فلان جا فلان کار را کرد و من با زن و مادر و خواهر و پسر تو این

ایی کارا

کار را کردم و یا میدانم که فلان کس با قاتب و محارم تو این کار را کرده و کافر تو ط
انانیند که دشنام بخدا و پیغمبر و امام و مذهب و ملت بیکدیکر میدهند بلکه
شنیع تر از این که میکویند که خدا را فلان کردم و زن پیر و امامت را چکردم
که هلاکو تا که آید باز دیکر در جهان پاک سازد خلق عالم را خصوصاً اصفهان
یا وجود این سخنان دعوی تشیع میکنند و دیکر انکه بمؤمنان صحابه کنند مثل
سلمان و ابا ذر و مقداد و عمار ... ایشان را یاد کنند و خوبان صحابه
بیدینی و بدان ایشان را بنیکی یاد نمایند و مثل اینست هجو کردن و لغز خواندن
و بکنایه بیکدیکر طعن زدن و بالقاب و صفات ذمیمه یاد کردن و مدح دونان
برای نان کردن و کنایه که سزاوار مدح نباشند این جماعت را ستایش کنند
و شعرهای باطل خواندن و بجوش طبعی بیکدیکر خواهر کس و قرمساق و امثال
این کلمات کفتن و عیب و هجو یکدیکر و بد مردمان کردن و دشنام دادن بعلما و شیعه
و لعنت کردن با ایشان و کمان بد بردن و غیبت کردن همه مؤمنان خاصه علما آ
بیاید و مشایخ و بزرکان ذو الاحترام و درویشان صالح صاحب حال و خفت
دادن و قصد اذیت و آزار ایشان بنا شد و از این بدتر انکه کاملان صحابه
کل شیعیان اهل بیت را لعنت کنند و دیکر دروغ بهتان بر روات احادیث
از شیعیان و بر مؤمنین و مؤمنات افترا و تهمت و دروغ و بهتان بستن و
منع است و اعلام خود حرام زاده کفتن و از این قبیل است حال قصه خوانان و
مستمعان حکایت رستم و فرامرز و بیژن و اسعد و افسانه های عجم و آتش پرستان
و کبران و پهلوانانی که نبوده اند اصلا نکرده اند کارهایی مثل انکه میکویند
فلان پهلوان زمان شاه عباس رفت بترکستان و پیر ساده پادشاه ازبک

را با تاج و طومار او در عمر بهادر را احداث یکشب با بلهتر و سفیدتر کسانی اند که
این حکایت را میشنوند و نقل آن را بدیکران میکنند و حکایات تلغرود دروغ
قصص دزدان و شب روان و ناپاکان را تمام حرفهای باطل را حفظ میکنند
بعوض احادیث و دعاها از جماعتی که نمازها و عبادات را در ایام ماه مبارک رمضان
و شبهای آن و سایر ایام ترک میکنند و حاضر می شوند و امیپن میبندند از برای
مجلس قصه حمزه و رستم و پهلوانان و یاد کاری بخبر میکذارند انا بنکر کاین این
حکایت ضبط میکنند و میخرند و میفروشند کتابهای این قصه را و اجرت آن
میخورند و میکویند وسیله روزی است و همچنین است خواندن کتب اهل ضلال
مثل یهود و مجوس و سایر زنادقه و ملاحده و اهل بدعت و ضلالت و نکاه داشتن
کتب سنیان و خوارج و زیدیه و غلات و مجسمه و مشبهه مکر از برای حجت و رد بر ایشان
و از همین است حکایات قلندران و درویشان و تهمت زدن بر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مثل انکه بدروغ میکویند که مرا بفروش و اسم خود را آنحضرت قنبر
کذاشت و با پهلوان پادشاه بربر کشتی کرفت و دیکر هفتاد مرتبه سر خود را بدشمن
بخشید و دیکر مثل انکه شیر با پادشاه عربستان بود جنک کرد و آنحضرت هفتاد مرتبه
نصیر را کشت و زنده کرد و او میکفت مرا خدا و خداوند عالمیان فرمود کل عالم ابند من ابی
که نصیر بنده تو باشد و تو خدای او باشد امثال این کفرها نعوذ بالله من غضب الله
و من الضلال بعد الهدایة و شاه زاده محمد حنفیه فلان کبر را کشت و فلان
قلعه را کرفت و دختر فلان پادشاه بروی عاشق شد و در زقوم پادشاه را کشت
و فلان پادشاه با فلان کبر با چندین هزار لشکر آمد بکرفتن مدینه و کرفتن محمد
خاک بر دهن شما ای دروغ کویان و نزدیک شما سیا این قلعه ها کی در حوالی مدینه

بود

بود و این پادشاهها کی بودند و امیر المؤمنین علیه السلام و محمد حنفیه کی این کارها
کردند و جنکها کردند و انکجا این لشکرها و کبرها بمدینه آمدند در ولایت
عرب کی کبر و آتش پرست ... بلکه کبران در ایران بودند دیکر از کناهان لواط
است و ان ایقاب نمودن حشفه یا تمام آن در دبر پسری یا مردی خواه مفعول مؤمن
باشد و خواه مسلم و خواه کافر حربی و خواه کافر ذمی و خواه سنی و خواه غلام از خرید خود
یا امیر خود یا غلام خود و دیکران و خواه مفعول نابالغ باشد و خواه مجبور و مکره و خواه
مجنون و خواه طفل و خواه بالغ و خواه آزاد و خواه مرده و خواه زنده و خواه خصی و مجبوب
خواه زن و دختر بیکانه باشد و این شق آخر را بعضی داخل زنا کرفته اند و خواه مفعول
در خواب باشد و خواه بیدار و خواه صحیح و خواه مریض و خواه عابد باشد و خواه
ناصبی و خواه تقیه باشد و خواه عالم مبتلا و خواه جاهل مبتلا و متمم این است بوسیدن
پسران بشهوت و ذکر در میان ران و بدن ایشان مالیدن و در بغل خود خوابیدن
و برهنه در زیر یک لحاف بودن و دست بازی کردن و دست بعورت ایشان مالیدن
و خوردن اجرت لواطه و بردن پسران را بجاها تا دیکران با او لواطه کنند و نکاه
کردن بر پسران یعنی جلوی
زدن و بیرون آمدن منی بهر نحو که باشد سوای بدست مالیدن و خود را عقب
زنان و پسران باشد و در شمار این کناه داخل است وطی کردن با بهایم و حیوانات
حلال کوشت و حرام کوشت و مسوخات و وطی کردن با اموات حکم زنده کان دارد
و دیکر از کناهان مساحقه است و آن عبارت است از طبق زدن زنان با یکدیکر
خواه باکره و خواه ثیبه و خواه محصنه و خواه غیر محصنه و هم چنین است حال دو زن برهنه
در زیر لحاف بی حایل خوابیدن دیکر از کناهان تغنی است و آن سرود است و خواندن کی

با غلام

و نواختن سازها و غیر هرسازی را که از چوب میسازند از عود میگویند مثل
طنبور و چنگ و قانون و کمانچه و چهارتار و موسیقار و امثال اینها و زدن نای و سرنا
و دهل نواختن و سنج زدن و کوس نواختن و کرنا و نفیر و زدن طنبک و دایره و
بقصد غنا دست بر هم زدن و پاکوفتن و سماع و رقص کردن و قرآن را بتحریر و بغنا
خواندن الا بصوت حزین و حسن بخوانند و در این حکم مستثنی کرده اند خواندن مرثیه
حضرت امام حسین صلوات الله علیه را و حدیکه اعراب یاد بهائم برای شتران
میخوانند که راه روند و نوحه کردن آنچه در باب میت حق گویند و در عروسی خواندن
زنان در مقامیکه آواز مردان را نشنوند و مردان ایشانرا نه بینند و صدای
ایشانرا نشنوند بعضی جایز میدانند اما فقیر از این فتوی مینمایم و از این
قبیل است رقصیدن مردان و زنان و پسران در مجالس و تقلید و مسخرگی نمودن
و عورت خود را بیجا نه مکشوف نمودن و سازندگان سازها و خریداران و
فروشندگان را که اینها در گناه شریک اند و خوردن اجرت سازها سحت است و هم
چنین است حال کسانیکه مردمان را بسبب حرفهای که مایل بلهو و باطل و معصیت
دلیر کرده اند و از جمله است خندیدن بقهقهه و لخت نمودن سر و پای برهنه و سینه
چاک بدون ضرورت یا تغییر کردیدن و احتراز نکردن از نجاسات در زمین نجس
و از بول و غایط طهارت نکرفتن و نجس و جنب کردیدن و با کفش نجس و پای نجس
داخل مساجد شدن و جنب و حایض در مسجد درنگ کردن و تعلیم دادن علم
موسیقی و شطرنج و سازها و غنا و رقص و ساختن تصنیفات مثل یالالی و
تعلیم نمودن فنون زنا و لواط و راه نمایی کردن بانواع فحش و فسق و فجور دیگر
از کناهان بهتان است بر مؤمنان زدن و افترا بستن و غیبت نمودن و

تنبک

افشا نمودن

و افشا نمودن عیوب مؤمنان و ذخیره کردن بدیها و تجسس نمودن احوال مردمان
که در پی پس کویند و ایشانرا سر شکسته کنند و اظهار شماتت نمایند
در بلا و اذیت و مصیبتی که بمؤمن رسیده باشد و اعظم کناهان افترا و دروغ
بستن بر خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم است و احادیث دروغ
بر ایشان بستن بر خدا و رسول و عیوب و صفات رذیله خود را پنهان ساختن
و اراده بدی بمال مسلمانان و ناموس مسلمانان کردن و دروغ کفتن و نوشتن
شهادت دروغ دادن و کتمان شهادت نمودن و باطل را حق کردن و بر عکس
برای جلب نفع و از این بدتر نزد حاکمان و قاضیان در پیش ایشان رفتن که حق را
باطل کنند و از همه عظیم تر حال عالم نمایانی است که خلاف حکم خدا و رسول و ائمه
و شرع و مذهب عمل کنند و طرف ناحق بگیرند و دعوی باطل را مشروع کنند
و عملا فی ما انزل الله فتوی دهند و عمل نمایند در حکم الله تعالی یا اهل حکم
مال داران و اغنیا و صاحبان جاه و اعتبار عنایت نمایند و در نزد امیران و دولت
مندان و سلاطین و مقربان پادشاه تملق کنند و سجده برایشان نمایند برای
وظیفه و سیورغال و انعام و مطالب دنیوی و بدون استحقاق طلب کردن صله
و جایزه و مقرریها است از اغنیا و از این بدتر خیر نمودن حدود الله است و کار
فقیه عادل امامی که امین باشد و مستقل و اجرای آن نکند و دیکر از کناهان سوکند
دروغ است و سوکند دادن اگرچه حق باشد و از این بدتر حال کسانی است که
قسم بغیر ذات الله میخورند و قسمهای نجس کنند بد میخورند چنانکه متعارف است
که بجان تو قسم و بمرک مرا بد بینی و یا بسر تو و یا بجان تو و یا بسبیل مردانه
قسم و بسر آقا و بجان میرزا و بجان پدرم قسم و بجوان سناریع و بحب الله قسم

و انبیا

و بمرو ستکاه قسم و کشته تو را به بینم و سر تو را بریده ام و بجان این کوچک قسم
بسر صندوق امام رضا قسم و باین بیعت مرتضی علی قسم و باین دانه نمک قسم
و از این مزخرفات میکویند و مثل این است حال کسانیکه خدا قسم میدهند بیمین
و وعده و شرط خود کند و یا انکه ترک مجامعت و مجالست و معاشرت زنان خود نمایند
و در باب احتیاط کنند و یا بدون استحقاق زن خود را طلاق دهند و از همه عظیم تر
آنست که نفقه و کسوه عیال واجب النفقه خود نه دهند و ایشانرا ضایع و محتاج بکذارند
خصوصا وقتیکه بسفر روند و مهر و تملیکات ایشانرا نه دهند اکر مستطیع و مهر موجود
باشد و از این زشت تر آنکه خود بهتر خورد و پوشد و بواجب النفقه عیال خود
پست تر بخوراند و بپوشاند و دیکر بنده که بسببی در ذمه او باشد و قرض ادا
کرم و نکند و از این قبیل است حال آنانیکه حق الناس در ذمه ایشان است و
ادا نمیکنند و از جمله کناهان است در مصیبت جزع و شکوه کردن و بی صبری نمودن
در مصیبت پسر خود جامه دریدن و در مصیبت غیر ... را از روی شیاد اختن و کج
خلقی نمودن و غضب نمودن بر مردمان و اشتر کردن ... اکر با برادر
مؤمن خود کرده باشد و ملک وقف مسجد و قبرستان اهلرا داخل خانه کردن
و یا خانه ساختن در قبرستان و مسجد را خانه و دکان کردن هرچند خراب
و بایره باطل و کهنه باشد و وضو ساختن از آب نجس و غصبی و با جامه نجس
و پوست غیر ماکول اللحم نماز کردن و اهل ذمه را هرکاه در شرایط ذمه باقی باشند
بد بندکی کرفتن و ضیافت ریا کردن و بدیدن یکدیکر برای جلب نفع دنیا
و دنیا رفتن و بتعزیه نین برای ریا رفتن و از برای رسم و تعارف مجلس آراست
نمودن و بی مروتی به پیران خود نمودن و در بیماری اضطراب نمودن و شکوه خدا کردن

و همچنین

و همچنین اغلاف بودن یعنی ختنه نه کذاردن و حج کردن و دیکر از کناهان است
که غیور نباشد و زن و ناموس خود را از نامحرمان پنهان ندارد و پروا نکند
از رفتن زنان و محارم او در نزد بیکانکان و حرف زدن زنان با بیکانه مکر
بقدر ضرورت و سر برهنه باز بودن ایشان و دف زدن و خوانندگی کردن و
از خانه بیرون رفتن بیهانه خانه خاله و زیارتگاه و تغافل زدن شوهر دیکر
از جمله کناهان دعاوی مخاصمات و مطالبات خود را نزد حکام جور بردن و ملجا
بعسس و داروغه شدن و محصل از برای مردمان تعیین کردن و به بند و بلا
انداختن بندکان خدا و ضرر رسانیدن بایشان و بدتر از این جماعت حال
کسانیستکه تقرب میجویند بخدایان خود و ان جبابره و ملوک و عمله پادشاه
است که ملازم است و ملازمت ایشان را اختیار نمایند برای اعتبار
خود و بدین سبب اذیت مسلمانان میرسانند و خدمات ایشانرا ترجیح
میدهند بعبادت خالق و همچنین ملازمت فاسقان و ظالمان و کافران
بدون ضرورت نمودن و دیکر معاشرت و اتحاد و دوستی نمودن است با دشمنان
خدا و رسول و ائمه علیهم السلام مثل منافقان و مشرکان و یهود و کافران
و ترسا و مجوس و براهمه و سنیان بدون ضرورت و دوستی با ایشان کردن
بیزار شدن از خدا و رسول است و مثل این است کسانیکه ادعای پهلوانی
و لوطی کری میکنند و خلق الله را میزنند و میکشند و رشوه میکیرند و مال
مردمان را میبرند و انواع فسق میکنند برای شهرت نه منظور ایشان
از این پهلوانی شجاعت از برای جهاد باشد و دیکر جبر و تعدی بر رعایا
و زیر دستان کردن است و خراج زیاد کردن زیاده از حق خود و حق سلطان

و بیازردن بمحاسبات عطایا و مستاجران و کارکنان خود و دیر رسیدن به محاسبات
ایشان و سرگردان داشتن مسلمانان و دیگر از گناهان حسد بردن بر برادر
مؤمن است و در دل نگاه داشتن عیب ایشان است از نفاق و فتنه و فساد و
سخن چینی و معترف و دیگر طلب جاه و منزلت و منصب نمودن و رئیس شدن
و استادی اصناف را اختیار کردن و قابض شدن و کدخدائی محله اختیار کردن
و بحج رفتن و سایر زیارات از برای اعتبار میان اصناف خود که او را حاجی بگویند
و اسراف و تبذیر نمودن خواه بمال خود باشد و خواه بمال مردمان و خرج کردن
اموال خود در مصرف حرام و ساختن خانه‌های زیبا و از حال خود و از زی خود
بدر رفتن و لباسهائی که مناسب حال او نباشد پوشیدن چنانچه متعارف این
زمان است و دیگر بمال حرام حج کردن و خیرات و تصدق نمودن بمال شبهه و
در بلاد اسلام بدون ضرورت بطریق کفار و فساق لباس پوشیدن و کشتی
و نشستن در مجالس بطریق جباران و چیزی خوردن در حالیکه مرتکب نشده
باشد از شبهات و حرام و طعام‌های اعادی دین خوردن و اعانت ظالمان
و کافران نمودن از برای دنیا و همسایه آزار بودن و رد کردن سائلان و گرفتن
شوارع مسلمانان و رد کردن مهمانان اگرچه کافر باشد و بیرون کردن بیوه
زنان را از خانه و مقام خود بی‌جهت و رنجانیدن و ... بضعفا و بینوا
و رعایت علما و سید و مؤمنان و فقرا مؤمنان نکردن و بسته
اموال خود با محتاجان از اقارب و دوستان خود و رد کردن حوائج نیکان و فقرا
کان و بر هم زدن پیوند و مطالب صالحان و سعی نکردن در حوائج و مطالب مؤمنان
و اعانت نه نمودن ضعیفان و مظلومان و قرض نداده بمؤمنان و رنجانیدن
غلامان

غلامان و کنیزان و مردمان و دادن اموال خود را بکافران و فاسقان برای سود و
و معامله و ندادن بمؤمنان و وقف کردن چیزها است بر کلیسیا و معابد یهودان
و آتشکده مجوسان و وظیفه دادن ایشان به دشمنان دین دادن مگر آنکه صلاح
اهل اسلام در آن باشد و از همه خطاهای بزرگتر و معاصی عدالت نکردن است
با رعایا و زیردستان و سعی نکردن در رفع ظلم ... و باعث شرار و باش و
ظلمه است و تکلیف امور شاقه بخلق الله کردن خصوصاً با غلامان و کنیزان
خود در شبهای سرد ماه مبارک رمضان و از سر شب تا طلوع آفتاب نشستن
و از طلوع تا وقت غروب خوابیدن و اختلاط و صحبت داشتن عباد نتوانستن
و دیگر تربیت نکردن غلامان و کنیزان و فرزندان است و تأخیر کردن تزویج
ایشان تا وقتیکه بزنا افتند و غلامان را در میان زنان و فرزندان خود سر دادن و
وقتیکه بالغ شوند مثل آنکه تجاران و بازاریان و اهل دولت و دیگر کفران حقوق
و نعمت خدا و خلق نمود خصوصاً زنان در خانه‌های شوهران و خیانت و زنا
و دزدی کردن و فرزند زنا را بشوهر خود ملحق ساختن و بیرون رفتن از خانه
ها بی اذن شوهران و زینت و صورت خود را از نامحرم نه پوشیدن و اجتناب
از حرام نکردن و خود را بدیگران نمودن و بجنب و حائض گشتن و بشوهران
خود دشنام دادن و زیاده از استطاعت شوهر طلب کردن و در مرگ شوهران
رو خراشیدن و مو بریدن و گیسو چیدن و بر رو زدن و جامه دریدن و نفس
کردن شوهران را از مقاربت کردن و در رحم زن تأمل نه نمودن مردان و زنان
و بجرئت خانه‌ها خراب نمودن و خلائق را بجرمها انداختن و باعث قتل نفس محترم
شدن و دیگر از گناهان قرمساقی نمودن است زنان و پسران را بفعل حرام واد

داشتن و گرفتن اجرت قرمساقی و از همه عظیم‌تر در دادن ابن خود کشیدن است و این را علت
ابنه میگویند مشهور است که ابوسفیان و حجاج ابن یوسف ثقفی علیهما اللعنة این
کوفت را داشته‌اند و بعضی گویند واضع علت مشایخ عمر کردن بجهتی سابق بنوده
و دیگر استخفاف و تهاون نمودن در امور واجبه و سنت است و هرگاه از مردان که موی
سر بگذارد و تو ... از آنکه و فرق ننماید حق‌تعالی در قیامت فرق او را اره
آتش بشکافد و در قدیم و ابتدای اسلام میان عرب شایع بوده است که اکثر موی
سر را میگذاشتند تا بلند میشد و بعد تراشیده نمیشد و دیگر فروختن حربه است
بکفار و دادن ماده است برخرابی ولایت مسلمانان و در این وقت از جمیع ثقه و معتبرین
استماع شد بلکه بمنزله یقین در نزد فقیر ثابت شد که حاکم سیستان و طبس و اکثر عاملان
خراسان خذلهم الله تعالی فی الدنیا و الآخرة با طائفه طاغیه ازبک و بلوچ لعنة
الله علیهم رفیقند و شریک ایشان‌اند در غارت کردن ولایت مؤمنان و شیعیان و دیگر
از گناهان با امانات خزینه پادشاه است برای برادران خود و زیاده حساب کردن
و اما نفقه اگر نزد ایشان باشد ... مثلا ان است و دیگر تسبیح و مناظر بندگان
خدا را انکار کردن و آواره کردن و با پادشاه خود عاصی شدن و سرکشی نمودن و
خود را در مهلکه طغیان انداختن و باعث قتل و غارت و نهب خود و جمیع شدن و
دیگر از استکبار جامه‌های بلند پوشیدن و اصرار در گناهان صغیره کردن
و گل خوردن بغیر از خاک کربلا آنهم بقدر نخود و در عبادت خدا کسی را شریک
کردن مثل آب وضو را بدون ضرورت دیگری بر او ریزد و او بشوید و از راه نخوت
و تکبر سلام نکردن و از اسباب خود چیزی عاریه بهمسایه‌گان و فقرا ندادن
و صلوات نفرستادن هرگاه نام پیغمبر مذکور شود و تبرا نکردن از دشمنان خدا

و رسول

و رسول است چون ابی بکر و عمر و عثمان و یزید و معاویه و بنی امیه و خلفای بنی
عباس و ظالمان اهل بیت و اتباع این منافقان لعنة الله علیهم و دیگر منع نمودن
حیوانات است از آب خوردن در هر موضع که باشد و دیگر از گناهان خود را داخل
نسب کردن است و گفتن که ما سیدیم و یا از نسب بیرون کردن و منکر گرفتن خمس
و زکوة هرگاه مستحق باشند و استنجا نمودن بکاغذ که در آن نام خدا یا آیات
قرآن یا احادیث یا اسامی ائمه کرام و انبیاء عظام صلوات الله علیهم باشد و
یا ملائکه مقربین باشد علیهم السلام و اگر از روی استخفاف بکند کافر میشود
ابدا و دیگر اعظم گناهان قطع رحم است و آن آنست که برای دولت و پاس عزت
و نادات طبع خود خویشان فقیر را از خود دور کنی و راه بخانه خود ندهی و
اعانت ایشان نه نمائی و از دولت تو ایشان محروم باشند و نان و سفره و
احسان ترا نه بینند و دختر به ایشان ندهی برای آنکه فقیرند و دختر از ایشان نخواهی
برای آنکه تو غنی و صاحب مالی و عار داری پیوند کردن با ایشان و بر روی خود نیاوری
که ایشان خویش من اند و به ایشان ... بلکه انکار کنی قرابت ایشان را و هرگاه احوال ایشان
را نپرسی و بدیدن ایشان نروی و انعام با ایشان نکنی بلکه در اکثر جا اظهار نمائی
که این جماعت از خویشان نیستند بلکه در حالت مردن و بجهنم رفتن هم وصیت نکنی که
چیزی بایشان بدهند و اگر رحم برادر و خواهر و عم و خاله باشند گناهش عظیم
و عقابش شدیدتر است و البته قطع کننده رحم بوی بهشت را نمیشنود با وجودی
که بوی بهشت پانصد سال راه میرود و سخت‌تر معصیت آنست که هرگاه رحم و قرابت
پریشان و محتاج و اهل طلب باشند و متکفل احوال ایشان نشوی و مؤنت و نفقه
و کسوه ایشان را بشرط قدرت ندهی خوشا حال تو وقتیکه بمیری ببینی که چه جاش در کار است

و دیگر از گناهان ترک عبادات و فرائض است خواه کل و خواه بعضی و انکار بعضی از ضروریات
دین نمودن و استدلالات واهیه بهیچ جا نکنند و دست و پا زنند و گاهی گویند
واجب تخییری است و گاهی گویند امام اصل یا نایب خاص او باید بکند و گاهی گویند
افضل فردین جمعه است و شنیدم که فاضلی در این وقت فرموده است افضل الفردین
الجمعة و ترکه احوط ندانستم که این معنی را از کجا استنباط کرده و میگویند که گاهی
میگویند اگر جمعه واجب است چرا فلان نمیکند برای آنکه ابن عقیل و علامه الخلیل
قزوینی حرام میدانند ما نیز حرام میدانیم غرض تارک جمعه و جمیع واجبات عامدا
عالما تارک است کبیر اما فوات است والسلام و دیگر از گناهان کبیره عمل قوم لوط است
و بعضی از اعمال اگرچه مکروهست اما در تحت محرمات بیان میشود اگرچه در رساله
صغیره بیان شده بجمال در این جا مفصلا تعدادی مینماید و نیز آنها که این اعمال
ملکه ایشان است فخر و مباهات مینمایند مثل خروس بازی و کبوتر پرانی و گاو
جنگی و قوچ بازی و کمان گلوله انداختن و تفنگ انداختن و تیغ بر زمین کوبیدن
بشکل در هم برای استهزاء مردمان و نیشخند همگی بیکر کردن و از دهن شیشه
بستن از عقب مردمان و صفیر زدن و ریش تراشیدن و سبیل گذاشتن
و کپنک پوشیدن برای فخر که میباید لوطی اهلا فاین شوق بکر و قمار باختن
بقاب و گوی و کعبتین و گنجفه و منقله و لیس بازی نه با آلات و دیگر طنبک زدن
و طنبور و چغانه نواختن و کلاه نمد بر سر گذاشتن و لباس برنگ آتش پوشیدن
مثل شرابی و مناهی و پیراهن کرباس طنباه کرده پوشیدن و سنج و دهل
زدن و حنا کشیدن و از انگشت بلند بر دوشها زدن و تکیه و دم روباه بر کلاه
بستن و کون جنبانیدن و معرکه گیری و مسخرگی کردن و تعصب جاهلیت کشیدن

برای

[illegible]

برای گاو و قوچ و این قبیل است حال جماعتی که طلب علم و معرفة الله را دستبر میدارند
و شال پوشیده و قلندری اختیار میکنند و سر و ریشها بدست میگیرند و در دنیا
میگردند شب و روز و بعضی زنگ و زنجیر بر خود می بندند و پوستهائی میپوشند
و میگویند که ما درویشانیم و پهلوانی و گدایی میکنند و این اعمال همه مذموم است
و موافق شرع نیست و بنده گی خدا جریده بدست گرفتن و پوست پوشیدن
و با کوچک ابدال گردیدن و مدح و منقبتهای دروغ و بی ثبت گفتن و اشکال
نقش نموده که درویش باید کتاب فال نامه صورت کشیده داشته باشد و از زبان
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقش کنند و صورت جاماسب حکیم
و ستاره مریخ فال بگیرد و غیب بگوید و مردمان را جز در هدایت اینها احوال اینها
نعوذ بالله من هذه الخذلان و دیگر از گناهان زدن و بستن و حبس کردن و سیلی
زدن و تعذیب دادن بر مؤمنان و شایسته گان بنده خدا بناحق و در ضمن
اینست عمل کردن بسحر و جادو و ... و مناظر و افسون خوانی و چله بندی و
گو بندی و خواب بندی و عقد الذکر و عمل عداوت زن و شوهر را از هم جدا
کردن و عمل محبت کردن که حرام را بحرام رسانیدن و زنان را گول زدن بلکه اراده هیچ
بد باین بیچارهها داشتن زیرا که ملاقات که حرام را بحلال برسانند چه چیز بروا
دارد که حرام بکند و دعاهای دلگرمی نوشتن و آواره کردن مردمان از خانه
ها و خاک قبرستان و خاک قبر کشته برای تعریف و عداوت بخانههای مردان
مؤمنان ریختن و دعای سیفی از برای قتل مؤمن خواندن هرچند که این محال است
که جن مطیع آدمی شوند که کسیرا بکشند و دیگر بعلم رمل جفر از غیب دادن و تسخیر
و تسخیر جن کردن نیز از محالات است بلا مرده شیاطین را میتوان رام کردن

و دیگر ذکر کردن و مثل خران بر جستن و نعره زدن و غلطیدن و آه کشیدن و چرخ زدن
بلکه ذکر کردن نه چنین است باید که آدمی در همه وقت و در همه حال ذکر کند خدا را
از خلوص عقیده و کمال خضوع و خشوع و شکستگی بعد از آنکه عظمت الهی را دانسته
باشد طوری که بیدا افتاده کی یاد کند نه به پهلوانی کردن میدانیم که مشایخ این سلسله
باین طریقه نبوده اند در ذکر و فکر و عبادت و این لوطیها این را از کجا پیدا کرده اند
و دیگر آنچه جهال این طائفه میکنند از شادی و رقاقی و رقص با لولیها و دبا و فریب دادن
مردمان و دست از کسب و کار خود برداشتن و دعوی نمودن پیران جاهل ایشان را
از کشف و کرامات و مقامات که اصلا این لوطیها نیستند و حق و باطل را از هم
جدا نکرده اند و نمیدانند مسائل اصول و فروع را و طریق معرفت و ریاضت چیست نه
بلکه اخلاق تصفیه باطن از صفاتهای رذیله و مجاهده با نفس نکرده اند و ادعای
ایشان محض جهالت است و مشکلتر اینست که بعضی از ایشان از خدا و آسمان خبر میدهند
و مدعی اند که اکثر مشایخ ایشان بآسمان رفته و با خدا حرف زده اند و صحبت داشته
اند و اکثر دو امین که بوده اند وحی بایشان نازل شده و همچنین بدانست که گفتن
که ما بدعا فلان کس را کشتیم و فلانرا منصب دادیم و معزول کردیم و چنین خوابها
دیدیم دیگر از گناهان طلب کردن چیزیست از خلایق بدون استحقاق و خود را
فقیر وانمودن و در باطن غنی و شکوه خدا نمودن و بی کسب و بی کار و معیشت
رفتن و نایند گفتن که دیشب بی شام خوابیدیم و ما فقیریم و چیزی نداریم
و قادر بر کسب باشند و نکنند و از این بدتر آنانند که امید ایشان از آنکه نداد
که حرفه و صنعت اختیار کنند و خود را عظیم المرتبه دانند و توکل را بر خود بندند
و گویند هرچه خدا میخواهد میشود و هرچه میدهد میخوریم و این عمل مشابه

فرزند

[illegible]

غیرتیست و هر که غیرت ندارد و حمیت ندارد اثم است که خود را و عیال خود را در معرض
طلب و احتیاج و تلف میکند و دیگر از گناهان حرص بر جمع کردن ملک و مال
و مستغلات و شتر است و گاو و گوسفند و لو مؤمنان را صد تومان کردن
برای دیگران که بعد از و میخورند و بدتر از این طائفه کسانی اند که میخورند
و میپوشند و اظهار نعمت حقتعالی نمیکنند هر گاه که حقتعالی بایشان عطا
کرده ایشان چنین خود را وا مینمایند که اصلا حقتعالی باو منتی و نعمتی نداده و
لباسهای خشن و درشت از راه امساک می پوشند و اگر کسی بایشان که چرا
چنین میکنی و نمیخوری و نمی پوشی گوید فریب ما اینست و از حد خود
بد ندیده ایم دروغ میگویند این دشمنان خدا از راه خست و دنائت میکنند
و اطعام نمیکنند بر مؤمنان و مسلمانان و محرومند از دولت او فقراء
و صلحا و همسایگان و خویشان و عیالات و دیگر ندادن حق بنده گان
و ملازمان است و اجرت عمله و فعله و کاسبان و دیگر از گناهان حبس نمودن
مال الله و الرسول و الامام است و حقوق فقراء و مستحقین که بر مال آنکس
واجب شده است و آن ندادن خمس است و زکوة و فطره و آنچه بسبب نذر
و عهد و یمین واجب شده دیگر تا اینکه بر ولات شد وفا بوعده ها و
عهدها نکردن و اعانت محتاجان نه نمودن و چیزی ندادن بنا بالان و قرض
گرفتن و پس ندادن دیگر از گناهان اعرابی شدن بعد از هجرت است یعنی آنکه
کسی که در خدمت پیغمبر و امام المدار با دیه و قری و امصار و دیگر برگشت
و رفت و در خدمت امام نماند و یا آنکه متدینی در شهرستانها بوده باشد
و طلب مسائل دین حق میکرده باشد باز برود به بیابانها و دهات و در آنجا

سکنی نماید و با ایشان معاشرت و مصاحبت نکند و هدایت قوم خود نماید
تعلیم مسائل و فرائض بایشان نکند و یا اینکه مدتی درس خوانده باشد و
دست برداره و نخواند و طلب مسائل ضروریه خود نه نماید و شیطان وسوسه
کند که تاکی درس میخوانی بجایی نه رسیدی بالحال دست بردار و پی کار دیگر
برو و طلب کردن روزی واجب تر است و دیگر طلب نه کردن معرفة الله است
و معرفة الرسول و الامام و ما جاء النبی صلی الله علیه و آله و اقرار نمودن به
انبیاء سابق و کتب ایشان و اقرار بوجود ملائکه عظام و عصمت ایشان و
با انبیاء و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین و مسائل واجبات اصول دین
تماما بدلایل عقلی و نقلی نه تقلید یا باستماعی ناکرده تحقیق بلکه در اصول
جد و جهد و کسب باید و در فروع بعضی از مسائل را تقلیدی باید ضبط کرد و دیگر
تحقیق نه نمودن دلائل و مسائل ضروریه احوال مبدء و معاد و حشر و نشر و قیامت
و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و عدل و حکمت و آنچه متعلق باین اسباب است
ابواب است و بهیم و حیوه در قیامت بمنزلة و نمیشنوند که در جواب کو منیهان را
فرصت بنود یا کار ما ضروری بود و تحصیل روزی میکردیم و یا دکان داری و شاگردی
میکردیم و بنا بر این چون حشرات الارض و خران اکر و دیدند و علفه خورند و سرکین
اندازند و عاقبت بمیرند و بموت جاهلیت نعوذ بالله و دیگر از گناهان نومید شدن
از رحمتهای الهی است و گناهان خود را عظیم شمردن و توبه نه کردن و بدتر
از این کسانی اند که خلایق را مسبب الاسباب و قاضی الحاجات خود میدانند
که ملتجی بایشان میشوند و کفایت کارها را از ایشان میدانند یا پیش او ساخته می‌شود
و اگر مطلبی از ایشان بعمل آید او را از خدا ندانند و از همه گناهان عظیم‌تر و بدتر

حمیت

درعینا

حمیت و جاهلیت و معصیت است که در اغراض باطله دنیوی بکار میبرند و بخدا
کافر و عاصی میشوند و از رحمتهای الهی دور میشوند و از ایمان و اسلام
بیرون میروند و دوزخ را جهنم را اختیار مینمایند و آن تعصب نعمة الله
وحیدی است که در ایران ابلیس ملعون بهم رسانیده و خلق را بمتابعت خود
و ایشان اجابت نموده‌اند و در اقلیم سبعه دیگر از اقالیم سبعه این بدعت نمی‌باشد
و هر سال و هر روزه چندین هزار نفس هم را میکشند و بی ناموس میکنند
و خرابیها میرسانند و جرمها مید هند خصوصا در ایام عاشورا و محرم
با وجود آنکه اگر از این فاسقان بپرسی که نعمة الله و حیدری کیستند نمیدانند
که کدا بوده‌اند یا پادشاه مؤمن بوده‌اند یا کافر سنی بوده‌اند یا شیعه و با وجود
پیری و مریدی دشنام بایشان میدهند یا بایشان دشنام میدهند بلکه
بزرگواران دین که نام ایشان را بردن عظیم است ناسزا میگویند و پادشاه
بیچاره باین نکوار که بغضب خدا گرفتار شده اند لال شده اند که این بدعت
شنیع را بر طرف کنند خداوند عالم امیر تیمور را برساند تا جهان را از لوث
جسد پلید این فاجران پاک کند و این فتنه را فرو نشاند و نام نعمة الله
وحیدری را از جهان بر طرف کند بجاه محمد و آله الامجاد   از گناهان
غافل شدن از غضب خداوند عالمیان است و مرتکب معاصی شدن و
دیگر مغرور شدن بشفاعت ائمه معصومین علیهم السلام است و خایف
از خدای نبودن و بکرم او مغرور شدن است   از گناهان عقوق والدین
است اگرچه کافر و سنی و ناجی و ملحد و بد مذهب باشد که رعایت والدین
حرمت و تعظیم ایشان واجب است و اطاعت ایشان با طاعت خدا مقرون است که

بعد
که اگر کسی از ابتدای آفرینش عالم تا روز قیامت همیشه مطیع خدا و رسول و قائم
اللیل و صائم الدهر باشد بلکه بمنزلهٔ رسول و پیغمبر باشد و نافرمانی خدا
هرگز نکرده باشد و والدین از او راضی نباشند البته بجهنم میروند و عقل
عاق آن کسانی است بروی ایشان چه جای آنکه بزنند و بکشند و چیزی
بایشان ندهند و اگر مالی داشته باشند از دست ایشان بگیرند و ایشان را
از خانه بیرون کنند و ضایع و بیچاره و پریشان بگذارند و بوی بهشت با نصد
ساله راه میرود و عاق والدین و بوی بهشت نمیشنوند و متمم این است رعایت
نکردن پیران و بزرگان و عم و خال و برادران و دوستان هرگاه ترا نصیحت
کنند و خیر ترا خواهند و بر تو لازم بلکه گاه هست که واجب میشود که نفقه
بایشان بدهی که اگر ندهی بسبب فقر و بی نوایی بزنا و معصیت می‌افتند و
قروض ایشان را ادا کنی و رعایت ایشان بکنی   از گناهان نفرین
و لعنت کردن بر پادشاهان خود است هرگاه مؤمن باشند و اگرچه کافر عادل
باشند و بچرخ و فلک و ستاره و گردش ستاره و روزگار و دشنام دادن و
نالیدن و ناسپاسی کردن و راه داری و گدایی و عشاری و دلالی و تمغاچی
گری و وجوهات تنباکو و مواشی و مراعی و احداث و دارو غگی و غیره همه ناحق
را از جانب سلطان ضبط کردن و از این بدتر و ملعون‌تر کسی است که بدعتی
برو گذارد و یا از برای سلطان انعام حرامی بهم رسانند و حرامی یا چیزی قرار دهد
و یا امضا نه کند   از گناهان سوختن و در نجاست انداختن و ابدهن
انداختن و پا زدن و در زیر پا انداختن و پا بجوب و نجاست نوشتن آیات قرآن
است و اسماء الهی و در این حکم است احادیث اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و علوم

دیگر

دیگر

دعم

دینیه و مسائل شرعیه و کتب شیعه و ادعیهای ماثوره و اسمای انبیاء و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم این حکم دارد و مثل این است خواندن دعاها و لعنت مجوس و یهود
و نصرانی منالم هندوان و هندسه مغربیان از برای ضرر و نفع و آنچه مخالفان
موضوع نموده‌اند از دعاهای غیر ماثوره و اعتقاد کردن بسحر و کهانت و علم رمل
و نجوم و منظر و یه و کیمیا و سیمیا برای آنکه بعضی از این علوم را و لیاء الله میدانند
و بس و اوقات شریف را صرف جادو و اعداد و نیرنجات نمودن و هر که تصدیق
نماید باینها که گفتیم بیزار شده است از آنچه بمحمد نازل شده است و قبل از این
نیز اشاره باین اقوال شده   از گناهان گفتن سخنانیست که آدمی را
بهواهای نفسانی بدارد مثل تعریف زنان و پسران کردن که چنین و چنین اند
و انکس مایل شود و سر تراشیدن حکام است زنان را هر چند گناه کار باشند
و بر الاغ نشانیدن و سر برهنه و بیچادر ایشان را شهرت دادن و طبابت
کردن کسی حاذق نباشد و حکمت علمی و عملی را نداند و دیگر بعوض سنت پیغمبر صلی الله
در سلام کردن مثل عربان یا هو بگویند و یا مثل لوطیان بهم عشقی بزنند و این لفظ
را بدل از سلام دانند و یا بگویند سلام علیک یا سلام نعلیک مثل اکثر مردان
که خود ام بوطه کلام میدانند چنین سلام میکنند و یا بگویند سلاما لیا باسکو
یا سراما لیا و یا مثل اکثر دوستان بگویند سلم نعلیک و دیگر رو بقبله
و پشت بقبله بول و جماع کردن و سنگ انداختن بجاهای مردم و بر سر راه حمام
نشستن برای دیدن زنان و داخل شدن جنب و حائض و نفسا را در مشاهد
انبیاء عظام و ائمه معصومین علیهم السلام و گذاشتن کافر را که در مساجد و مشاهد
داخل شوند و عمدا لا اضطرارا مفسد حج و روزه بعمل آوردن و دفتن حجاج

كفتن
وعجب خوردن معاجين ومركب وحبي كه دران حرام داخل باشد وخواب دروغ
وقصه دروغ ساختن وكوش دادن بسخن نا نيكه راضي نباشد كه او بشنود
بمدح نمودن اميران وبزركان وظلمه را براي طمع ونكاه داشتن سموم قاتله
ودرنده كان وموذيان وخصي كردن ومحبوب ساختن مردان وخصي كردن حيوانات
وپوشيدن مردان لباس زنان وبرعكس وساختن زينت از براي مردان و
نقش كردن روي زنان وتذهيب كردن مساجد ومصاحف را بطلا ودوستي كردن
با فاعلان عمل قبيح وجا دادن فاسقان وقاتلان ودزدان وكبوتربازان
ومعركه كيران ومقلدان وقوالان در سرا ومنزل خود وفتوي دادن هرچند حق
باشد اگر اهليت فتوي نداشته باشد واجرت كرفتن بر تعليم وتلقين دين
وشرايع وفتوي ونماز جمعه وجماعت وواجبات ميت وديكر حاضر نشدن
بجنازه مومن ونماز نكردن بر او هرگاه منحصر در او باشد وبا لقوا نايي بمدد
امام زمان نيامدن يعني كم كوردن معين كير نباشد وكريختن از جنكي كه با امام
يا نائب امام باشد وپشت بدشمن كردن در معركه امام مگر آنكه بركردد ونزد
امام مودن با اقوال وافعال او وتندي وبي ادبي وبيحيائي با امام زمان
حرف زدن وانكار بعضي از ضروريات دين از اصول دين وفروع دين نمودن و
با قدرت وامن اجراي امر معروف ونهي از منكر نه نمودن وديكر از بقيه عمل لوط
اين اعمال را كرفته اند مثل مار كه غذاي بهوا كردند رسيمان بازي وشب
بازي وشاطر دوي وكرك دوانيدن وتلند شدن وبراي شهرت خر بد دنيا
كردن وصورت سايه دار ساختن وبت تراشيدن وتراشيدن كوي وساختن
شطرنج وكنجفه براي قماربازان وشعبده وداروي بيهوشي ساختن وساختن

ظروف واواني براي شراب وبوزه ودفن بقبرستان ودران مقام اسب دوانيدن
وخنديدن وبول وغايط كردن وبر روي قبر نشستن وشراب خورده ونوحه كردن
ونمك وغايط كردن در مجالس عالمان باحكام دين ودر مساجد ومشاهد مشرفه
ودويدن جنازه وبر سر راه زنان نشستن وبازي كردن مثل قاب وكوك و
كعبتين وكشيدن پوشاك از خوانهاي مردم وبرداشتن جنازه ومزبره
وساع لقولان وكشمش وخرما بعنوان جاشني كه را هلاكان وكيا الان برسيدند
مكرر عنا صاحب واز بقيه عمل قوم لوط عليه السلام اتش بازي وچراغان
كردن است ونادادن اب وعلف بدواب متعلقه بخود اگر هرچه كرديد باشد بنحوي
كه تلف شوند وبشكار لهو رفتن وعزلت اختيار كردن براي شهرت ونكاه
داشتن سك وخوك وميمون مكر ضرورتي داعي شود وروغن وعو وشاب بخسولي
بمسلمانان ولهو لذمه فروختن بعد از اطلاع ايشان ودر مجالس فسق مثل
مجلس شراب وقمار وزنا وغيبت مومن صالح نشستن وچيزي خوردن وضيافت
ظالمان وفاسقان كردن براي اعتبار خود مگر آنكه ضرري از نه كردن عايد
شود ونشستن در مجلسي كه خدا وپيغمبر وامام را فحش ودشنام دهند ووقت
داشتن كفار ورفاقت ومهرباني نمودن وكوش دادن بدروغ ومجلس معركه كيران
وسياحت وقلندري نمودن براي شهرت وبي دردي واين ظاهر است كه در اكثر
اوقات نميتوان كرفت ونمازهاي ايشان فوت ميشود وستم بر نفس خود ميكنند
وپياده رفتن وبرهنه كرديدن از كناهان كفن فروختن نمودن است
وحمله موني بودن بانتظار موت مسلمانان وبعضي زركري ومبنده فروشي وقوديش
كشتي كردن لوطيان براي شهرت وپهلواني وداغ سوختن بر سر دست ويا براي تعشق

بقيد

وبول وغايط كردن در مقابر مسلمانان ومثل ان وميوه وساير معلومات مطعومات
در استنجا نمودن نا ليدن وخوردن كل مكر خاك كربلا وخاك قبر اسكندر
ذي القرنين كه كل مختوم ميكويند وان هم نخود وبدست چپ استنجا كردن
هركاه در ان دست انكشتري باشد كه در ان نام خدا وانبياء وملائكه مقربين
وائمه معصومين عليهم السلام وايات قراني باشد واب دهن بر صورت مومنان
انداختن ووجوب ... زدن بر صورت حيوان زدن وزياده از طاقت ايشان
بار كردن وزدن حيوانات در هر كاه وامنده باشد ونتوانند رفت وخاك
كردن نعمتهاي الهي وبدور انداختن مثل نان نيم سوخته وميوه نيم خورده
وبروش جباران مربع نشستن ويا بر روي هم انداختن از راه تكبر وچيزي خوردن
وپوشيدن لباس زياده از زي خود وخود را به بلاي قرض ودزدي مبتلا
كردن براي لباس ودر اين زمان حق دانستن مذهب مجوس ويهود ونصاري
وساير طوايف شرك وكفر وحلال دانستن حرام خدا را وبر عكس ان وديكر
الناس دشغله اناني اند كه غافل انخذاشده اند بنحويكه كويا خالق
ندانند وعملهاي ناشايست ميكنند وخود ارايش ميكنند براي انكه
زنان اجنبي ايشان را ببينند ودوست دارند وعاشق شوند وخوش طبعي
كردن بانا پران بازنان مردم وكفتن بيا بيا انجا به بينم زيرا كه در احاديث
معتبره وارد شده است كه بهر كلمه خوش طبعي مردان با زنان بيكانه خدا او را در عالم
او را در كنار جهنم ميكوپي سرش مي او بر دهزار سال ووايي برايشان كه عملها
ناشايست وخداشناسي وبندكي ايشان تحصيل جمع مال دنيا كردن سرمايه
است كويا چنانند كه هركز نميميرند وهميشه لهو خوان وخندان وشادان

وفحاش اند واكثر بي طهارت ونجس وجنب ميكردند وبروائي از فحش دادن و
شنيدن نميكنند وقبح انرا نميفهمند وبندكان خدا را وپسران مردم را
فريب ميدهند وبدنام ميكنند وببلاي هرزه كاري وكبوتر پراني وغيره
از مناهي مبتلا ميكنند وذكر وفكر شب وروز ايشان حرف عشقبازي است
وتعريف كبوتر ونقل خاتون وتجديد است ونكاه هست مردي چهل سال عمر
خود را صرف يكي از اين فسوق ميكند تا انكه استاد ميشود در شناختن كبوتر
وعيب ومرض ان وبيماري ان خروس وچيزي نخوردن وجنك نكردن كوسفند
غير از انها در نماز كردن از براي خدا اصلا اطلاعي ودينني ندارند واكر نماز كنند
ظهر وعصر را در غروب افتاب ميكنند ووقت نماز پادشاهي وقرائت و
قيام وركوع وسجود وتشهد وسلام را نميدانند وواجبات وتشكيكات انرا
نميدانند والله العظيم قسم ياد ميكنم در ايام شباب با مردي برنا از مردم
اردستان هم درس بوديم در پيش فاضلي خود از ان مرد شنيدم كه ميكفت
سه ماه يا دو ماه كه بنور روز مانده است وميماند ما نماز ظهر وعصر را نميكنيم اكر
مكنيم از اهم مضطرب الحال در غروب افتاب ميكنيم پرسيدم چرا كفت براي
انكه در ساليان دو سه ماه شب عيد ماست ونماز در قيصريه دكان داريم
خريد وفروخت ميكنيم ومشتري بسيار مي ايد بدين سبب نماز ما
در معرض تعويق مي افتد الحمد لله كه حال اين رونق در ميان ايشان وساير
بازاريان برطرف شد وهمه از نا مقيدي بحال خود در نماز اندو اكر
با ايشان بكويي كه نماز را بجا اخير ميكني ميكويند چه كنيم خدا قبول كند و
مثل انكه نماز را دوست ميكنند وديكر مجالس ومحافل سبقت ميكنند بالا

نشیبنی وصدر مجلس وحال آنکه دیگران ندانند زیرا که کمال انسان بقدر عقل
معرفت وهمت وبندگی انست وگفته اند شرف المکان بالمکین اما حال اعتبار
مال است وحاجی بودن در اکثر مجالس می بینم که اگر اهل دنیا در داخل شوند
اهل مجلس مطلق در تعظیم او میزنند وحاجی را می برند ودر اعلی مجلس می
نشانند وفقیر صالح اگر آنجا باشد کسی متوجه باو نمیشود وبا او هم صحبت نمیدارند
ودیگران تکبر ونخوت سلام بر کسی نمیکنند واگر لاعلاج شوند سبکی بکر کر
میزنند سری می جنبانند واگر کسی بایشان سلام میکند در عوض سلام
میگویند تا فقیر خدا نگاه دارد هرگاه ضیافت کنند فقرا واقربا وصله رحم از طعام
ایشان محروم است وگویند مثل ما کیست در جهان ومعرفة الله وبندگی ایشان
اگر میرزا باشند حرف مستغلات ودکاکین است ونیاورکردن بیع وتعریف زرعه
واب فلان قنات واگر بازاری باشند حرف خرید دیی معیاری وخرید وفروخت
خود شان معتاع وقماش واگر روستایی حرف اب وداره املاک وباغ است
وجو وگندم وجوزقه واگر تازه بدولت رسیده اند در فکر ساختن خانه ها
وتالار است وحوض سنگ مرمر ومنقش کردن خانه ها بطلا کاری وعنبر کردن
وامثال ان وتعریف میکنند کسی را بصلاح وتقوی مگر آنکه تعریف دنیایی او را
میکنند که فلانی سخت مردی است واز این سفر این مبلغ سود اورده خدایش
برکت دهد دست برهنه صد تومان بهم رسانیده وچند مرتبه بهند رفته
ودنیا دارد چون این جماعت یقینی باخرت ندارند در سود ومعامله ولداس
المال وخرید وفروخت قسم هایی دروغ وسوگندهایی موضوعی چند میخورند
تا دنیا ربحی از مال مردم مارا ببرند وایشان را فریب دهند مثل آنکه میگویند

دست

مهری

دست را بمن ده چون ان بجا ده دست داد دستاور اگرفته میگویند باین
که در نبان نداریم وباین جای راستان ویاکان قسم ویا باین شام غریبان
که باین مبلغ خریده ایم دیی وایی ندارند از حلال وحرام وصرف نقد وغش و
فریب دادن ویا دلال وکیال رفیق اند در بردن وکم دادن ونیا واستدن و
مسائل بیع را اصلا نمیدانند وچون یکی از ایشان کوئی که چرا بندگی خدا
چنین میکنی وطلب مسائل وفرایض وواجبات نمیکنی میگویند ای فلانی چه
کنیم چه میدانی ما فرصتی نداریم اگر متوجه انها شویم از شغل خود وایمانیم و
طلب اینها که فیز برما مشکل است خدا قبول کند این از دست ما می اید چه کنیم
عیال باریم وطلب روزی واجب است تا دروغ نگوییم وکم ندهیم کار ما
از پیش نمیرود ویا گویند ما هم فلانی حلال اند که با این وبسیار بخشش است لعنة
الله علی هذه الاعتقادات که کسبهای خود را ترجیح میدهند بعبادت خالق و
اگر مسائل اصول وفروع دین را بدیهی نمیدانند ومعرفة بائمه معصومین
واحوال ایشان وقبر وحشر وقیامت ومعاد ندارند واگر داشته باشند یاد
خود نمیاورند ویکعبه میروند که او را حاجی فلان گویند ونماز کرده وقت
غروب با اضطراب میدوند که قسط بگیرند ویا فلان خواجه فلان نهند را
بد بخشند وپروایی ندارند که خویش وقوم ویا خواهر ومادر ایشان محتاج باشند
وپریشانی وگدایی کنند وهر حاجی واتی فلان که مالدار تر باشد پیشواز
خود میدوانند ودر ضیافتها ودیگ نقره وطلا بر حلوا وطعامها میزنند
تا که صدای ان که را نشنوند او را بدور میکنند وبسیار فقرا وهمسایه کان
بجیشام میخوابند وایشان بانواع تکلفات وطعامهای لذیذ بخوابه میروند

بامیران

واگر در باب دنیا با ایشان دم زنی دم انا ربکم الاعلی زنند وهر کدام مبلغها
وبزرگان قرض میدهند که معاون واشنای ایشان باشند واگر بزنیانی
که بی پیرهن باشد قرض بایشان نه هند چنانند که هرگز نمیرند بلکه کوران
ومستان ولالان وحیرانان وگراهانیند وفرومایه ترین مردمانند ونجس ترین
ازادمیانند وگنده ترین حیوانات واراذل ترین خلقانند زیرا که کمال ادمی ونجابت
ادمی ونبالاشینی او در معرفت وبندگی خدا وورع وپرهیزکاری از محرمات
الهی است وکلام الهی این ناطق است ان اکرمکم عند الله اتقیکم غرض آنست
که معاصی ومناهی ومحرمات ومکروهات واجتنابات بسیار است وانچه
از احادیث واخبار بنظر این فقیر رسیده تخمینا چهار هزار گناه میرسد بدین
چند کلمه اختصار نموده غفر الله لنا ولکم بحق محمد واله بلکه

گناهان که معفو اند

ثواب هم خواهند داشت ومواخذه نخواهد بود در قیامت دروغ گفتن وانکار
کردن وکتمان شهادت نمودن از برای حفظ جان ومال وناموس مسلمانان در انچه
موافق شرع باشد وحفظ اینها واجب باشد دیگر تقیه در بلاد کفر ومخالفین
ومرتکب معاصی وخلاف شدن اگر هر دو گفتن بطلا ونعوذ لوخوردن شراب
وغیره وترک عبادات وسوختن قران باشد الا در خون که تقیه دران نمی باشد
هرگاه باید که نفس مؤمن محترمی را بکشد بلکه کافر محترمی وخود باید که کشته شود
وکسی را نکشد ودیگر مواخذ نیست اگر کسی را بکشد که حسب الشرع قتل او واجب
باشد ودست کسی بان نرسد ویا ورثه یا ولی مقتول او را وکیل نماید در کشتن
قاتل ویا بی اذن ورثه بکشد ویا بی اذن امام خیانتی که قصاص ان بر امام یا نایب او
لازم باشد او بکشد در بعضی از این صورتها امام او را تعذیر میکند اما چیزی بر او

نیست

نیست ودر قتل خطاء ودنای شبهه این حکم دارد اما دیت وحد ساقط نمیشود
وکشتن ناصبی وغلات در بیضه اسلام هرگاه باشد این حکم دارد وبعضی گفته اند
اگر دو صنف موذی باشند کشتن ایشان مواخذه ندارد بلکه اگر سنی باشد در اخرت
مواخذ است وبعضی از علما غارت کردن اموال خوارج که سب حضرت امیر المومنین
میکنند وکشتن ایشان را در هر حالتی که باشند جایز میدانند ودر قاتل چیزی
نیست وافطار کردن زن مرضعه وطفل وبیماری که طبیب حاذق صایم را امر بافطار
یا جماع کند وحاذق باشد اگر چه کافر باشد جایز است وحرجی بر این دو کس نیست
وکسیکه بیم هلاک باشد از گرسنگی وتشنگی در روزه باشد وافطار کند
حرام مثل خمر وگوشت خوک وغیره در بار روزه نباشد واضطرار اکل محرمات نماید
مثل میته وخون مواخذ نیست واگر زن زانی خود را وپسر لاطی خود را بکشد
در حالتیکه بایشان جبر کرده باشد این هر دو مواخذ نیست ونیز اگر کسی برادر
غارت او ره در شب وروز بخانه او در اید بدزدی یا بزنا یا کار دیگر ویا در سر
راه او اید خواه در شب وخواه در روز وخواه در ابادانی وخواه در بیابان بقصد هجوم
بعنوان دزدی ویا جنگ وقتل واین جماعت را اگر بکشند خون ایشان هدر است
ومواخذه ندارد وکسیکه مردی را با زن خود میل در مکحله به بیند وهر دو را به
کشد مواخذ نیست اما حکم شرعا رو نمیشنوند مگر شاهد بگذرانند ودیگر قسم
میتواند خورد اگر حاکمی یا ظالمی طالب مال یتیم ویا مال امانت وغیر ان از
ازو بکشند ویا ظالمی خواهد که نفس محترمی را بکشد ویا زنا ولواطه کند
یا مومنی را خواهد حبس وبند کند ولو اینکه ویا در نزد او نباشد قسم میتوان
خورد وان قسم مواخذه در قیامت ندارد وهم چنین در لحظه وغلط اگر

طعامی را بدزدد برای قوت لایموت خود و عیال خود بشرطی که صاحب طعام از گرسنگی
نمیره مؤاخذه ندارد و ملازمت نمودن ظلمه و حکام جابر تقیه و اعانت ظالمان
و راه نمائی دزدان نمودن هرگاه داند که کشته می‌شود اگر باعث هلاک نفس
محترمی نشود مؤاخذه نیست و از برای حفظ نفس و ناموس و خون و مال مؤمنان هرگاه
در پناه او باشند و کسی غارت او و رد و او را بکشد آن خون مطالبه ندارد و اگر
کسی رقه بخدا و رسول گوید و سب ائمه و مؤمنان صحابه کند هرگاه او را بکشد
مؤاخذه ندارد و هر اعمالی را از واجبات و سنتها که در بلاد مخالفین بطریق ایشان
بکند ممضی است و مؤاخذه نیست ندارد و اگر جماعتی قلیلی از اشرار را بکشد برای حفظ
جماعتی از مؤمنان واجب است مؤاخذه ندارد و از برای حفظ خون و عرض مؤمنان دفعاً
للتهمة مرتکب معصیتی شود حرجی بر او نیست بشرطی که کبیره موبقه نباشد با
والله یعلم
نه بتفضیل الهی و نه
بشفاعت شفاعت کنندگان و نه باعمال خیری که از ایشان صادر شود و امید
نجات در آن نیست و مستوجب خلود ابد در جهنم اند که کسی کفر و شرک و نفاق
و شک و ریب و الحاد و عناد با خدا و ائمه و انبیا علیهم السلام و بدعت و اختراع
در دین خدا کند و احداث مذهب تازه کند و فتوی ناحقی در دین بدهد و
منکر باشد یکمسئله و یا یکنوع از اوامر و نواهی الهی را یا چیزی از ضروریات دین
از اصول و فروع و حلال و حرام را انکار نماید و کسی که انبیا و اوصیا و ائمه هدی
و ملائکه مقربین علیهم السلام را دشنام دهد و لعنت بر ایشان کند و یا افترا
و دروغ به بندد و تهمت بایشان زند و یا ایشان را معصوم نداند و انبیا
و ائمه معصومین را علیهم السلام بعددی که مشهور است کمتر داند و یا منکر یکی

از ایشان باشد و یا بعضی از ایشان را یا همه را گمراه و کافر و جهنمی کنند به نبی و امام
و یا قتل یکی از انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام اختیار نموده باشد و یا رفیق
و شریک و راضی و باعث و معاون در قتل ایشان باشد و یا امر بقتل و قید و حبس
ایشان نموده باشد و یا حلال داند اسیر و نهب و غارت کردن اموال و اولاد
و زنان ایشان و یا متهم ساخته باشد هر یک از مقربان بارگاه احدیت و حجج الله
را بخطا و معصیت و خیانت و کفر و نفاق و فسق و فجور و زنا و غیر آن در دین و مال
آن و بدین شقوقی که گفتیم بعضی از آن بتوبه آمرزیده میشود و توبه نکرده که با این
بدین اعتقادات مرده باشد یا عملهای بد از و نسبت بایشان سرزده باشد
یا آنکه مؤمنان را از برای تعصب دین و مذهب بکشد مثل سنی و کافر که شیعیان را
میکشند و اموال مؤمنان را غارت کنند بعلت ایمان و زنان و فرزندان ایشان را
اسیر کنند و زنا کنند و بفروشند و یا بنده و مملوک خود کرده اند و یا خروج
کنند بر امام زمان و یا مدد امام زمان ننمایند با آل دجال خود مثل اهل کوفه
و شام که در کربلا کردند آنچه کردند و همچنین در هر عصری که یکی از ائمه
ما صلوات الله علیهم بوده اند اعانت و یاری ایشان بقدر استطاعت ننموده باشد
و یا استهزا بخدا و رسول و ائمه نمایند و یا اطاعت ائمه ننموده باشند در امر
و امر بمعروف و نهی از منکر و در فرائض و مسائل و نوافل و یا آنکه خدا را
جسم و جوهر و عرض داند و یا در جهت و مکان داند و او را حاضر و ناظر و مطلع
نداند و یا تشبیه و تمثیل و عجز و نقص و حلول و اتحاد و جایز داند و او را
قادر و مختار نداند و فاعل موجب و مضطر داند و جبر را بخدا نسبت دهند
و آنچه بجناب اقدس الهی روا نباشد روا دانند و یا سب حضرت فاطمه صلوات

الله علیها نماید و یا او را متهم بدی سازند بلکه هر یک از زنان انبیا را متهم
بزنا سازند و یا دشنام عرضی بایشان دهند مگر عایشه و حفصه و ام
حکم را لعن تنها باید کرد نه چیز دیگر و یا آنکه احادیث دروغ از زبان انبیا
و اولیا نقل کنند و یا آنکه از روی قیاس و رای و اجتهاد و استحسان فتوی
دهند یا این شقوق را و یا اجماع بدون دخول معصوم را جایز دانند و بخلاف
ما انزل الله حکم کنند و فتوی دهند و یا دعوی نبوت و امامت کنند و یا آنکه
خود را مخاطب بامیرالمؤمنین نمایند و یا آنکه غیر دین اسلام را حق دانند و
یا آنکه انکار صانع نمایند و یا بطبیعت و دهر و عناصر و کواکب قائل باشند
بدون تاثیر صانع و یا آنکه عالم را قدیم دانند و یا آنکه خدا را ظالم [illegible] دانند
و عادل ندانند و تعلیم خدا را باعث شرک و کفر دانند و یا آنکه امیرالمؤمنین
علی علیه السلام را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافصل خلیفه
و جانشین ندانند و یا آنکه یازده امام از فرزندان او را خلیفه ندانند
و یا آنکه بوجود حضرت صاحب علیه السلام و حیات و طول عمر و غیبت او
قائل نباشند و یا آنکه ائمه معصومین علیهم السلام را خدا دانند و یا حلول
و اتحاد خدا را در ایشان جایز دانند و یا لعنت کنند و دشنام دهند مؤمنان
و صالحان صحابه را مثل سلمان و مقداد و اباذر و حذیفه و محمد ابی بکر
و عمار را و یا آنکه اعتقاد بامامت ثلثه یا یزید و معاویه و بنی امیه و
خلفای بنی عباس علیهم اللعنة داشته باشند و اصحاب و اعوان و انصار
و شیعیان ایشان را مؤمن و خوب دانند و یا آنکه مذاهب این ملاعین را حق دانند
و باین اعتقادات از دنیا چنانکه گفتیم تا باینجا مرده باشند ابدا لآباد در جهنم

خواهند بود و امید نجات در ایشان نیست و دیگر همچنین است حال آنکه در اسلام
زانیه باشد و مرتد شود بعضی گفته بعد از توبه کامل امید نجات دارد و هست و
این قول تردد دارد و مرتد ملی در مرتبه دوم و بعضی سیوم گفته اند مستوجب خلود
جهنم است ظاهر زیاده نیست و از این قبیل است حال آنکه در کعبه حدث کند
و شمشیر بکشد و خونی بریزد و کسی را بکشد و یا آنکه کعبه و بیت المقدس و
یا قبور انبیا و ائمه را خراب کند و بسوزاند و مدینه مشرفه را خراب کردن
و غیر آن بی ادبی نسبت بحریم حرمت حضرت رسالت این حکم دارد و یا آنکه
مصحف را استخفافاً بسوزاند و یا در میان قاذورات و نجاسات اندازد و
پا در زیر پا افکند و کاغذ بزند استخفافاً یا احادیث انبیا و ائمه در همه این
احکام این صورت دارد و یا آنکه فضلات و نجاسات در کعبه و قبور انبیا
و مشاهد مشرفه بریزد و پا در این مشاهد و حرم بول و غایط کند و در این حکم
داخل است ولد الزنا و سنیان و شیعیان غیر امامی و غلات و خوارج و نواصب
و مشبهه و مجسمه و زیدیه و اسمعیلیه و تناسخی و هر فرقه از مسلمانان که
ناشد در رسالت خلود ابد داخلند و حلال دانند سحر و کهانت و تقلید
کردن دروغ گویان نیز رفیق اند با ایشان و بدعت کنندگان در دین از آنچه
نموده که ضرر بمسلمانان و مالهای ایشان برسد و در این حکم شریک مثل
آنکه بر معدن و ملکی جمعی و بیچه قرار دهند که ضرر رساند یا باشد و اما
کافر عادل و سخی در جهنم معذب نمیشوند بلکه خداوند تعالی تفضل بایشان
میکند و اکل و شرب و راحت و نعمت بایشان عطا میکند مثل انوشیروان عادل
و حاتم طائی و لذا مستضعفین احادیث در باب ایشان بسیار است که با ایشان

ناحق است و بعضی میکویند ایشان را با عراف میبرند اما اولاد کفار و منافقین و
مشرکین که قبل از بلوغ فوت شده اند خادمان اهل بهشت خواهند بود و
در روایت کلینی رضه باید راک خود در جهنم اندازد معذب نیستند خداوند
عالمیان همه مؤمنین و مؤمنات را با توحید خالص و هدایت و ایمان از دنیا بیرون
برود بیامرزد خصوصا رو سیاه کناهکار شرمسار کم نام مسود این اوراق جامع
این رساله را بحق محمد و آل محمد که شفیعان روز جزا اند   در بیان
مذهب مبتدعه جبریه این است که باید بدانند مؤمنان و جهال شیعیان که
مبادا بسبکی از این اعتقادات از روی غفلت قائل شوند و یا عمل کنند بدانکه
این طائفه را اشاعره و صفاتیه نیز میکویند و همه طائفه طاغیه مجره اهل
سنت علیهم اللعنه اند و واضع این مذهب ابتدا ابی الحسن ابن اسمعیل اشعری
است که نسب او منتهی میشود با بی موسی ملعون که نفاق او از کفر ابلیس مشهورتر است
و بعد اشاعره سه فرقه اند اول اصحاب ابی الحسن اشعری اند و این ابو الحسن
شاکرد محمد ابن عبد الوهاب جبائی است که از معتزله بصره است و مذهب اعتزال
داشت روزی با استاد خود کفت که چه میکوئی در باب آنکه سه برادر بودند
یکی عمر خود را بطاعت بسر برد و یکی در معصیت و یکی در طفل و کودکی بیافت
جبائی کفت که آن برادر مطیع به بهشت خواهد رفت و عاصی بجهنم و آن طفل
نه ثواب خواهد و نه عقاب اشعری کفت که اکر آن برادر صغیر کوید بخدای عز و
جل که بار خدایا اکر مرا زنده کذاشته بودی من نیز چون برادر مطیع اعمال
صالحه میکردم و به بهشت میرفتم چنانچه آن برادر رفته است خدای عز و جل
در جواب او کوید که تو چه دانستی که اکر زنده مانده بودی عمل صالح میکردی

من

من بهتر از تو میدانم که اکر زنده مانده بودی هر اینه فاسق و فاجر بودی و بجهنم
میرفتی و من صلاح تو را در این دیدم که طفل میرانیدم تا این کناهان از تو
صادر نکشتی پس در این حال آن برادر دوم که عاصی بود کوید که ای پروردکار
من چرا مرا در طفلی نمیرانیدی تا این کناهان از من صادر نکشتی تا مستحق عذاب
نشدمی چنانچه برادر کوچک مرا میرانیدی پس چون سخن اشعری بدین جا رسید
جبائی عاجز کشته جواب نکفت پس بعد از آن اشعری ترک مذهب معتزله
کرده از استاد خود جدا کشته و کفت که بر خدای تعالی رعایت اصلح واجب نیست
و هیچ چیز لازم نمیکردد حتی آنکه جائز است که جناب مقدس الهی مؤمنی را که عمر
خود را صرف طاعت و عبادت کرده باشد و از و هیچ کناهی صادر نکشته او را
به بهشت نبرد بلکه او را بدوزخ میتلا کرده و کافری که عمر خود را در کفر بسر
برده و از و هیچ عمل صالحی بظهور نیامده باشد واجب نیست بر خدا که او را
بدوزخ فرستد بلکه جائز است او را که آن کافر را در بهشت عدن داخل کند
و کوید هذا فی الجنة و ذا فی النار و لا ابالی لعنة الله بر کافر را در بهشت عدن جای
میدهم و آن صالح مؤمن را در آتش دوزخ میسوزانم و مرا هم باکی نیست و
پروائی از این دو کار نیست اول آنکه اشاعره صفات ثبوتیه حق تعالی را
از علم و قدرت و حیات و غیره زاید و خارج از ذات میدانند و قدیم میدانند
و حسن و قبح در اشیا نزد ایشان شرعی است نه عقلی و دیکر کویند خدای تعالی
خالق شر و فاعل شر و راضی بشر است و در طینت بشر خلق کرده است که با آن
کنند آنچه لوازم آن باشد و کویند لوح محفوظ عالم صغیر نطفه است بجهت
آنکه هر چیز که در آدمی پیدا می آید آن عمل در نطفه وی است همچون سعادت

و شقاوت و دیانت و خیانت و طاعت و معصیت و زیرکی و حماقت و بخل و سخاوت
و همت عالی و خساست و درویشی و توانکری و کفر و ایمان و ظلم و عدالت و مانند
این و هیچ وجه دفع آن ممکن نیست و آدمی که در کردن آن مجبور است پس هر که
سعید است سعادت را از شکم مادر آورده و هر که شقی است بد شود مجبور او این
علل را حق تعالی آفریده است و بآن علت و آلت هر چه خواهند کنند نمیتوانند
قادر بر ترک آن نباشند و کرده بنده کرده خدا است و او آن آنچه در آن سرشته
میخواهد چون خالق فعل اوست و کویند ایمان عبارت است از تصدیق بقلب
بجمیع آنچه پیغمبر ما آورده است بما بجملا او مفصلا و اقرار بلسان را در آن مدخل
نیست و کویند حق تعالی یک معنی است قدیم و قایم بذات و صفات ثبوتیه
کان
زاید همه قدیم اند چنانچه زاید اند بر ذات بنده کا داو و فرق آنست که در بنده
کرامت شده حادث اند و در ذات مقدس الهی قدیمند پس میکویند که خدای
عز و جل متکلم است بکلامی که خارج از ذات اوست و بآن آلت تکلم میکند و قادر
بقدرتیست که آلت جدا از وست و عالم است بعلمی که خارج از ذات اوست و
حی است بحیاتی که غیر از ذات باشد و مرید و کاره است بالاده و کراهتی که
خارج از ذات است و دلیل ایشان اینست که قادر اسم فاعل و مشتق است از قدرت
که مصدر اوست و عالم مشتق است از علم و همچنین تا آخر و میکویند چون ما نظر کردیم
در بنده کان یافتیم که معنی قادر در ایشان کسی است که قدرت قایم باشد بذات
او و این صفات عارضی خارجی اند از انجا نیز دانستیم که خدای عز و جل چنین
باشد قیاس به بنده کان خود از این قرار چون صفات ثبوتیه هشت باشد
پس قایل شده اند بوجود هشت قدیم و بعضی [illegible] بنه قائلند و باعتقاد
ایشان

امت
ایشان تعدد قدما لازم آمد و جائز میدانند تعدد را و قاضی مجوس این
ناصر الدین بیضاوی که از سر آمد علمای اهل سنت است در تفسیر خود
میکوید عجب دارم که نصاری بیکذات دو نفس مستقل و خارج که عیسی و
مریم باشند قائلند و بجهنم میروند و ما اهل سنت و جماعت بیک ذات و هشت
قدیم قائلیم و به بهشت میرویم به بین تفاوت لطف از کجاست تا بکجا و الله که
آن ملعون دروغ کفته است او نیز با اعوانش در جهنم با نصاری هم طوق خواهند
بود و چون ملاسعد تفتازانی این بعقول عشره قائلند این مذهب را از ایشان فرا کرفته اند
و دیکر عدل که از جمله اصول دین است قائل نیستند بلکه میکویند که افعال قبیحه
از ظلم و محال و تکلیف ما لا یطاق از خدای عز و جل صادر میکردد که نسبت
به بنده کان خود بکند و لیکن از جناب مقدس الهی قبیح نیست و اصول دین نزد
ایشان سه چیز است مبدء و توحید و هشت قدیم و نبوت و معاد و بعضی نیز
التناسخه اهل سنت قائل بمعاد نیستند و کویند اعاده معدوم محال است و دیکر
دیکر کویند خداوند عالمیان در ازل آنچه تقدیر کرده همان میشود و قضا و قدر
و اراده ما تغییر و تبدیل نمیشود و آنچه شدنی است میشود و آنچه بر پیشانی بنده کان
نوشته و بر کل انسان سرشته همان میشود و اهل تصوف از ایشان کویند علم
خدا قضای خدا و حکم وی است و آنچه در لوح محفوظ نوشته قضای خدا است
و آنچه در عالم سفلی ظاهر می شود قدر خدا است و حکم در دو قضا و قدر ممکن
نباشد و قلیلی از ایشان کویند که رد قضا ممکن نباشد اما رد قدر ممکن است
و بعضی کویند رد کل ممکن نیست اما رد بعض ممکن نیست صحیح است و رد ان بعض
ممکن است بعقل است و بعضی میکویند رد بدعا و صدقه است و بعضی کویند رد

کل ممکن نیست اما رد بعض ممکن است و رد آن بعض که ممکن است بعقل است و بعضی میگویند
بدعا و صدقه است و بعضی گویند رد تقدیر بدعا ممکن نیست از جهة آنکه رد آنهمه
با آنهمه میسر نشود و بر لوح محفوظ گرما و سرما نوشته و دعا لم یسعفی رد گرما و
برعکس میشود و رد مکر بمکر و لشکر بلشکر و آتش باب میسر است و گریختن از قتل
گویند هرگاه تقدیر شد بفقر یا مرض یا موت یا موت فجاء نمیتوانند که شفا بدهند
غنی گردانند و نمیرانند و دفع بلا بکنند و اگر کسی عمل خیری یا کار خوبی یا تصدق
بکند دفع آنچه گفتیم نمیشود و فائده نمیدهد بلکه اگر کافری خواهد از کفر برگردد
نتواند برگشت و او نتواند برگرداند این همه کفر و زندقه است و افتراست
بر خدا و رسول زیرا که باطل میشود ارسال رسل و انزال کتب و اثر دعا و فائده
صدقه و خوبی عمل خیر و توبه و استغفار نفعی نخواهد داشت بلکه خداوند
عالمیان استهزاء به بندگان خود کرده چرا پی رسول میفرستد که ایمان
باو بیاورند و از کفر برگردند و حال آنکه کفر را در کافر آفریده و از غیر کفر
چیزی دیگر نمیخواهد و چرا امر بتصدق کرده و فرموده که بلاهای مبرم را
دفع میکند و چون تصدق کنند نفعی عاید نشود و بان همان ضرر باو واقع شود
هر که صاحب عقل و رزانت متین است این را قبول نمیکند و هر که مؤمن است
این اعتقاد ندارد بلکه تقدیر او تبدیل میشود بلکه او هر روز و هر ساعت
و هر ساعت خلقی و تقدیری میکند و آیه کریمه کل یوم هو فی شأن
بر این ناطق است و میمیراند و زنده میکند و بلا و ابتذال اموال دفع
میکند و هر را بسبب صله رحم زیاد میگرداند و بقطع رحم و کبیره موجب
و بد بینا رکم میکند و او را با افلاس و او با دحیا نداز و بجود وامیگذارد
و هرگاه

و هرگاه اراده بد و عمل بد کرد سلب توفیق از او میکند و او را بخود وامیگذارد و
هرگاه اراده عمل خیر کرد اسباب هدایت از برای او میسر میکند و بیمار را
بخیرات و توبه و استغفار و وصیت شفا میدهد و کفار و منافق را
بتوبه و انابت می بخشد و بعض را فقیر میکند و پادشاه را گدا میکند و هر چه
میخواهد میکند بعدالت و ظلم نمیکند و بر این مضمون آیه و افی هدایه یفعل
الله ما یشاء و یحکم ما یرید شاهد است اگر قضای حتمی و تقدیری لازم باشد
ظلم و جبر باشد و عدل نباشد کافری اختیار میکند هدایت و توفیق ایمان
کی می یابد هرگاه از کفر خواهد توبه او کی فائده میدهد حال آنکه بندگان
کان را امر بتوبه و بندگی و عبادت کرده و فرموده است انیبوا الی الله و دیگر
توبوا الی الله توبة نصوحا و دیگر و استغفروه انه کان توابا و دیگر یا ایها
الناس اعبدوا ربکم و دیگر و من یطع الله و الرسول فقد فاز چه نفع
میدهد بیدان کارهای خوب کردن و بنده آزاد کردن و جهاد کردن با کفار
و کشته شدن از دست ایشان بلکه اجر و ثواب باطل میشود و وعدهای خدا
دروغ میشود و وعیدهای باریتعالی بی اصل خواهد بود و بهشت و دوزخ
نخواهد بود و هرگاه از بدان زشتی خواسته باشد نیکی از ایشان عبث
است و برعکس نیکی بدی را باطل نکند و بدی نیکی را و اگر معصیت الهی
کنند و کافر شوند باعتقاد این ملاعین باز مؤمن خواهند بود و به بهشت
میروند قاتلهم الله فانی یؤفکون و خدا لعنت کند ایشان را لعنت بسیار
دیگر این ملاعین میگویند که صانع عالم موجب مضطر است مثل آتش در سوختن
که سردی از آن متصور نشود و در نسوختن قادر نیست و موافق مذهب ایشان

خدا یتعالی قادر نباشد بر میرانیدن زندگان و نجات دادن بندیان و شفا
بیماران و فنا کردن زمین و آسمان و زنده کردن مردگان و پدید آوردن
قیامت و حشر کردن حیوانات دیگر گویند که اکثر کارها را خداوند عالمیان بدون آنکه
منظور او باشد میکند و حکمت و مصلحت را ملاحظه نمینماید جواب ایشان آنست
که این نیز کفر و افتراست بر خدا چرا که مصلحت و حکمت او در آفریدن انسان بود بعد
از آنکه ایشان را ایجاد کرد امر بطاعت و فرمانبرداری خودش نمود و پیغمبران
کتابها فرستاد پس ثواب طاعت را بایشان عاید ساخت و شاهد بر این کریمه
و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و خداوند عالمیان غنی و بی نیاز است
از آنکه محتاج بعبادت بندگان باشد دیگر گویند قران قدیم است و کلام باری
تعالی نفسی است و صفتی است قایم بذات که در خارج بالات ادا میکند و صفت
حقیقت است مغایر علم و قدرت و ازلیت و در ازل بصفات الفاظ متصف نیست و
گویند چون قران را بنویسی جسم بود و چون بخوانی عرض بود و این نیز کفر است
زیرا که قران را بنویسی جسم بود بر نجاست و عذره لازم شود که حرف ان بنجاست متنجس
شده عین ذات الهی استغفر الله شده باشد تعالی الله عن ذلک و فرقه از ایشان
گویند که اگر قران را بر سنگ یا چوب نقش کنی ان قران بود و بعد از آنکه چوب و سنگ
بود و از این قرار لازم می آید که اگر قران را بنویسی و بخوری چون کلام را نفسی میدانند
خدا را خورده باشی و یا بعضی از خدا را و مسدد را نعلنا و اشاعره گویند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله باصحاب گفت که قران مخلوق است اما اشاره کرد بر خودی دلیلی
است بر آنکه مخلوق است یعنی حروف و قران یکی باشند و مقدمه دیگر آنکه تا خطاب
یا ایها الذین امنوا و غیره مخاطبات و مجاوبات و اوامر و نواهی حضوری باشند

تا

تا بر ایشان نزول آیه صادق باشد و ایضا کلام الهی اگر نفسی باشد لازم آید که
ذات الهی جسم باشد و همیشه می باید حقتعالی متکلم بقران باشد و این هر دو
محالات است و بعضی از اشاعره گویند که کلام خدا جزوی از خدا باشد جواب ایشان
آنست که از این قرار اگر قران پاره پاره کنی خدا پاره پاره شده است و خدا در دست
مخلوقات باشد که گاهی بنویسند از او گاهی حک کنند و گاهی محو نمایند و این
محالات و بعضی از ایشان گویند چون اعراض جمع شوند مثل لون و طعم و رائحه جسم
بود و قران عرض است چون بنویسی جسم بود خواه بسیاهی و خواه بسرخی و سبزی
پس لازم آید که خدا متصف بلون سیاهی و سرخی و غیره از الوان باشد و این محال
است دیگر گویند افعال بنده متولد از فعل خداست نه از طبع آدمی و یا از فعل دیگر
و بعضی از ایشان گویند عذاب گور محالات است زیرا که اجسام بی روح ببینید یعنی نزد
عقل ظاهر است که مولم بالام و انتقام جسم نمیشود و حال آنکه ساکن صامت است
و دیگر گویند افعال عباد از کفر و ایمان و زنا و لواطه و قتل و شر و سعادت و
شقاوت از خداست و اراده خداست دیگر گویند خدا را بچشم و سر و با این چشم
کثیف کند میتوان دید در دنیا و آخرت و بعضی گویند در آخرت نه در دنیا
موافق این مذهب می باید خدا جسم باشد دیگر گویند اگر کسی را خدا
مؤمن کرد مؤمن است و الا نه و نشود که باختیار خود مؤمن شود و این است
که اگر از سنیان پی ایمان بپرسی که مؤمنی میگوید انشاء الله تعالی یعنی اگر
خواهد من مؤمنم و مفسده این قول آنست که چه فائده دارد که خدا بندگان
را بایمان طلبیده و تکلیف باسلام نموده اگر ایمان نمیخواست چرا امر نمود آمنوا
بالله و رسوله و خطاب بکفار چرا امر نمود که کافر شوید و برگردید دیگر گویند

امام بر خدا واجب نیست بلکه بر خلقان واجب است که در میان خود امامی تعیین کنند
و اختیار کنند هر کس را خواهند و طریق ایشان در این نوع سمع است نه عقل پس
از این قرار ابی بکر و عمر قابل امامت نباشند زیرا که مختار رعیت اند و ملکه تر
انسلک کمتر اند جهت آنکه حضرت موسی ابن عمران کلیم خدا با آن جاه و جلال و اعتبار
و تقدس ذات هفتاد کس را از میان هفتصد هزار کس برگزیدند بروایت یهود
عدد بنی اسرائیل در آن روز شصت بیور بود که هر بیوری بحساب ایشان صد هزار
کس باشند و این هفتاد نفر را بطور برد تا کلام الهی را بشنوانند آخر ظاهر شد
که همه منافق بودند و دیگر آنکه امام باید که مصلح باشد برای امت نه مفسد و از کجا
دانستند اصحاب ثقیفه بنی ساعده و آن ملاعین که ثلاثه را لعنهم الله خلیفه
کردند که ایشان مصلح اند پس هرگاه موسی علیه السلام از باطن ایشان و فساد و
صلاح ایشان خبر نداشت صحابه چه دانستند خوبی ایشان را بلکه ظاهر را دیدند
و اختیار نمودند پس مختار رعیت مثل رعیت باشد و دیگر آنکه ابی و عمر از جانب
امت خلیفه بودند نه از جانب خدا و رسول او و دیگر آنکه فساد ابی بکر و عمر در این
امت ظاهر است که چه کردند و تا ابد خلق را بضلالت و هلاکت انداختند
دیگر گویند ایمان کودک اعتبار ندارد و این ملاعین مخاطب ساخته اند حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که در سن دو سالگی ایمان بحضرت رسالت آورد
و ابی بکر ملعون در سن چهل سالگی که امامت آن ملعون را ثابت کنند که تقدم
در اسلام دارد جواب آنست که پس چرا حضرت ابراهیم ع در حین ولادت ایمان
آورد و وجهت وجهی للذی را اجرا میکند و در آن طفلی و شیرخوارگی خدا را چه
میشناخت و حضرت عیسی در طفولیت میگفت انی عبد الله و آتانی الکتاب

و انجیل

و انجیل بروی نازل شد و پیغمبر بود در آن طفلی متولد شد و دیگر آنکه اگر ایمان و کفر
طفل اعتبار نداشت پس چرا حضرت خضر علیه السلام آن طفل را سر برید زیرا
که اگر کفر و ایمان آن طفل اعتبار نداشت پس حضرت خضر علیه السلام برو
ظلم کرد که بیگناه معصومی را بقتل رسانید و حال آنکه او مأمور بود من عند الله
که آن طفل را بکشد دیگر گویند که خدا راضیست که او را ثالث ثلاثه بگویند
دیگر گویند انبیا صلوات الله علیهم اجمعین همه خطا کرده اند و هیچیک و اوصیا
هیچکس در جهان معصوم نیستند آدم و حوا علیهما السلام عاصی شدند و از شجره
منهیه خوردند و ابلیس با آن فضل و صلاح و علم که معلم ملکوت بود چه طور
کافر شد و آدم را وسوسه کرد و نوح علیه السلام بعد از آن طوفان و هلاک
قوم پشیمان شد و برگشته کان و غرق بسیار گریست و نوحه کرد و از بسیار
نوحه مسمی بنوح شد و ابراهیم علیه السلام در اول مشرک بود و
آخر مؤمن شد و موسی علیه السلام قبطی را بخطا کشت و وقتیکه بطور رفت
نعلین او از پوست خر مرده بود که در پا داشت وقتیکه بطور رفت و هارون
تعلیم قوم کرد بگوساله پرستیدن و گفت یا ابن گوساله بنانید و بلکه شد
ناموس بیاید و داود علیه السلام شراب خورده بود و شبی که طالوت شمشیر
باو زد و عاشق زن برادر مثل اوریا شد و او را سر و کار کرد و بجنگ فرستاد تا
کشته شد و زن او را خواست و یعقوب نان بینا نداد تا کور شد و بفراق
یوسف مبتلا شد و یوسف مطمعه اش را دزدید و بر میان بست و با زلیخا
مهیای جماع شد و زیر جامه از پای او کشید و کار را بجائی نارسانید
و عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل گفت من پسر خدا ام و مرا پسر خدا بگوئید

و یونس پیش از نزول بلا گریخت و از میان قوم خود بیرون رفت و شعیب کافر بود
و یهودا ابن یعقوب ع در بغل عروس خود خوابید و جماع کرد و حضرت لوط ع
با دختر خود جماع کرد مشتبهه و ایوب چه کرد که بلاهای گرمان مبتلا شد و سلیمان
کنیزی داشت که او را دوست میداشت و در خانه او بت پرستی میکرد و واقع
میگفت که استغفر الله رسول خدا عاشق شد بر زینب زوجه پسر خوانده
اش زید ابن حارثه و عایشه معشوقه آنحضرت بود و امیر المؤمنین علیه السلام
تعشق میمونه با زن عبد الرحمن ابن عوف لعنة الله علی اهل السنة و علی اهل
هذه الاعتقاد دیگر گویند ابی بکر و عمر خلفای راشدین اند و بنی امیه
و معاویه و سلاطین عباسی خلفای قائمین اند که دین بایشان قائم گشته
لعنة الله علیهم و دیگر میگویند که هیچ ظالمی را نباید لعن کرد حتی شیطان
و کافر را دیگر گویند یزید ملعون مؤمن عادل بود و قاضی ابن منانه الکی معتزلی
یزید ملعون را داخل دوازده امام میدانند چون اهل سنت علیهم اللعنه
اعتقاد دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که دوازده خلیفه
بعد از من خواهند بود و همه از قریش و در صحاح سته ایشان این احادیث ثبت
است و چون شیعه الزام میدهند ایشان را قائل می شوند که همین دوازده امام
است که پیغمبر فرموده و تفضیل ایشان قائلند اما از راه عناد انکار مینمایند و این
مجرا ناصبی ملعون که متأخرین علمای اهل سنت یزید ملعون را از شمار دوازده
امام بیرون کرده اند عبد الله ابن زبیر را امام میدانند و داخل شماره دوازده
کرده دیگر گویند امام زمان بعد از خلفاء اربعه در هر عصر پادشاه آن
وقت است و بعضی قرآن را امام میدانند و هفت قرآن موضوعی را که عثمان

ملعون

ملعون کرده امام میدانند و دیگر میگویند و چون شیطان محض خیر است اعتقاد
بملائکه تعالی گردانند باین معنی که اگر کسی زنی بکند در بهشت و شاد خوش را
باشد و یا آنکه زنی بکند و یک شب با او باشد و بعد از آن بسفر رود و چون
بیاید آن زن بکنیزه است صاحب چند فرزند و یتیم است ببیند یا این زنی
که یکشب در پیش او بوده آن نیز فرزندان داشته باشد همه فرزندان از آن
مرد اند و از وی میراث میبرند زیرا که در خواب آب پشت او را ملائک آورده در رحم
این زن ریخته و او آبستن شده دیگر گویند در ایمان عمل بارکان جایز نیست
چون قائل است که صلوة از شارع متلقی شده هر چند نماز نکند و اذا ضرور نیست
و این مذهب ملاحده اشاعره است و گویند منافق مؤمن واقعی است و اگر
یهود و نصاری و هر یک از اهل کفر علی الرسم کلمه بگویند و یا بتجویز اظهار
شهادتین نمایند و یا ایشان را مجبور سازند مؤمن اند و از اهل بهشت
و قیاس و رای اجتهاد و استحسانات عقلی و اجماع بدعت و دخل معصوم در مذهب
ایشان جایز است و لطف حقتعالی نسبت به بندگان جایز نمیدانند و گویند
حقتعالی تکلیف ما لا یطاق به بندگان خود کرده و گویند نمیشود آنچه خدا
خواهد بلکه آنچه شیطان خواهد میشود و هر بنده افعال او مخلوق شده است
در طینتش و بعضی از ایشان گویند حقتعالی چیزی بیافرید و رحمن نام کرد پس
عرش را فرید و گفت الرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی و احمد ابن حنبل استوی را بمعنی استقر
تفسیر کرده است و آن رحمن مخلوق بود و گویند خدا را وصف نشاید کرد که شیء
است و نشاید گفت که عالم و حی و سمیع و بصیر است و موجود و بحول و قوت صفت
نشاید کرد و خدا را وصف نشاید کرد بآن اسماء که در قرآن آمده زیرا که بعضی

انا اسما و صفات مشترک آمده است پس لازم آید که مخلوق را خالق و رازق و
توان گفت و دیگر گویند خدا عالم است بعلم محدث و در ازل عالم نبود و اهل
بهشت به بهشت روند و اهل دوزخ بدوزخ و جمله مخلوقات نیست شوند و جز
از خدای تعالی کسی نماند دیگر گویند خالق را هیچ قدرت در فعل نیست دلیل بر این
آنکه ایشان ملجا و مضطرند در افعال چنانکه درخت مضطر است از حرکت باد
چون باد وی را بجنباند و کوه مضطر است در ثبات و اضافه فعل به بنده مجاز بود
نه حقیقت چنانکه میگویند درخت بجنبید دانا بالا و از جای بجنبانید و آب روان
همی رود و دریا ایستاده است و اینها را در آن هیچ فعل نیست و حیوان نیز بر این مثال
بود و او هیچ نتواند کرد و گویند خدا معلوم خالق نیست زیرا که معلوم خالق است و
نشاید که کسی گوید الهی یا رب خدای من است یا خالق من است زیرا که خالق را
نتوان دید و هرچه را نتوان دید خبر دادن محال باشد و نشاید که حکم بر آن توان
کرد و دیگر گویند قدرت و معتقد و دعا و علم و معلوم و عاشق و معشوق یکی است
خضر ابن عمر گویند هرچه را خدا امر دهد است در آسمان و زمین از ملائکه وتومش
و انسان و حیوان و جن و هرچه حیات دارد همه اراده خداست که بمیرد و زنده
شود و جماع کند و خورد و آشامد و فحش گوید و ظلم کند و کافر شود اما خدا
از وی بیزار شود و او را دشمن دارد و بعضی از آن ملاعین گویند خدا مرکب است
از لون و طعم و رایحه و حرارت یا برودت یا یبوست و رطوبت و گویند فاعل کبیره
اگر مؤمن است گناه با ایمان او ضرر نمیرساند و از اهل بهشت است و گناهان
او آمرزیده میشود و اهل توحید را خدا عذاب نمیکند و خدا از بنده اسلام خواسته
آنچه از قبائح در اسلام کند بخشیده است و گویند اگر کافر خود امید بکرم الهی

داشته باشد معفوات و بخشیده می شود و دیگری گویند شیطان مشرک نبود و
اهل توحید بود چون استکبار کرد کبیره کرد و صاحب کبیره با ایمان و توبه در راست
ملاحده اهل سنه میگویند شیطان را می بخشد و از اهل بهشت است لیکن درجه
او پست تر خواهد بود بسبب استکبار بر این قیاس است حال یزید ملعون و غیره و
از ظالمان دیگر گویند گناه ضرر بکار نمیرساند نه مؤمن دیگر گویند تناسخ مختلف
شود بحسب فاعل اگر خدا کند خوب بود و اگر بنده کند زشت بود و بعضی گویند ایمان
معرفة خدا و خضوع او بود و خضوع ترک استکبار بود یعنی خود را بزرگ نداند و او را
دوست دارد چون این خصال در یکی حاصل شد مؤمن است گو در زبان اقرار نکند
و هرچند دلائل معرفة با عقل الله اند دیگر گویند ابلیس و سامری و قابیل و بلعم
ابن باعور خدای را مؤمن اند چون ایمان بخدا داشتند و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد
حسن و جهم و ابن غیلان و ابن مهران و ابن شمس و فضال رقاشی گویند ایمان قول است
نه فعل و بعضی از اشاعره گویند که احد الاصحاب کبائر و صغائر مجامع [illegible]
بالغ به خواهی بی توبه و اقرار کردن آنچه از خدا برسول آمده است بجمله ضرور و دانسته
و تفصیلا در کار نیست و گویند همین برغوثیه که خدا خنزیر را حرام کرده اما نمیدانیم
که این که این خنزیر گوسفند است یا حیوان دیگر [illegible] جانور مؤمن است یا کافر
و عید الیتیم که خدا حج را واجب کرده و بخانه خدای باید رفت نمیدانیم که خانه خدا
کعبه است یا مدینه یا بیت المقدس زیرا که مساجد و صوامع و دیر و کلیسیا را
نیز خانه خدا میگویند بعضی از زنادقه با ابو حنیفه نقل میکنند که او گفت ما میدانیم
میدانیم خدا محمد را برسالت فرستاده است اما نمیدانیم که عربی است یا مکی یا هندی
و بعضی راوی این کلام را شان که از خوارج بود میدانند و گویند هر مسلمانی پیرو

فرقه
نکشند یا لطمه زنند کافر شود نه از برای لطمه و قتل بلکه از برای عداوت و گویند همه
مسلمانان از غلاة و خوارج و زیدیه و اسمعیلیه همه به بهشت روند الا رافضی
و گویند امام حسین علیه السلام بر امام زمان یزید علیه اللعنة والنیران
بیرون آمد و خلیفه ابن سک بود زیرا که هنوز بیعت از اصحاب مانده بودند
که بر او اجماع کردند و بیعت نمودند چون زید ابن ارقم و عمرو ابن عاص و انس ابن
مالک و سمرة ابن جندب و عکرمه مولای ابن عباس و براء ابن عازب و غیرهم
دیگر گویند سجود آفتاب و ماه کفر نباشد بلکه علامت کفر است و برغوثیه
گویند صفتهای خدا مخلوق باشد الا چهار صفت قادری و عالمی و مشیت و
خالقی و صالح رئیس دیگر از اشاعره گوید ایمان معرفة خدای تعالی بود اگر
کسی گوید خدا دو است یا سه کافر نمی شود اما این لفظ کفار است و گوید اگر خدا را
شناخت و منکر رسولش بود ایمان وی درست است دیگر گویند نماز و جمله
مأمورات عبادت خدا نیست زیرا که عبادت خدا معرفت است و معرفت خدا ایمان
است نه اقرار بآن و بجا آوردن عبادت و بر این اعتقاد رفته اند جمع کثیری
از جهال اهل تصوف که چون سالک بحد کمال رسید و واصل شد تکلیف از ایشان
ساقط میشود و ترک عبادات میکنند اما در نزد متشرعین و فضلا این قوم
این قول متروک است و کرامیه از اشاعره میگویند که کل فرق اسلام مذهب
ایشان باطل است و خلاف همه کافرند الا کرامیه ابو جعفر محمد ابن اسحق راهویه
که از اصحاب شافعی است گویند که از فقها نیشابور ابو عبد الله محمد ابن الکرام دیده
که نوشته بود که روا باشد که بر زمین کسی بی دستور کرامیه نکاح کند
و طلاق دهد و نماز کند و چیزی خورد و جماع کند و راه رود الا در یک حالت

وان وقتی است که جنازه رهبانی در راه تنگی بوی رسد و در جنب راه باغی
یا زراعتی از کسی باشد لازم شود که در آنجا رود و بایستد و یک مشت
خاک برگیرد و چشمها فرو گذارند تا چون جنازه بروی رسد تف بدان اندازد
و خاک را بر آن جنازه افشاند و از پس او بگوید اللّهم العنه لعناً کبیراً
و در کتاب متبرکه از تصنیفات آن ملعون است و بخط نحس خود بر پشت آن
کتاب نوشته بود که لا یمسه الا المطهرون در آن کتاب ذکر کرده است که
چرا خدای تعالی در آفرینش سباع قوت ایشان را گوشت کرد و ایشان را بر حیوانات
مسلط گردانید تا خون ایشان را میریزند و میتوانست که قوت ایشان را از
نبات و گیاه گردانید کند و نکرد اگر کردی بحکمت نزدیکتر بودی بیان
کنید که وجه این تدبیر چیست و بنی آدم که صید میکنند و حیوانات را
از اشتر و گاو و گوسفندان و آهو و مرغان کشتن ایشان را مباح کرده در کدام
حکمت روا بود که عاصیان و گمراهان را بر مطیعان مسلط کند و چه فایده است
در مار و کژدم پس گفت ایشان را بکشید تا رسول خدا گوید که حقتعالی شجاعان
را دوست میدارد و گوید موش را بکشید اگرچه در حرم باشد و گوید این چه
خصومت است از احادیث انبیا که پیغمبر آدم را در آن افکنده اند تا ایشان را بینی
بشک در اندازند چرا ملکی با ایشان نفرستاد که از جنس آدمیان نباشد
تا خلق را بخدا خوانند تا ایمان بیاورند خلقان و هیچکس بغلط نیفتادی قاضی
گوید خبر داد مرا ابو ذی که بر رازی [illegible] ابو عمرو و دعانی بود ابو عمرو را
گفت ابو عبد الله کرام برسالت اولی تر بود از محمد ابن عبد الله ابو عمرو گفت بچه دلیل
و از کجا میگوئی زیرا که ابو عبد الله از محمد ابن عبد الله زاهد تر است نگاه بعلم کلام

از محمد نیز دانا تر است و ابو عبد الله کار زار نکرد و کسی را نکشت و خانه کسی را نبرد
ابو عمر و کفت چنین است که تو میکوئی ولیکن بر عوام ظاهر مکن که بر ما تشنیع
میکنند و اعتقاد من اینست که تو کفتی بز ازکفت پس چرا غلاة بظاهر میکویند
که خدا جبرئیل علیه السلام بعلی فرستاد و بغلط بمحمد صلعم رفت و جایز نبود که
ما کوئیم ابو عبد الله کرام از محمد اولی تر بود ابو عمر و کفت از بهر این بر منبرها و
مساجد بر ایشان لعنت میکنند میخواهی که ما را نیز لعنت کنند بز از کفت نه پس
ابو عمر و چرا این اعتقاد را پنهان دارد از رومالوس مهتر ایشان پرسیدند که ابو
عبد الله کرام فاضلتر بود یا محمد ان بد بخت کافر کفت اسم دو بزرکوار برد پس
و قرب ایشان عظیم است و تمیز کردن دشوار است ابو عبد الله تصنیف بسیار کرده
و محمد صلعم تصنیف نکرده است و هم قاضی کوید از ان کتاب که ابو عبد الله میکوید
که رسول خدا شریعت خلاف نهاده است زیرا که میکوید در فتوی که اکر ضرطه از کسی
بیرون اید وضو بر و واجب بود و اعضای وضو هیچ کناه نکرده از شستن و
مسح کردن با انکه اعضا جرم نکرده و جرم مقعد کرده است و بجرم دیکری مواخذه
کردن قبیح است این از حکمت دور است و رسول کوید که چون یکی کسی را بخطا
دیت مقتول بر عاقله است و حال انکه کسی را نکشته اند دیکر انکه غسل بر جنب
واجب کرده و جرم ذکر باشد نه اعضای دیکر این از حکمت دور بود که جمله تن را
بکناه ذکر مواخذه کنند و کوید که رسول خدا کفته که اکر اب نباشد تیمم بخاک
کنند در وضو نظافت هست چون اب نباشد حکمت ان بود که اعضای را هم
چنان بکذارند نه انکه اعضا را بخاک پلید الوده کنند و خاک بر روی مالند
از ابو عبد الله سبب پرسیدند کفت زیرا که عمر خطاب اعتقاد به تیمم نداشت و

میکفت هر کاه جنب شوند و اب نیابند تیمم نکنند و صبر کنند که اب بهم رسد زیرا
که عقل من قبول نمیکند تیمم را و نیز ابو عبد الله کوید که هر دو چشم را دیت بود
و هر دو دست را دیت تمام بود و محاسن را دیتی و هر دو پا را دیتی و در زبان
دیتی و همچنین بحصه اعضاهای دیکر و چون بکشند یک دیت واجب بود و حال
انکه در کشتن این جمله اعضا فاسد بود و این نه از حکمت بود اکر دیت را بر اعضا
قسمت کردی بسویت چنانچه هر عضو را قسمت خود بودی بهتر و نیکوتر بودی زیرا
که مجموع اعضا را دیتی بود و نه از حکمت بود بریدن دستی که پانصد دینار دیت او
باشد از برای دانکی و نیم سیم که بدزدد و هم ان ملعون کوید محمد خلق را بشک انکندم
در نبوت خود که یکی را حبس میکرد و دیکری را رها میکرد چنانچه مرادش بود تا انکه یکی را
کشت و بعد از ان دختر وی بیامد و در حق رسول قصیده کفت و بعد از ان مدح عتاب
و خطاب کرد بکشتن پدر و کفت پدرم از قریش بود و او را با تو قرابتی بود و انحضرت
فرمود که اکر پیش از قتل می امدی او را بتو بخشیدمی و هلاک نکردمی اکر کشتن
او را خدا فرموده بود حضرت چرا کفتی نکشتمی و اکر خدا نفرموده بود او چرا کشت
و کوید نیت در عبادات واجب درست نیست اما در عبادات نقلی سنت درست است
و قعود در نماز و هم تشهد سنت بود و کوید سجده بر جامه و بر کسیکه کشته شده
باشد در دار الحرب یا مرده باشد و زمینی نباشد که سجده کنند رواست
بران کشته اکرچه مس بدن ان مرده یا کشته نماید و کوید چون سر از سجده اخر
بر داشتی نماز تمام است و هم آن ملعون کوید پیغمبران را سجده می توان کرد بعبادت
چون واسطه میان خالق و مخلوق اند و هم در کتاب عذاب القبر که تصانیف ان
ملعون است کوید که کناه از زنا و لواطه و کواهی دروغ دادن و لفلام کردن با پیران

خوانند علانیه و خود پنهان روا ست الاخمر که علانیه و پنهان نتوان خورد که ابو مسلم مردم را
می ریزد پس من جمله کباب را بر ایشان حلال کردانیدم و از عبد المحسن پسر ابو عبد الله
نقل میکنند که او کفت که من از پدر خود شنیدم که اکر یک قطره خمر در دریا
افتد و کنجشکی از ان اب دریا بخورد و بعد از هفت سال مرکبی او بمیرد دریای
محیط افتد دریای محیط و کوشت هر حیوانی که در ان دریاست نجس است پس هر که
کوشت حیوانی از ان دریا بخورد حد بر وی واجب شود و اکر بمیرد نماز بر وی نشاید کرد
واو را در زنان بدفن کنند مجوس باید انداخت تا مرغان او را بخورند و اب قلیل را ملاقات
نجاست پاک میدانند هر چند متغیر شود و اکر کسی بول یا غایط در اب ایستاده کند حد قذف
بر وی واجب شود و لواطه با کودکان مشرکان مجوس و نصاری و یهود عبادت باشد کنند
قوله تعالی ولا یطؤن موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به
عمل صالح دلیل این لواطه بود و از اشعار ان ملعون است وکم من یهود میلهم علموا و احسن
شیعه مسلم فوق کافر و کوید بین الافخاذ مباح است با مسلمانان یعنی ذکر تا دو ران زن
بیکانه یا مردان فرو کردن ذکر ان ملعون میکوید پیغمبر کفته غیر و اخفاذ کم یعنی ران
خود را بغیر دید بپوشید و ان ابلیس بحس معنی حدیث را نداند چنین تفسیر کرده است و
از ان است که اصحاب شافعی و بعضی از اهل سنت و جماعت بر پسر و غلام اکر خریده باشد
یا در دار الحرب اسیر کرده باشند جایز میدانند و قضیه این حدیث چنان بود که رسول خدا صلی الله
علیه و اله در سفری بود و قومی صحابه با انحضرت بودند جماعتی از اصحاب رنجور و ضعیف بودند
و نتوانستند که بر چهار پای نشینند رسول خدا فرمود که اعبروا افخاذ کم یعنی زانوهای
خود را فرو دارید تا ضعیفان پای بران نهاده سوار شوند و کوید ان ملعون در نیشابور
نماز خفتن میکرد پرسیدند که وقت نماز خفتن کدام است کفت ان زمان که شفق فرو رود

کفتند شفق چه چیز است کفت ستاره ایست روشن چون افتاب فرو رود در جانب مغرب
سیاهی پدید اید و بعد از ان ستاره بیرون اید چون ان فرو شود وقت نماز خفتن بود
قاضی مذکور کوید که یکی از علمای کرامیه استاد من بود و هر روز از بازار پنبه
میخرید وقت نماز پیشین بمستراح رفت بر سر نجاست پای برهنه و وضو کردی چون
بیرون امدی اب از پای او میچکید بر سجاده رفت با وی کفتم تو پای بمستراح
رفتی و بر سر نجاست وضو کرفتی و بیرون امدی نماز خواهی کرد با ان بر داشت
و کفت ای جاهل اشکال بخوان تا مردم تو را جاهل ندانند و ندانند و بنجاست
در تو نه نکرند تو نمیدانی که پای هر چند تر باشد بر نجاست خشک که نمی پلید
نشود این بکفت و در نماز رفت و چون از قرائت فارغ شد روی یمین کرد و کفت
کسی را بفرست ببازار که پنبه بستاند کفتم این چه نماز است که میکنی که حرف
میزنی انکاه برکوع رفت و تسبیح کفت چون از رکوع سر بر داشت کفت پنبه را بدم
و استد و در بر خود کذاشت من کفتم که در مذهب کیست در نماز حرف زدن و
پنبه در بر خود کردن و کفت ای ابله ندانی که کرامیه اکر کناهی کنند نیکی
نویسند و هر نیکی که غیر از کرامیه کنند کناه نویسند قاضی کوید که سید ابو
البرکات علوی با ابو بکر ابن اسحق کرامی منازعه کرد در امامت ابو بکر ملعون کرامی
کفت کار تو با ابی بکر مدار من امامت یزید را بنص قران درست کنم و تو نتوانی امامت
علی ابن ابی طالب را درست کردن و میان ایشان سخن بسیار رفت سید کفت تو
چکونه امامت کسی را درست کنی که خون پسر خدا را ریخته باشد بنا حق و خون بناحق
امامت را باطل کند کرامی کفت غایة ما فی الباب انست که خون ناحق ابطال امامت
کند و این خون باطل نکند که خدا تعالی فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفة

ما لا

تالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک قال انی اعلم
تعلمون لعن الله مجوّلا وکرد پس امامت یزید درست باشد و ابو عبد الله کرام گوید خدا
جسم است و او را حد و نهایت است و ملاقات و مماسه اجسام بوی روا بود و بعضی
از کرامیه صفت حق تعالی بجسم اجسم کنند بعضی گفته اند از همه اجسام بزرگتر است
و این مذهب احمد ابن حنبل و اتباع اوست از اهل سنت دیگر گویند خدا احد الذات و
احد الجوهر است و او در مکان مخصوص است در بالای عرش است و همه عرش مکان
اوست و اگر عرش دیگر بیافریند هر دو عرش مکان وی باشد و همچنین تا صد عرش دیگر
بیافریند او مماس جمله عرش باشد و گویند خدا محل حوادث است و ارادت و اقوال و
مماسات او ادراکات و مرئیات و مسموعات در او حادث میشود و گویند ایذا و اموات و الجنات
بی روح جایز بود و گویند ایمان بقول است نه بقلب و محمد ابن الاسود از اشاعره
گوید که ابوذر حضرت رسول را گفت من مؤمن ان شاء الله رسول گفت تو کرد خانه
ایمان بشکی بگو من مؤمن حقا کلما استغفرت ان کناهان اگر خواهد ببخشد و اگر
خواهد عفو کند و گوید انبیا و ملائکه و مؤمنان و منافقان همه یکسان بود و منافق
مؤمن حقیقی است اگر همه در دوزخ باشد و محمد و کرامیه گویند خدا تعالی
در صورة نیکو فرود اید و وقوع کفر از جمله انبیا و رسول روا باشد و ابو عبد الله
گوید که بلعم ابن باعورا و برصیصا عابد رسولان بودند از جانب خدا و یزید ملعون امام
بود و امام حسین بر وی بیرون امد و جمیع مشبهه و مجسمه از اشاعره اند و تشبیه را اکثر
علمای امامیه و علمای اهل سنت از یحیی ابن معین و احمد ابن حنبل و سفیان ثوری
و اسحق راهویه و داود اصفهانی نقل کرده اند و تو را این محیره گویند احمد حنبل
تشبیه نگفته ولیکن تعصب بود زیرا که جمله حنابله که اتحال هستند و از کتب احمد

حنبل

ایشان

حنبل ظاهر می شود که احمد گفته استوی استقر فی العرش و این قوم که تشبیه از
ظاهر شد بزرگ ایشان هشام بود و هشامیه را مشبهه رافضی خوانند و مشبهه
در زمان ما دو نوع اند یکی محمودیه و دیگری سبحیه و خصم ایشان مشبهه مجسمه و مجبره
و حشویه خوانند و در این زمان جمله مشبهات باعتقاد یک فرقه اند و در شرعیات
هفت فرقه اند اما از کرامیه ان در فروع و شرع مذهب ابو حنیفه دارند دوم بعضی
از اصحاب مالک اند فرقه سیم بعضی از اصحاب شافعی اند و فرقه چهارم اصحاب
سفیان ثوری اند فرقه پنجم اصحاب اسحق راهویه اند فرقه ششم اصحاب احمد ابن
حنبل فرقه هفتم حشویه اند بدانکه جمله مشبهه خدا را جا و مکان اثبات کنند و گویند
هرچه را جا و مکان نبود انچیز معدوم بود نه موجود و گویند خدا تعالی بر عرش
نشسته است و پایها را بر کرسی نهاده و جمله اعضا برای او اثبات کنند و گویند چون کریبه م
خواست که ادمی افریند اینه پیش خود بنهاد و نظر در اینه کرد و ادم را افرید بصورت
خود و قومی گویند که جمیع اعضا دارد الا حلقوم و در خطوا مرویست که شخصی بود
انکبا از ائمه حشویان که حدیثا روی استماع میکردند از وی پرسیدند که خدا اعضا
دارد گفت جمله اعضا دارد چنانچه ما داریم و بدست اشاره بعورت بجنس خود کرد
که شیخان نیز دارد و شاگرد گفت نر است یا ماده شیخ فرو ماند کی از اهل مجلس گفت
و لیس الذکر کالانثی شیخ گفت هو ذکر یعنی نر است و روایت کنند از بهرام از ابو
هریره که رسول خدا را پرسیدند که خدا از چیست گفت از اب لیکن نه از اب زمین
است و نه از اب اسمان بلکه اسپی را افرید و او را بدوانید تا عرق کرد و خود را از ان
بیافرید تعالی الله عن ذلک و لعنة الله علی ابی هریرة الکذاب و عروه روایت کند
ان عبد الله ابن عمر خطاب لعنة الله علیهما که گفت خدا تعالی ملائکه را از موی سینه

خلق

و ستهای خود افرید و گویند کعب قرظی روایت کند از عمر عبد العزیز که چون خدا از حساب
فارغ شود با ملائکه رود و اهل بهشت سلام کند و اهل بهشت جواب ایشان دهند
و این ان سلام است که در قران مجید وارد شده که سلام قولا من رب الرحیم و گویند
جمله بلاهای مردمان در میان انگشتهای خدا است از ان میکرو اند چنانکه خواهد و
گویند چون خدا بر کوه تجلی کرد اندک تجلی کرد و رسول خدا صلی الله علیه و اله صفت
میکرد و انگشت ابهام خود را زیر انگشت کوچک نهاد و اشاره میکرد یعنی اینقدر
تجلی کرد و گویند ابو هریره از رسول خدا روایت کرد که الایمان یمانیة و الحکمة یمانیة
و اجد نفس ربکم من قبل الیمن یعنی ایمان یمانی است و حکمت یمانی و نفس پروردگار
شما را می بینم از قبل یمن الله تعالی عن ذلک و گویند مجاهد ابن عباد روایت کند که ابن عباس
گفت که حجر الاسود یمین خدا است در زمین بدان معانقه کند با بندگان خود
گویند مبر روایت کرد از ابو هریره از رسول خدا که حق سبحانه و تعالی ادم را بدست
خود بیافرید و از روح خویش در وی دمید پس هر دو دست فرو گرفت و ادم را گفت
که هر کدام را خواهی بستان ادم گفت دست راست بگرفت و چون خدا دست بگشود
صورة ادم در پیش ان دست بود و گویند عکرمه روایت کند از ابن عباس از رسول
خدا که گفت رفتم در بهشت و خدا را دیدم جوانی جعد موی جامه زرکش زرین پوشیده
و دیگر روایت کنند مغیره ابن شعبه که سعد عباده رسول را گفت که اگر من در خانه خود
کسی را با زن خویش بینم او را بکشم مرا بزه نباشد رسول خدا گفت شما را عجب
نیاید از غیرت سعد که من از سعد غیورترم و خدا از من غیورتر است و هیچکس نبود
که از خدا غیورتر بود و گویند حمید اعرج روایت کند از مجاهد که داود پیغمبر علی نبینا
و علیه السلام روز قیامت گوید خدایا مرا بخود نزدیک کن از خدا ندا اید که نزدیک

شو

دی

شو نزدیک شو تا مس وی کند چون سفیان این حدیث خواندی دست بر زانو نهادی
یعنی داود علیه السلام مس زانوی وی کرد تعالی الله عن ذلک از ابو هریره روایت
کنند که خدا تعالی روز قیامت تجلی کند به بندگان خود و میخندد و گویند سعید
ابن جبیر گفت من در مسجد نشسته بودم که قتاده ابن نعمان بیامد و حدیث چند
میگفت قوم برخواستند گفتند ای جبیر ما با تو بیاییم و ابو سعید خدری را بپرسیم
که میگویند بیا راست گفت چون در پیش وی رفتیم بر پشت باز خفته بود و پای راست
بر پای چپ نهاده بر او سلام کردیم و بنشستیم قتاده دست در پای ابو سعید خدری
نهاد و بکرفت و بر بر نهاد ابو سعید گفت ای برادر پای من بدرد امد قتاده گفت
چنین میخواستم که رسول خدا گفت چون از افرینش عالم فارغ شد بر پشت باز خوابید
و پای راست را بر بالای چپ نهاد و دیگری بار چنین نکنم و گویند خدا تعالی
در شب ادینه بر زمین اید و در شبهای دیگر هر شب یکبار باسمان دنیا اید
و منادی کند که هیچ توبه کننده هست که توبه او را قبول کنم و هیچ استغفار کننده
هست که او را بیامرزم و چون شب ادینه بدنیا اید بر خری نشیند لعنهم الله علی ما
یقولون حماد سلمه روایت کند که خدا تعالی روز عرفه فرود اید بعرفات بر اشتری
نشسته پیراهن زرین پوشیده گویند در اصفهان یکی از علمای مشبهه بود
بیاره پشم شتر داشت در حقه نهاده و بمشک و زعفران و عود و عنبر خوشبو کرده
و در روز چینها پوشیده گفت که چون احمد حنبل بحج رفت خدا را دید در عرفات
بر اشتری نشسته و جامه زرین پوشیده و احمد او را بشناخت و بران اشتر
از پیش خدا شتر را برانگیخت و برفت پاره از ان پشم در دست احمد بماند این ان پشم
است هر گاه که یکی از مشبهه بیامدی تنی چند پیش ان فرستادندی تا ان حضرت را

نکیر فتی و بخانه آن بیمار رفتی و آن بیمار را بگلاب بشستی و بدان رنجور دادی و پاره
بدان مالیدی و گویند شب معراج که رسول خدا بمعراج رفت خواست که بخشند آب
کوزه آب بخوردن در اینجا نهاده بود پای رسول بکوزه خورد و بشکست خدا دست
دراز کرد و دعای رسول را بکرد و بگرفت و گفت کوزه باز فرست و روا باز ستان
و گویند شخصی پیش معاذ رفت طعام نزدش نهاده بود و میخورد از وی پرسیدند
که خدا ماکول و مشروب دارد گفت بلی چنانچه شما را هست و گویند روز قیامت
حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بیاید پیراهن خون آلوده حضرت امام حسین
علیه السلام بر دوش افکنده تا داد خواهد خدا چون ویرا بیند یزید را گوید
در زیر عرش شو تا فاطمه نتواند دیدن یزید ملعون در زیر عرش پنهان شود و چون
فاطمه برسد و فریاد بر آورد خدای تعالی پای برهنه کند دستارچه بر و بسته
گوید ای فاطمه پای من از آن خدنگ تیر نمرود هنوز مجروح است او را عفو کردم تو نیز یزید را
عفو کن فاطمه یزید را عفو کند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و محسن ابن الاسود گوید
روز عید مصلا خلق بسیار حاضر بودند امیر شهر می آمد با طبلها یکه میزدند و در پیش
وی علمها و اسبهای بسیار میکشیدند یکی پرسید که خدا را هیچ طبل هست گفتند نه
گفت او تنها رود و تنها نشیند و تنها آید و در پیش وی علمها و طبلها نباشد گفتند
اگر چنین بود او کمتر از امیر شما است و گویند چون خدا ابتدا راضی شود عرش سبک شود و چون
چون خشم گیرد عرش سبک شود و چون خشم گیرد عرش گران تر گردد و ملائکه بدانند که او خشم
گرفته و گویند روز قیامت دوزخ فریاد کند که کجاست آنچه مرا وعده کردی جبار قدم
در دوزخ نهد یعنی دوزخ از وی پر شود آنگاه ساکن شود و گویند این ندای من است جهود را
همه دوزخ رها کند و خود در بهشت روند و گویند رعد ملکی است که ابر را میزند و قاعده

بناشد ابر بزود و ما بسیار ابر می بینیم که بی رعد می آید و میرود و خدای تعالی میفرماید
که یرسل الریاح فتثیر سحابا یعنی باد بفرستم تا ابر را برانگیزد و گویند برق شعله ایست
از آتش دوزخ که در دست ملکی که ابر را میراند سبحان الله میدانیم که این ملاعین
اینها را از کجا میدانستند و میگویند و گویند لون آسمان سفید است اما کوهی هست
در ساحل محیط که او را قاف میگویند از زمرد سبز است لون او بر آسمان می افتد
از این جهت سبز مینماید و این جهل عظیم است زیرا که اگر آسمان عکس کوه محیط بودی بایستی
که روی هوا و زمین و آسمان و آدمی همه سبز نمودی و گویند که آفتاب و ستارگان و کواکب همه
قندیلها است هر یک بدست فرشته ایست و بر آسمان میاویزند چنانکه ما قندیلها
در مساجد میاویزیم و از جائی بجائی نقل میکنیم یعنی ملائکه اینها را از برجی به برجی
نقل میکنند و از رواق برواق و از صفه بصفه میبرند و گویند آفتاب بر گوساله
نشسته و ملائکه بیالوی خود بندها بسته او را میکشند چون فرو شود ملکی که
بر عرش خانی بود و عبادت حق تعالی چون بامداد برآید او را بر افق مشرق آورد
و بر گوساله نشاند و کشد و همچنین گویند که ماه را غلافی است همچون غلاف شمشیر
و ملکی بر آن موکل است و آن ملک ماه را بتدریج از غلاف میکشد و بیرون می آورد
چهارده روز می شود تمام را از غلاف بیرون آورده را زاید و گویند در نیمه یکی
از پانزده روز دیگر در غلاف بتدریج فرو میبرد تا جمله ناپدید شود و زیاده
و نقصان قمر از این جهت است و گویند سیاهی خسوف و کسوف آن بود که آفتاب از گوساله
بیفتد و ماه کم کند و در دریا افتد و تیره شود تاریکی پدید آید از آن کسوف خوانند
و ماه را نیز همچنین گویند سبحان الله این ملاعین میگویند که فرشته چند
موکل اند بر آفتاب و ماه پس چرا میگذارند که از گوساله بیفتند و گویند ده فرشته

است یکی جوهر سفید و یکی جوهر سیاه در دست دارند و ایشان موکلند بروز و شب
ملکی که جوهر سفید دارد در آسمان بیاویزد روز شود و دیگر گویند ملکی که جوهر سیاه
دارد بیاویزد شب شود و گویند در زمستان شب دراز تا هم روز و بر عکس از آن بود که
فرشته که جوهر سفید دارد دیرتر بگذارد روز دراز تر شود و شب کوتاه تر و اگر
ملکی که جوهر سیاه دارد و دیرتر برگیرد شب درازتر شود و گویند آسمان را ستونی
هست و ما نه بینیم و هر آدمی و حیوانی که بمیرد از آن بود که خود را بدان ستون زده
از صدمه آن بمیرد و ما از آن نه بینیم و گویند علت زلزله آن بود که خدا تجلی کند بر زمین
زمین خرم شود از آن شادی در اضطراب آید از آن زلزله خوانند و گویند خدا را
ملکی هست که چون پای بر دریا نهد آب دریا در اضطراب آید و بر ساحل افتد
از آن مد گویند و چون پای بردارد آب بموضع خود رود از آن جزر گویند و گویند
فواکه و حبوب در عهد قدیم بزرگتر بوده اند از آنکه هست دانه گندم برابر بیضه
مرغ بود و خوشه گندم چون درختی و عدس چون سیری و دانه ذرت چون سنگ
یکمنی و بالای آدمی هفتاد گز و هشتاد گز بوده بگز قدیم که الحال هر گزی ده گز و مردمان
چون انکار مذهب مجسمه و مشبهه نمودند آدمی چنین کوتاه شدند و حبوبات ضعیف
شدند و گویند در عالم هیچ چیز از معادن نبود تا آن وقت که خدای تعالی عذاب فرستاد
بر قوم یونس و چون ایمان آوردند عذاب از ایشان برخاست آن عذاب پاره پاره
شد و در زمین پراکنده گشت آهن و مس و غیر آن پدید آمد و گویند که دریاها در زمان
طوفان نوح علیه السلام بهم رسید و پیش از آن دریا نبود و گویند تاریکی و جنبش بادها
سخت که درختان از بیخ برکند از اژدها بود که در صحراها بود و چون عمرش دراز شود زمین
از وی در رنج باشد خدا ملکی را بفرستد تا او را در دریا اندازند چون اهل دریا از وی

در رنج باشد خدا ملکی را بفرستد تا او را از دریا برآورند و در هوا برند و در یاجوج و ماجوج
اندازند تا روزی ایشان باشد و بخورند و گویند برقی که آدمی یا حیوانی را بکشد از آهن
بود که خدا آن را از آتش دوزخ گرم کند و ملکی را بفرستد تا آن را بآنکس که خواهد بزند
و گویند که خدا ملکی موکل ارحام کرده چون وقت خروج منی ملک بیاید و خطاب
کند رحم را که گشاده شو آنچه را بتو ودیعه می نهد چون نطفه برحم افتد گوید یا رب
حکیم خطاب آید که صورت نگار از مرد یا زن و یا سعید یا شقی و این خلاف قول
خدا است که میگوید هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء و اتفاق امت است که
چون جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مستشر شد حضرت رسالت
پناه احتمال را با خدیجه گفت اگر دیگر بار بیاید مرا خبر کن جبرئیل بار دیگر بیامد
رسول خدیجه را خبر کرد خدیجه سر خود را برهنه کرد رسول فرمود که برفت
خدیجه گفت که اگر دیو بودی نرفتی این ملک است سبحان الله چون ملک بجائی
نرود که زنی سر برهنه کرده باشد چگونه نزد یک رحم زنی رود و صورت نگارد
و این ملاعین بقول خود رسوا شده نمی شدند و گویند اگر کسی نظر داند که دانه صورت
که می بیند حقیقت ذات وی است لازم شود بقول ایشان که جسم در یکحال در دو جا
در دو مکان باشد و این محال است و گویند علت انکار کنطفه یک انسان یا دو بیا
حاصل شود آنست که خدا ذریه آدم را بیافرید در هائی کوچک سفید و سیاه
و سرخ و آن ذرات را در آدم علیه السلام نهاد پس از آدم بیرون آورد و بحوا داد و
از حوا بفرزندان دیگر تا آخر عهد چنین کند و خدا خلق را از نطفه نمی آفریند
از آن ذرات می آفریند و با منی بیرون می آید اگر یکی یا اگر دو و اگر سه و اگر مردی
با زن عقیمه مجامعت کند آن ذرات را ضایع کرده است و حقتعالی میفرماید

فلیعلم الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب و میکوید خلق من الماء بشرا و میکوید ثم خلقنا النطفة و کویند چون آب مرد غلبه بود فرزند نر بود و از زن برعکس و خدای تعالی میفرماید که یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور و کویند رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که ان بلاد بکر بیرند که حق رواد و یما العاهات برای تاکید که ایشان ارقت دل زیاده بود از انکه دعاشان با جابت نزدیکتر است اذن درست و کویند جنبان کر و کرده میمیرند چنانکه آدمی و کویند سور اخهای صور بسیار بود بعدد خلایق خدا ارواح باد رصور کند و ملک در دهان نهد و باد در وی دمد و بدان باد روح بجای خود رود و خدا میفرماید کما بدانا اول خلق نعیده و کفت کما بداکم تعودون فریقا پس لازم بود که در اول خلقت نفخ روح هم بوده باشد و کویند اول چیزی که حق تعالی جل جلاله آفرید جوهر بود پس نظر کرد بدان جوهر بود پس نظر کرد بدان جوهر آب شد و ازان خلق آفرید و کویند کتابی بخط ابو الفتح اصفهانی الشفعوی صاحب کتاب ملل و نحل یافته بود که در انجا نوشته بود که روایت کرد فضل الدین ابو الوفاء ابن نعیم که کفت حنبوی بخط شیخ ابو بکر محمد ابن عمر ابن الحسن الزاهد یمن عرضه کردند که در ان ذکر مقالات مشبهه و مجسمه و جهل بدعت که از ان قبیح تر نبود دیدم که همه از بدعتها کفر و ضلالت بود از انجمله کویند که ارواح نه مخلوق است و قران که میخوانیم و می شنویم خدا کلام خود را بزبان بنده کان میخواند و هران نقده که نام خدا بران نوشته ذات باری تعالی در ان رقعه باشد و بنده هیچ فعل و قدرت و استطاعت نباشد جمله افعال از باری تعالی صادر شود و اضافه فعل با بنده بطریق مجاز باشد و خدا بصورت پسر ساده است که بر اسمان نشسته و نعلینی در پا دارد که شراک آن از مروارید است و هر شب جمعه سوار خری میشود

دیدنی

و به دنیا می اید و کویند ایمان مخلوق است و در روز قیامت خلایق خدا را بچشم سر ببینند و روزه دار را از غروب شمس تا طلوع آن خوردن طعام و شراب روا بود و هر کاو رغبت بطعام و شراب داشته باشد و کویند مصحف غیر از جلد و غلاف جلد قدیم است و هر که کوید نه مخلوق است جهنمی باشد و متوضی اکر سک سیاه را به بیند وضویش باطل و هر که کوید خدا جسم نیست کافر باشد و قنوت خواندن در نماز کفر بود و سلام کردن بکسی که نه مشبهه بود و نه مجسمه و جواب دادن روا نباشد و نماز با خر وقت واجب شود و فرقی نیست میان فریضه و سنة و میان جاهل و عالم و زاهد و فاسق در اسلام و هر که ترک نماز کند در زمان جهالت قضا لازم نشود و چون در نماز رکوع بروند واجب بود که دست بر هم نهند و امام قوم اکر با تک نماز کند دعاجی بود و هر که پای بجا نبر تواند کرفت و بر دیکر زمانی نهادن بر وی فریضه بود و اکر چه نادر واحله نداشته باشد و امثال این مزخرفات و کفر و زندقه در مذهب اشاعره بسیار است که ذکر همه آنها موجب طول کلام میشود بدین چند کلمه اختصار نمود نعوذ بالله من هذه العقاید الباطلة و الاراء الفاسدة الکاذبة من هذه الطایفة الطاغیة الفاسقة الفاجرة اللهم العنهم لعنا کبیرا و عذبهم عذابا الیما

در بیان مذاهب مبتدعه معتزله ایشان طایفه دیکرند سنیان بی ایمانند و اشاعره اینجماعت را لعنت میکنند و ایشان نیز اشاعره را و معتزله دوازده فرقه اند واصلیه اند منسوب بواصل ابن عطا و دیکر هذلیه اند منسوب بابی الهذیل حمدان علاف دیکر نظامیه اند منسوب بابراهیم النظام و دیکر جاحظیه اند بجاحظ و دیکر خیاطیه اند منسوب بابی الحسن ابن ابی عمرو الخیاط و دیکر الکعبیه و دیکر بشریه اند منسوب به بشر ابن المعتمر و دیکر معمریه اند منسوب بمعمر ابن عباد

السلمی و دیکر مرداریه اند منسوب بابی موسی عیسی الملقب بمردار و دیکر ثمامیه اند منسوب بثمامة ابن اشرس و دیکر هشامیه اند منسوب بهشام ابن عمر القرطبی و دیکر حایطیه اند منسوب باحمد ابن حایط و روش ضلالت و اساطین این بدعت و قاضی این مذهب ابو علی جبایی است پسر زاده محمد ابن امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه مشهور بابن الحنفیه استاد ابی الحسن اشعری و بهشمیه از معتزله باو منسوبند و دیکر ابی هاشم که از مشهوران معروف مذاهب معتزله و ابو الحسین بصری و کعبی و قاضی عبد الجبار و رمانی نحوی و ابو علی الفارسی و اقضی القضاة ماوردی شافعی و همدانی و بسیاری از ایشان اشاعره اند حنفی معتزلی و عالمکرامیه و حنابله حشویه اند و از مشاهیر ایشان کرامی صاحب ابن عباد است و زمخشری صاحب کشاف و فرا نحوی و سیرافی و وجه تسمیه بمعتزله آنکه فرقه اول ایشان که واصلیه اند اصحاب ابی حذیفه واصل ابن عطا اند و این واصل شاکرد حسن بصری است که یکی از عظمای تابعین اهل سنه و از مشایخ صوفیه است و درویشان او را مدح میکنند و علما او را مذمت میکنند روزی حسن با اصحاب خویش در مسجد بصره نشسته بودند که شخصی بانجا در آمد و با حسن خطاب کرد که امام الدین جماعتی در زمان ما پیدا شده اند که تکفیر صاحب کبیره میکنند و کناه کبیره را کفر میدانند و جمعی میکویند که کناه کبیره ضرر در ایمان و اسلام نمیکنند و اینجماعت را مرجیه میکویند ای امام مسلمین چه میفرمایی در این باب و چه اعتقاد داری حسن متفکر بماند و پیش از انکه جواب بدهد واصل ابن عطا حاضر بود کفت من میکویم که صاحب کبیره نه مومن مطلق است و نه کافر مطلق بلکه او را در منزله است میان این دو منزله پس از کفتن این سخن برخواست و از حسن بصری جدا شده متوجه ستونی از ستونهای مسجد و بایستاد و متوجه اصحاب خود شد و جواب خود را

برباقی

بر باقی دیکر ایشان تقریر نمود پس حسن بصری کفت اعتزل عنا واصل و ان ازو و از اسم اعتزال بمعتزله قرار کرفت و اعتقاد ایشان آنست که امامت ثابت نمیشود باجماع الا بنص ظاهر مکشوف و این نص ظاهر در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام در چند جا واقع شد و عمر از اینها کرد و کویند حق تعالی مرئی نمیشود در دنیا و آخرت و کویند الحال بهشت و دوزخ موجود نیستند و بعد از ان موجود خواهند شد و متمسک ایشان دو وجه است اول آنکه وجود جنت و نار قبل از روز جزا عبث است و فعل عبث بر حکیم روا نیست وجه دویم آنکه چون هر شیء هالک است بمقتضای کل شیء هالک الا وجهه باجماع باید که الیوم موجود نباشد و در روز جزا موجود شوند و خوارج از معتزله و ابو الهذیل حمدان ابن علاف و قاضی عبد الجبار بر آنند که ایمان عبارتست از عمل بطاعات و عبادات واجبه و نافله و تصدیق قلبی و اقرار لسانی و ترک مناهی را در ان دخل نیست و ابو علی جبایی و ابو هاشم پسرش و اکثر معتزله بصره بر آنند که ایمان عبارتست از عمل بطاعات و عبادات واجبه و نافله و تصدیق قلبی و اقرار لسانی و ترک مناهی را در ان مدخل نیست و ابو علی جبایی و ابو هاشم پسرش و اکثر معتزله بصره بر آنند که ایمان عبارتست از عمل بطاعات مفروضه و ترک مناهی و عمل باعمال سنیه و تصدیق قلبی و اقرار لسانی را در ان مدخل نیست و صفات خدای تعالی را بخلاف اشاعره عین ذات میدانند و ابو هاشم کوید که ذات مقدس حضرت واجب الوجود مساوی است با ذوات جمیع ممکنات و میان ایشان تفاوت نیست مکر بیکحال که آن مستلزم چهار حالت است و آن یکحال الوهیت است و آن چهار حال قادریت است و عالمیت و حیاتیت و موجودیت و این احوال صفات ذات اند و نه موجودند و نه معدوم و قایمند و اصول دین نزد ایشان چهار است توحید و عدل و نبوت و معاد و بعضی از ایشان در تناسخ قایلند

ومعاد را قایل نیستند و جملهٔ تناسخیه و مجوس و نصاری و صابیان قایل اند همه هم تناسخ
و آنچه معتزله بر آنند گویند نسخ چهار نوع است نسخ و مسخ و رسخ و فسخ اما نسخ در اجسام
آدمیان بود و مسخ در بهایم و سباع و طیور در انواع حیوانات و فسخ در انواع دواب و حشرات
الارض و دواب مثل مار و کژدم و جعل و غیر آن و رسخ در انواع اشجار و نباتات و گویند
ایشان را مسخ کنند در اصناف بهاد گونه بر قدر مراتب ایشان و همیشه میگردند
در اجساد از جسد بجسدی دیگر و گویند دیشان این قوم انبیا و رسل باشند و گویند
عالم دوار است و خبر از این عالم سرای دیگر نیست و حشر و نشر و قیامت و صراط و میزان
و حساب و بهشت و دوزخ همه محال است و گویند قیامت عبارت بود از بیرون آمدن
روح از بدن و رفتن ببدن دیگر اگر آنکه خیر کرده باشد ببدن خیر شود و اگر شر کرده
باشد ببدن شر شود ایشان را در اجساد راحت بود و در لذات باشند و هلابه
مشقت نیز باشد و هر روح که در اجساد بود مثل کلاب و خنازیر معذب بود و آخر
مسخ ایشان در کرمی کوچک بود تقید آنکه بسوراخ سوزن رود معنی این آیه و گویند
ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط جمل بدین حد رسید از این کرمک
کوچک که در طبرستان نکتا خوانند مناقت کند و دیگر نقل بجسد آدمی کند در ابدا
چنین نقل کند و گویند که این معنی عبارت است از بهشت و دوزخ و معاد و گویند جسد
بمنزله جامه باشد چون کهنه شود آنرا بیندازند و گویند قوله تعالی کلما نضجت
جلودهم بدلناهم جلودا غیرها و قوله تعالی فی ای صورة ما شاء رکبک معنی یعنی
کرد در هر صورة که خواهد ترا بنشاند اگر خواهد نقل بآدمی کند و اگر خواهد ببدن
یا خرک کند و گویند ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم
آن ببدن آدمی میخواهد که در اول آدمی بودند و الحال طیوراند و نیز گویند و ما من

دابة

دابة فی الارض الا علی الله رزقها و هرچه بر روی زمین میرود در دور اول آدم بوده
قوله تعالی و ینبئکم بما لا تعلمون آن میخواهد که شما در وجود نداینید مگر روح نقل بکدام
کالبد آدمی یا حیوانات میکند و احمد حافظ و فضل حدیثی دعمر خنام در تناسخ علو
بسیار کرده اند و گویند که هر رنج و بلا که در اطفال رسد و به بهایم نیز رسد آنکه
است که در دور اول گناه کرده باشد در این دور جزای آنرا میکشند و گویند که هر حیوانی
که ذبح آن مباح است از بهر آن بود که در دور اول قتال و خونریز بوده است و گویند
هرچه گوشت آن حرام بود از بهر آن بود که در دور اول هیچ خون نریخته است و گویند شهوت
استر از بهر آن پوشیده شد که در دور اول زانیه بوده و اگر کسی کیتر ابکشد او را
بکشند بعوض وی نیرا که در دور اول خون ناحق کرده باشد و قصاص وی لازم بوده باشد
و اگر کسی بزن خود و فرزند کسی زنا یا لواطه کند در دور اول مثل آن با وی کرده باشد
و گویند هر که در دور اول زن بوده باشد الحال مرد است و قومی از تناسخیه گویند
مدت ادوار ده هزار سال است و بعضی گویند ده هزار سال و بعضی گویند هزار سال
و قومی گویند ادوار در جسدها بگردد تا پاک شود و آنگه باسمان شود و با ملائکه
باشد و این قوم را حابطیه گویند خدای جل جلاله هفت آدم را آفرید یکی بعد
از یکی و آدم اول پنجاه سال در زمین مقام کرد با نسل خود تا اموات و احیاء دیگر قیامت
برخاست و آنگه اینجا آنها اهل خیر بودند باسمان شدند و آنکه اهل شر بودند بزمین
فرو شدند و چون بزمین هفتم که زیر همه زمینها است رسیدند موروجعند و
خنافس و سلحفات و امثال آن از حشرات بزمین شدند و همچنین خواهد بود
غیر النهایة دیگر گویند نصب امام بر خدا واجب نیست و گویند تراز وی اعمال
عبارت است از خدای عز و جل که در روز قیامت نسبت با هر مکلفی بجای آورد

حوالات قومی

ماشت
وصفات حقتعالی را قدیم میدانند و غیلان دمشقی گرد کیش معتزله بود هم مذهب رجیه
و هشام ابن عبدالملک او را کشت او و واصل هردو شاگرد ابو هاشم عبدالسلام ابن محمد حنفیه
بود و اول اظهار معتزله بین المنزلتین او کرد گوید که صاحب کبیره از اسلام بیرون شود
اما کافر نشود بلکه فاسق است و هر آن ملعون گوید که گواهی علی علیه السلام و طلحه و زبیر را
قبول نشاید کرد الا با ایشان دیگری بود و ابو الهذیل گوید که هر که طاعتی کرد اگرچه از برا
خدا باشد قبول نباشد عمر ابن عبید گوید گواهی علی ابن ابی طالب هرگز نشاید نه در آخرت
و نه در دنیا زیرا که او مطیع بود یعنی اطاعت کرد ابا بکر و عمر را و گویند در مقدورات باری
تعالی قادر نبود در هیچ چیز نه بر نفع و نه بر ضرر و نه بر صحت معقول بعد از آن مقدورات
و نتواند هیچ افرید را بعد از حیات بمیراند و ابو الهذیل گوید که اهل آخرت ملجا باشند
بکردن فعل چون بطاعت جبلی شده است کافر در کافری و مومن در مومنی مانند فعل ایشان
باشد و گویند کلام حقتعالی محدث باشد و بعضی از کلام نه در محل و آن فی لکن باشد
و باقی در محل و از جنس کلام ما باشد و نظام گوید الله تعالی در کردن فعل قادر بود که
صلاح انسان در آن بود و نتواند چیزی کند که صلاح ایشان در آن نباشد و نتواند
که عذاب را زیاده کند بر اهل دوزخ و قادر نبود که درویش را توانگر گرداند و صحیح را درد
دهد و بینا را کور گرداند و چون داند که کوری و بیماری و درویشی بهتر است او را
نتواند که از این امراض برهاند و قادر نبود که کودکی را که در کنار آتش ایستاده باشد او را
در آتش اندازد و گویند خدای تعالی مشکور است بعدل و نیکویی اگرچه او بر ظلم و زشتی
قادر نبود و گویند ارواح یکجنس اند و اجسام دو نوع اند یکی مرده و یکی زنده مرده محال
بود که زنده شود و زنده محال است که بمیرد و این مذهب ثنویه است و دیصانیه از معتزله
گویند انسان نور بیاست زنده و مطیع او ان بود که بر بالای آن شود و ان میرد و نور سبک است

که

وزنان
که هرگز ساکن نشود و تاریکی چیزی است که هرگز سبک نشود و مرده هرگز زنده نشود
نمیرد و گویند حیوان جمله یک جنس اند و در این جنس در عمل مختلف نبود چنانکه در آتش
مردی متصور نشود و گویند افعال جمله حیوانات یکجنس اند و آن حرکت و سکون است
و جمله متماثل اند و گویند معلوم و الالوات از جمله حرکات اند و افعال یکجنس اند و فرقی نیست
میان آنکه گویند رحمت خدای بر ابلیس یا لعنت خدای بر ابلیس و یا کسی را مدح کند یا مذمت کند
یا ذم کنند بدی و یا بخواب به بیند که جماع میکرد با ذنی و یا در بیداری جماع کند و عمل
کفر و ایمان هر دو یکیاست چون مومن فعلی کند و فاسق فعلی کند که عکس عمل مومن باشد
و تفاوتی نیست میان زن کردن بنکاح یا نکردن یا ملاعبه بودن زن یا نبودن و گویند
معلومات جنس بجنس نتوان دانست و نه بچیزی دیگر و گویند خدای تعالی جمله مقدورات
را یک زمان بیافریدی تقدم و تاخر زیرا که مکون کون بعضی را بر بعضی تاخیر و ظهور
میرساند پس ابا و امهات مقدم نباشند بر اولاد و گویند روا بود که علم ضروری بخبر
احاد حاصل شود و گویند ابو هریره دروغ از جمله خلایق بیشتر گفتی اما چون صحبت حضرت
رسالت پناه رسیده است دروغ او تمام صدق است و گویند هر که دویست درهم بکدارد
کم بدزدد یا فاسق خیانت کند فاسق نشود و باز خواست ندارد و دویست درهم تمام باشد
و گویند هر که ترک نماز فریضه خود با جمله نمازهای واجب بکند و عادت عادت او فاسق
نشود و لیکن فاسق ترین خلایق باشد و گویند فضل اطفال در آخرت مانند فضل
بهایم است یعنی ایشان را فضیلتی و اعتباری نیست و گویند حشرات ذمیمه در بهشت باشند
بلکه اکثر حیوانات چون سگ اصحاب کهف و گرگ حضرت یوسف و گویند فضل ملائکه
بر انبیا زیادت است زیرا که سلاطین اکثر مردم بزرگ را نزد فقیران میفرستند برای
مطالب و مآرب خود پس آمدن ملک نزد انسان فضل او را نبود و بعضی گویند ملائکه و

گویند

انبیا در فضیلت مساوی‌اند و قلیلی از ایشان گویند ملائکه از انبیا فاضل‌ترند و انبیا بر علما ملائکه
دارند اسواری از علماء معتزله گوید معرفت خدا از ایمان نیست بلکه ایمان معرفت خداست
وگویند که هر آن چیز که خدای تعالی نکند قادر بر آن نبود وگویند هر که سب صحابه کند
اگرچه آن صحابه فاسق بود و هم‌چنین اهل ذمه و ظالمی را لعنت کند و یا ابلیس و فرعون
و نمرود و هامان را دشنام دهد از اسلام بیرون شود و موجب حد گردد وگویند
اجماع مسلمانان است که صحابه و تابعین عادل‌اند و در میان ایشان فاسق نیست هرچند
که بعضی را از ایشان نسبت بفسق میدهند وگویند هر کس سب صحابه کند و تائب شود و
یا روافض ایشان را فریب دهند بسبب گروندن او بکفار و پشیمان شود نزد عالم از معتزله
بیاید نه عالم اشاعره و نادم شود و توبه او قبول است و اگر توبه نکند ابدالاباد در دوزخ
خواهد بود وگویند هر که خدا را شناخت بمذهب بطریقه که او را عبادت کند مومن
است اسکافی از علما معتزله گوید که خدای تعالی قادر نباشد که بر عقلا ظلم کند ولیکن
قادر است که بر مجانین و اطفال ظلم کند جعفر و مبشر گویند فاسقان اهل قبله
از مسلمانان بدترند باشد از زنادقه و مجوس وگویند اگر کسی مردی بفرستد که زنان
زنا از برای من بخواه و آن رسول آن زن را وطی کند و آن ولی حلال از رسول باشد و اما
حد بر وی واجب شود وگویند اجماع صحابه است بر کسی که خمر خورده است اما خطا
و هر که حبه از مال معتزله بدزدد از ایمان بیرون شود بشر گوید که انسان قادر بود
بر ایجاد نوع سمع و بصر بسبیل تولد وگویند خدا قادر است بر تعذیب طفل اما ظالم
بود بر تعذیب او ابو موسی مروزی گوید که هر که با سلطان اختلاط کند در صحت نافی
شود و کافر فاسق شد کافر میشود و چون بمیرد از وی میراث گیرند و از کس میراث نبرد
وگویند خدا دروغ گوید هشام قرطبی گوید که روا باشد که گویند حسبنا الله و نعم الوکیل

وگویند

کافر است
وگویند اسماء خدا بقیاس روا است وگویند هر گاه که اعتقاد کند که خدا صادر و ناقض است
وگویند که اعراض دلیل نبود بر وجه صانع و نه صدق یکی از انبیا صلوات الله علیهم و رسل
گویند هر که اعتقاد کند که در نماز انشاء کند با حسام و شرایط وارد و جمله نماز را و
فاسد است و معصیت کرده است و هر که گوید بهشت و دوزخ الحال موجود است کافر
است صالحی گوید که روا بود که جوهر خالی از اعراض بود و احمد حائط و جاحظ گویند که
عالم را دو صانع بود یکی قدیم و دو یکی محدث که آن مسیح کند جائز است و احمد ابن ایوب ابن
مانوس گوید که خدا جمله خلق را بیافرید و ایشان را تکلیف کرد هر که فرمان برد او را
باشد او را بعلیین برد و هر که فرمان نبرد و عاصی شد او را بدین عالم فرستاد و در ادوار
او را میگرداند الا آنکه چون بصورت بهیمی رسد تکلیفات از وی بیفتد عطوی گوید انبیا
و رسل و صدیقان و شهدا و صالحان فرشتگانند که با علی علیین رفته‌اند احمد
حائط گوید پیغمبر را زنان بسیار بوده است و ابوذر تا هد تر از رسول است مرا
چرا که زن بسیار داشت طعن است معمر و اصحابش گویند هیچ اعراض در اجسام خدا نفعل
نیست و فعل جسم است که از وی پدید آید بالطبع اما نه باختیار و خدای تعالی را بر اعراض
قادر نبود و موافق مذهب ایشان خدای تعالی خالق موت بود و نه خالق اجسام
خود زنده میشوند و خود میمیرند و خود میزایند و خود نطفه بسته میشود ثمامت
ابن اشرس گوید که بسیار از حیوانات از پشه و مگس و مانند آنها را خالق نباشد
و خود پدید آیند فیته گوید که ثمامه ثلث خلق را دید که روز جمعه مسجد را دیده بصره
میرفتند بعضی از یاران خود را گفت که این خران را ببینید که چگونه این اعرابی ایشان را
از راه برده و سرگردان جاحظ در کتاب معنا حکم حکایت کرده که ثمامه گوید که همه کفار
و فلاسفه و دهریان و زنادقه و مجوس و یهود و نصاری نه در بهشت روند و نه

در دوزخ و کودکان و بهایم را خدا بیقال خاک بباد ببرد زیرا که بهشت و دوزخ جای ثواب است
و عقاب و اینها را نه عقاب باشد و نه ثواب از بهر آنکه ایشان معرفت حاصل نکرده‌اند
و بعضی گفته‌اند همه کفار و مشرکین و منافق و ملحد و زندیق و اهل کتاب همه در بهشت روند
برای آنکه خدا را ناشناخته بوده‌اند هر فرقه‌ای بطریقه خود ابن ریوندی از جاحظ حکایت
کند که او گفت خدای تعالی هیچ کس را بدوزخ نفرستد الا آنکه آتش بطبع خود ایشان را
کشد و بر وی کتاب حیل دزدان و کتاب غش صناعات و کتاب مخاریق و نوامیس از تصانیف
نامده است فضل حدیثی گوید هیچ حیوانی نبود تا حجت کیت و پیشه کرد میان ایشان پیغمبر
و نبی نباشد دیگر گویند خدا خلایق را در بهشت آفرید چون در بهشت معصیت
کردند بدر کرد و گویند هر که در دنیا چیزی یابد بسبب آن باید که در روضه اول خیری
کرده باشد و اگر شر باید شری کرده باشد و این مذهب تناسخ است از معتزله دیگر
گویند اول خونی که در دنیا بر زمین ریخت خون هابیل بود که قابیل را کشت جاریه
از معتزله گویند که انسان تا بود که بعضی از حشرات را بیافریند یکی از علما روایت
کند که مردی در نیشابور از قوم معتزله بود او را اجنا ربی گفتند در این مسئله با ابوعلی
ثقفی مناظره کرد و بعد از دو سه روز آمد پیش ابوعلی پاره گوشت کنده در دست
داشت و کرم بسیار در آن افتاده بود گفت کل اینها را من آفریدم ابوعلی گفت
اگر تو آفریدی بگو عدد ایشان چند نر و ماده آن کدام است الزام یافته
منقطع شد و گویند که روا بود که خدا مطیع حق تعالی در آنکه خدا چون مراد بنده براورده
و حاجت او روا کند مطیع بنده بود و روا بود که خدا از ناپدید عالم را … کند ابو
هاشم گوید خدا قادر نبود که جزوی یا کل دنیا را نیست کند از بهر آنکه چون فنا شد
عالم باشد و عالم ضد فنا چگونه بعد جزوی از فنا بیافریند آنگاه جمع ضدین بود

و مجامعت

و مجامعت ضدین مستحیل است از روی عقل و گویند اگر کافری مسلمان شود و یک دم
در دست او نباشد ابدی در دوزخ باشد و اسلام دیر اسود نه هد و گویند اگر کسی
توبه کند از گناهی که کرده باشد و او در وقت توبه … قادر نباشد توبه او درست
نبود یعنی اگر کسی دروغی گفته یا فحش نسبت بکسی کرده و بعد از آن گنگ شد و یا ذکر
و عورت او را ببرند توبه او قبول نباشد و گویند هر که بر خلاف معتزله باشد
از اهل سنه و جماعت اشاعره و زیدیه و اسماعیلیه و روافض و سایر فرقه مسلمانان
همیشه در دوزخ باشند پس نزد ایشان بهشت خالی باشد و همه خلق در دوزخ
باشند نظام و اتباعش گویند که قدرت و علم و حیات و سمع و ادراکات خدا را
نشاید گفت و نه اجسام و نه اعراض و نه اوایند و نه غیر او اند و نه بعضی از او
که اگر صفات تعدد صفات را دیگر نشاید کردن نگویند افعال بنده کان صفات ایشان
است و صفت ایشان نه اینا است و نه غیر و از ایشان و این اعراض نه اجسام اند
نه اشیاء این سخن متناقض است زیرا که چون اعراض باشد لازم آید که اشیا باشد
و گویند حرکات و سکنات از اعراض اند و کلام و طاعت و معصیت و کفر و ایمان و
لونها و طعمها و لایحها و بویها جمله اجسام اند و از زرقان حکایت کنند که او گفت هر حرکت
فعل است و سکون فعل نیست گویند فاعل کبیره و فاسق هرگاه مسلم باشد و بمیرند
از بهشت … اند و گویند شراب بحرارت آتش پاک میشود و خوردن وی حلال است
و هر مسکری جامد و مایع الاصاله تغییر مجز حلال است و گویند هر که نظر بزن اجنبی
با پسری کند و هر چند که از روی شهوت باشد مادام که نظر بجایی دیگر بیفکند بر وی
حلال است دیدن و در حین اضطرار و الجا اگر زنا کند یا لواطه کند عقاب بر وی نیست
اما بر وی حد نزنند و گویند هر که بسلطانی از سلاطین اسلام دشنام دهد

واجب القتل است و گویند سرقه و دزدی در حالت اضطرار جایز است تمام شد بعضی از مقالات
یهودان این امت و فاضل متدبر و فا فهم متامل میداند که این ملاعین چه گفته اند
در اقوال ایشان و اشاعره از آیات قرآنی و احادیث بسیار ظاهر میشود که طالع مانند خدا
لعنت کند این طایفه را لعنت بسیار والله تعالی اعلم   در بیان مقالات شیعه
اثنی عشریه کثر الله امثالهم و مذهب حق این طایفه ناجیه که نیکوی معاندین
از مسلمانان و نواصب و کفار و ملاحده وغیره و شیعه کثیرا میگویند که بعد از رسول
خدا صلعم حضرت امیر المومنین علیه السلام بلا فصل و یازده فرزندان او صلوات الله
علیهم خلیفه و امام دانند و خلافت خلفاء ثلثه و بنی امیه و خلفای بنی العباس
را باطل و ایشان را فاسق و فاجر و کافر دانند پس تفصیل اصول عقاید این طایفه
جلیله را بیان مینماید بدانکه طایفه شیعه که سنیان و سایر فرقه مسلمانان که ایشان را
رافضی میگویند اعتقاد خود اینست که دنیا با این وسعت و آسمانها با این عظمت
و انسان و حیوان و نبات و جماد و دنیاها و کوهها و دریاها و نهرها و ابنیهها و اصناف
حشرات الارض و بهایم و موذیات و موریعها و پشه را خالق و صانع و
آفریدگاری هست یگانه که نظیر و مانند ندارد و هرچه بوجود آمده از مبدع و
چیزی بالطبع بدون تاثیر او متکون نمیشود بخلاف ملاحده و سوفسطاییه و
بعضی از حکما و برخی از یونانیان و اصحاب ابن ابی العوجا که قائل نیستند بوجود
صانع عالم و دهریه خلق دنیا و ما فیها نسبت بدهر میدهند و طبیعیون گویند
خالقیت را بطبیعت بی شعور و بعضی از اهل نجوم گویند که اشیاء بتاثیر کواکب و طبایع
و عنصر و ادوار بعمل می آیند دیگر گویند که عالم که مراد ما سوی الله است از عرش تا فرش
و تحت الثری و آنچه در ما بین آنهاست محدث است و تا بهم رسیده همیشه نبود

ضرب چهارم

وابتدا

و ابتدا و زمانی در عمر ایشان ممکنات هست که هر یک در چه زمان و کی بهم رسیده بخلاف
دهریه و فلاسفه و اصحاب ادوار و طبایع و اهل نجوم و سوفسطاییه و طایفه از برهمه
و هندوان و برخی از جماعت ختا و چین و مغربیان و قلیلی از مسلمانان عدیم العقل و خوش
کار علم و همیه عقلیه که گویند عالم قدیم است دیگر گویند که کواکب انوار اند و سموات جسم
بخلاف فلاسفه و ارباب نجوم که گویند کواکب جسم اند زنده و ناطق دیگر گویند که عالم را
صانعی هست مختار که هرچه خواهد کند و نه موجب است و نه مضطر و نه عاجز بخلاف
فلاسفه که ایشان گویند موثر و موجب است دیگر گویند جمله موجودات صنع صانع مختار و
آفریده حضرت بیچون و کردگارانند بخلاف اهل طبایع که گویند هرچه ما تحت فلک قمر است
از تاثیر طبایع بود و طایفه از غلاة و بعضی از مسلمانان و قلیلی از حکما گویند که جبرئیل
و دیگر ما تحت فلک قمر تاثیر میکند و بعضی نسبت تاثیر را بائمه میدهند و بعضی نسبت
بشمس میدهند که مراد سلمان و مقداد و اباذر و عمار یاسر و عمر ابن امیه ضمیری
باشند که گویند ایشان از جانب علی علیه السلام که رب است تاثیر میکنند و
اصحاب نجوم تاثیر را بکواکب نسبت میدهند و صابئین با ایشان متفق اند دیگر
گویند صانع عالم موجود است بخلاف ملاحده که گویند نه موجود است و نه معدوم
دیگر گویند خدا قادر است لذاته بخلاف اشاعره که گویند قادر است بقدرت دیگر
گویند صانع عالم زنده است و باقی لذاته بخلاف مجبره که گویند حی است بحیات
و باقی است ببقا دیگر گویند صانع عالم سرمدی است و همیشه باقی بود بخلاف
حشویه و کرامیه که گویند او هلاک شود الا روی او و دلیل بر این آیه کل شیء هالک
الا وجهه را تاویل کرده تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا دیگر گویند خدا سمیع و بصیر است
نه با لات یعنی عالم است بمسموعات و مبصرات بخلاف مجبره و مشبهه و مجسمه که گویند

سمیع و بصیر است بآلت سمع و بصر و دیگر گویند خدا مستغنی است از جمله موجودات و از نفع
و ضرر و آلام و جمله شهوات مبرا است بخلاف حنابله که گویند خدا را ماکول و منکوح هست
و الم او را در می باید و دیگر گویند خدا جسم و جوهر و عرض نیست و جا و مکان ندارد زیرا
که جسم و جوهر و عرض نیست و جا و مکان ندارد زیرا که جسم و جوهر از ممکنات و مکان
از لوازم جسم اند بخلاف مشبهه و مجسمه و اکثر براهمه و حنابله و طائفه از مجوس و گبران
و بعضی از یهود بلکه همه ایشان و کرامیان و قاطبه نصاری و حشویان که نزد ایشان جسم
است و جا و مکان دارد و قاطبه نصاری و حشویان که نزد ایشان از فرشتگان و
اروس و کرنج و بلغار نزد ایشان معبود جوهریست از عنصر ثلثه و بعضی نسبت بجسم
میدهند و بعضی تشبیه بانسان کرده اند الا بعضی از نصاری قائل نیستند که جا و مکان دارد
و نزد بعضی از مسلمانان و براهمه بر عرش نشسته و اعضا و جوارح دارد و بعضی گویند اعضا اش
بصورت حروف است و روی اش بر روی مینمایند و بعضی گویند بصورت پسر ساده مینمایند و بعضی
او را جسم سیاه دانند و بعضی گویند استغفر الله بر خری سوار می شود بصورت مرد پیر
و بتنهائی چهار شنبه و جمعه فرود می آید و بر زمین می نشیند و احمد ابن حنبل
میگوید بر اشتر سوار است و جامه زرتار پوشیده است و نصاری لعنهم الله گویند
معبود مسیح است و همچنین کفار قریش اتخاذ صاحبه و فرزند باو میدادند و میگفتند
ملائکه دختران خدایند و بعضی از اهل تصوف مشترا خدا میدانند و بعضی خود را
خدا میدانسته اند و بعضی از جهال نسبت الوهیت را به بعضی از مشایخ میدادند و میدهند
و دیگر گویند خدا مرید است باراده حادث و کاره است بکراهت حادث که نه در محل بود
بخلاف مجبره که ایشان گویند مرید و کاره است باراده قدیم و دیگر گویند خدا در ازل
عالم بود بهرچه بوده و هرچه خواهد بود و هرچه خواهد آمد بخلاف [illegible]

که

که گویند عالم است حق تعالی بعلم محدث و همچنین با او در اینمعنی متفق است که در ازل عالم بنود
و دیگر گویند حق تعالی قادر است همه مقدورات بخلاف نظام که گوید در قبائح قادر
نبود و اشاعره گویند که کفر و ظلم و قبائح و شرک آفریده اما از وی نیک نبود و دیگر اتحاد
و ولد برای او محال است بخلاف یهود که گویند عزیر پسر خدا است و نصاری گویند عیسی
پسر خدا است و دیگر گویند خدا مرکب نیست بخلاف فلاسفه و سوفسطائیه و نصاری
که گویند مرکب است اما بعضی از نصاری گویند جوهر بسیط است از اقانیم ثلثه و این اقنوم
یکی را اقنوم اب گویند که ذات قدیم بود و دیگر را اقنوم ابن گویند و این کلمه است و سوم
را اقنوم روح القدس گویند و دیگر گویند مقدورات خدا نامتناهی است و دیگر گویند
خدا متکلم است و کلام فعل اوست و حادث است بخلاف مجبره که گویند متکلم است بکلام
قدیم ذکر گویند که قرآن حادث و مخلوق است بخلاف اشعریان که میگویند قدیم است
و مخلوق نیست و دیگر گویند که خدا را کسی ندیده و نتواند دید هرگز نه در دنیا و نه در آخرت
بخلاف مجبره که گویند خدا را میتوان دید بچشم سر در آخرت و بعضی از جهال صوفیه
میگویند که اکثر مشایخ ایشان خدا را دیده اند بلکه در عرش و غیره از اماکن با خدای تعالی
صحبت داشته اند و براهمه نیز بر این اعتقاد اند و دیگر گویند خدا را صفتی غیر از صفات
ثبوتیه و سلبیه که یاد کردیم نیست بخلاف ابو حنیفه و ضرار ابن عمر که نزد ایشان خدا را
صفتی هست که از ما ماهیت خوانند و الا خدا داند و صفتی دیگر که او را مطیع خوانند
و دیگر گویند که معرفة الله کسبی بود در دنیا بخلاف مجبره که گویند ذاتی بود و معتزلی
که در بغداد می بودند کسبی بود در دنیا و آخرت و دیگر گویند معرفة در دنیا ضروری بود
بخلاف جاحظ و علی اسواری که نزد ایشان در دنیا و آخرت ضروری بود و دیگر
گویند معرفة خدا واجب بود عقلا نه تقلیدا [illegible] بخلاف مجبره

كه كويند بنقل وشرع واستماع واجب بود وتحصيل ضروري است وملاحده واسمعيليه ميكويند
معرفة بكفته معلم صادق است وابن ريوندي وثمامة ابن اشرس وبعضي از حشويه
وفخر رازي وابن حجر وناصر الدين بيضاوي وغزالي وحنابلة بغداد وبعضي از معتزله
بصره ومعمر كيسان قايلند كه معرفة الله بتقليد است واستماع وهم ايشان كويند در معرفة
نظر در ان واجب نيست وديكر كويند معرفة خدا بفكر وانديشه ودلايل وبراهين حاصل
شود بخلاف ملاحده اسمعيليه كه كويند بفكر وانديشه حاصل نشود وبكفتن معلم
از زبان معلم حاصل شود ودر نزد صوفيه باوراد واذكار وتقوا ميشود ودر نزد براهمه
برياضت وسختيها وكفته پير است ديكر كويند اول واجبات نظر وتفكر بود ودلايل
بخلاف معتزله وزعفراني وباقلاني وابن صباغ مالكي وابن شاهين كه كويند ذات جهات
بفكر ودلايل نيست واول واجبات معرفة است نه چنين وبكويد ديكر كويند هر مولود
كه از مؤمن وكافر كه زايده شود بر فطرة اسلام اند والدعان بقبول مسائل وجهلت
مغطو داست براين بخلاف مجبره وفلاسفه وبراهمه كه كويند چنين نيست ديكر كويند
خدا را بر كافر نعمت هست واين نعمت موجب شكر است بخلاف اشاعره ومجبره كه
كويند خدا را بر كافر هيچ نعمت نيست نه در دنيا ونه در آخرت وشكر منعم واجب نيست
ديكر كويند صانع عالم يكي است وقديم ونشايد كه با آن قديم قديم ديكر بود بخلاف
صابيان كه نزد ايشان سبعه سياره قديم اند ومؤثر واشاعره بغير ذات هشت قديم
قايلند ديكر كويند خدا شريك ندارد نه در خدايي ونه در عبادات بخلاف مجوس و
نصارى واصحاب مانى ونقاش وثنويات وبراهمه وبعضي از مغربيان وسكان سواحل
سرانديب [illegible] وقاطنان زير خط استوا واهل صيام [illegible] ودعنا وسبوا
واهل صرص وخطا وختا بالغ وبعضي از اهل چين وتبت كه بشريك قايلند وكفار

قريش

وعيسى

هم باين اعتقاد بوده اند واحمد ابن حايط از علما معتزله كويد كه عالم را دو مدبر اند خدا
يكي قديم است وديكري حادث واتحاديه از صوفيه نيز براين رفته اند وغلاة نيز
اين افترا را بر بعضي از ائمه معصومين عليه السلام بسته اند ديكر كويند خالق
ورازقي صفت فعل خدا است نه صفت ذات بخلاف ابو حنيفه واتباع او وكراميه و
حشويه كه ايشان كويند صفت ذات است وخدا در ازل خالق ورازق بوده ديكر كويند
خدا از حلول واتحاد منزه است بخلاف بعضي از اهل تصوف واصحاب مسيلمه كذاب
واصحاب ابن مقنع خراساني وعيسويان وبرخي از هندوان كه دعوى حلول واتحاد
ميكنند ديكر كويند روح بعد از فراق از جسد باقي است بخلاف مجبره كه كويند
روح فاني شود ودر قيامت اعاده كند ديكر كويند حقيقت وماهيت روح را بغير
از خدا كسي ديكر نميداند بخلاف جمعي كه كويند جوهر مجرد است وبعضي كويند جسم لطيف
دقيق هوائي است بر هيئة حيوان ودر نزد مجبره جسم است ودر نزد اطبا خون
وطبيعيون حرارت غريزي كه در جوف نباتات وحيوانات محتبس است روح ميدانند
ديكر كويند روح مخلوق است بخلاف احمد ابن حنبل كه هر كه كويد روح مخلوق است
مبتدع بود وهر كه كويد حادث كافر بود خدا عالم را هست كرد بعد از انكه نيست بود
بي ماده وان تقدير كرد بخلاف بعضي از حكما وفلاسفه ويهود وبعضي از صوفيه كه
كويند اجسام را از هوا آفريد وبعضي كويند از آب آفريد وثنويان كويند از ظلمت
آفريد وطبيعيون كويند كه بطبيعت متكون شد واسمان از دود بهم رسيد وآب از
بهم رسيد وبعضي كويند آب از عرق زمين بهم رسيد وفلك از نفس كشيدن
زمين بهم رسيد وزمين از كف آب وكوهها از موج آب بهم رسيد بي مؤثر
وبعضي كويند ماده اينها همه از جوهر بود وجوهر قديم بود ومعتقدان ماده جوهر

کرنزد

ایشانرا آفرید دیگر گویند عرض موجود نیست بخلاف دهریان و ابو القاسم کعبی و اصم
ایشان عرض موجود نیست و ممکنات جوهر اند یا اجسام و اعراض ممکن الوجود نیست و دیگر
گویند مقدورات بیست و دو نوع است و از ده مقدور ما نباشد و نه مشترکست میان
خلق و خالق ﷻ و دیگر مقدور بنده است نه مقدور خالق و آن فعل مباشر بود بخلاف
مجبره که گویند اعراض مقدورات سه نوع است و هیچ مقدور بنده نیست و فعل مباشر
آن خالق است دیگر گویند ممکنات از جواهر و اعراض و اجسام خلق خداست بخلاف
ثمامه ابن اشرس که گوید حشرات الارض را خالق نیست و مجوس گویند حشرات
الارض و موذیات را اهرمن آفریده است و سوفسطائیه گویند اول خدا چیزی بیافرید
و از آن چیز چیزی دیگر بیافرید و این هر دو مدبر اند در عالم یکی را عقل گویند و دیگری را
نفس دیگر میگویند عدم جسم نفی صرف است و نه جوهر است و نه اعراض بخلاف
مشبهان و خیاط از معتزله که نزد ایشان هر چه در حال وجود است جسم است و در حال
عدم جسم نباشد دیگر گویند خلا شیء است لا کالاشیا یعنی چیزیست که بهیچ چیز
نماند بخلاف باطنیه و حمادیه ... که گویند خلا نه شیء است و نه معدوم
است و نه موهوم و نه مظنون دیگر گویند اشیا را حقیقتی هست بخلاف سوفسطائیه
و هیولی که حقیقت در هیچ چیز نزد ایشان نیست و روا بود که پیر را که ببینی جوان باشد و ریش
بی ریش باشد و دیگر گویند اشیا هیولی نیستند بخلاف افلاطون و اتباعش که
هیولی میدانند دیگر گویند موت را میتوان دید بخلاف اشاعره که گویند نتوان دید
و دهریه گویند مردن ستردن اسانست هر حیوانی که بر او حزد میمیرد و اصحاب
طبایع میگویند که حرارت و برودت که میل با یکدیگر کنند حیوانات میمیرند دیگر گویند
که آسمانها و زمین و کوهها و دریاها ثابت خدا نیست کرده اند ایشانرا بخلاف

ملاحده

خواهند

ملاحده و سوفسطائیه و دهریه و اکثر منجم و طبایعی که گویند نیست نشوند و همیشه
بوده و دیگر گویند کلام صفت است یعنی عرض است بخلاف نجاریه که چون بنویسد جسم بود
و چون بخوانند عرض بود دیگر گویند بقای بعضی از اعراض در دو زمانی جایز بود و بعضی
جایز نبود بخلاف کعبی و اشعری و اکثر حکما و بعضی از بغدادیان که گویند عرض در دو زمانی
باقی نبود و کرامیه گویند که جمله اعراض محدث اند بخلاف قومی از دهریان که گویند
اعراض اجسام قدیم اند و قومی از طبیعیون گویند محدث اند اما هرگز فنا نشوند که حادث شوند
دیگر گویند خدا کفار و عاصیان را وعید کرده است نه عاصیان را و اشعریه بر این رفته
اند و مرجیه نیز با ایشان اتفاق دارند و مقاتل و سلیمان و قومی از اهل خراسان
و ماوراء النهر نیز این اعتقاد دارند و بعضی از مجبره و خراسانیان گویند که وعید
با ایمان ضرر نمیکند و از ... ایمان سؤال میکنند و اکثر اهل سنت علیهم اللعنة
و سنیان هند و حنابله و حنفیان متابعت قول اخیر کرده اند و میگویند هر که اسلام
در کسی یافت شود بغیر از کفر هر معصیتی و گناهی که بکند از زنا و لواطه و خون ناحق
و شرب خمر و سرقت بخشیده می شود و وعید با او اثر نمیکند و وعید مخصوص بکفار است
و این چند از آیات و اخبار ... و در باب وعید تاکید است به نکردن معاصی زیرا
که اسلام را خواسته است حق تعالی از بندگان و معصیت اینست که اسلام اختیار
نکنند و کافر شوند و هرگاه مسلمان شدند گناهان که میکنند از جهالت است دیگر
گویند شک و سهو و غلط بر خدا روا نبود و خواب و ... بخلاف
کیسانیه و حنابله و مجسمه که ایشان اینها را روا دارند دیگر گویند خدا کفر و شرک
و زنا و الحاد و نفاق و غیره از او بود ناشایسته را در بنده نیافریده است و نخواهد
آفرید زیرا که اینها افعال بندگانند و بنده مختار است در کردن و نکردن بخلاف

والشاعرة والناجیه ومصنا ویه فرقش وکتاعرب کرد ایام جاهلیت بودند و بعضی از یهود
ونصاری ومشرکان دیراهمه وکافران که گویند جمله فساد که در عالم است همه را خدا
افریده است در بندگان واراده و قضای اوست و خدا میخواهد که او را ثالث ثلثه
بگویند ومریم وجمله انبیا وملائکه را صلوات الله علیهم ناسزا بگویند وایشان را دشنام
کنند بحق تند دیگر گویند جایز نبود که انبیا و اولیا و ایشان را در دوزخ کند و کفار را
در بهشت بخلاف مجبره گویند خدا اگر جمله انبیا و اولیا و صلحا و ملائکه و مومنان
را در دوزخ کند نیکو بود بعدل و اگر جمله کفار با مشرکان و فرعون و شداد
و نمرود و هامان و قابیل و ابلیس را در بهشت کند و درجات ایشان از درجات
انبیا و رسل و ملائکه عالیتر کرداند نیکو بود و فضل باشد و قاطبه نصاری
گویند که جمله انبیا در دوزخ بودند بسبب گندم خوردن آدم ع و حضرت مسیح
آمد و جهنم را خراب کرد و انبیا را نجات داد دیگر گویند کسی بی عصیان و گناه داخل
جهنم نمی شود بخلاف مجبره که گویند بی عصیان مستحق عقوبت می شوند دیگر گویند
خدا ظالم نیست و ستم بر بندگان نمیکند و بظلم ظالمان راضی نیست بخلاف
مجبره که گویند که خدا ظلم میکند دیگر گویند خدا نشاید یکی را بجرم دیگری عذاب
کند و گناه کسی را بر دیگری ننویسد بخلاف مجبره که گویند که خدا اطفال را بکردار
مادران و پدران عذاب کند اگرچه سقط بود که از شکم مادر افتاده باشد دیگر
گویند که خدا مکلفان را قدرت بر ایمان و عاصیان را قدرت بر توبه داده است
که اگر قدرت نداده بودی تکلیف قبیح بودی بخلاف مجبره بلکه قاطبه اهل سنت که
گویند خدا کافران را قدرت بر ایمان نداده و کفر را در ایشان آفریده و عاصیان را
توفیق توبه نداده و هرچه ابلیس میکند خدا در وی آفریده و راضی باین را ازو

میخواهد

میخواهد و از مشرکان شرک و از کافران کفر و از زانیان زنا و از قاتلان قتل میخواهد
دیگر گویند که تکلیف ما لایطاق نشاید بود و خدا چنین نکند بخلاف مجبره که نزد
ایشان جایز بود و محمد بن اسمعیل بخاری و ابو داود و سلیمان بن الاشعث سیستانی
و ابن عساکر و ابن مردویه و خطیب و بلادری از ائمه ضلالت اهل سنت و جماعتی
بر این رفته اند دیگر گویند بر خدا دروغ جایز نبود بخلاف عطوی از شاگردان اشعری
که او گوید دروغ بر خدا جایز بود و بسیار غلو دارد و این ملعون دیگر گویند اگر کسی
گناه بسیار کند و از بعضی توبه کند و از بعضی توبه نکند از آنچه کرده است درست
بود بخلاف ابو هاشم که گوید اگر کسی از هزار نوع گناه توبه کند و از یکی نکند هیچ
قبول نبود و قاطبه نصاری گویند که اگر گناه را بر رهبانان و کشیشان عرض کنند
که ایشان ببخشند بخشیده میشود و اگر عرض نکنند بخشیده نمیشود دیگر گویند بنده
بعمل نیک مستوجب ثواب میشود و بعمل بد مستوجب عقاب بخلاف معتزله و اصحاب
وعیدیه که گویند نه نیکی بدی را باطل کند و بدی نیکی را دیگر گویند اگر کسی
گناه کار باشد و بی توبه بمیرد و مومن بود یا خدا او را عفو کند یا بشفاعت رسول
یا یکی از ائمه معصومین ع او را ببخشند و اگر شفاعت او نکنند بدوزخ شود و بقدر
آن گناه عقوبت کنند و بعد از آن خدای تعالی برو تفضل کند و او را بجزای عمل
نیک به بهشت برد و همیشه در دوزخ نماند بخلاف اهل وعیدیه و معتزله و غیرهم
که ایشان گویند اگر کسی هزار سال عمر او بود و صایم الدهر و قایم اللیل بود و یک گناه
کبیره از وی در وجود آید و بی توبه بمیرد ابد الاباد در دوزخ بماند و از جمله ایمان و عبادت
ضایع شود و مخلد جحیم خواهد باشد بعضی از بخاریه و زعفرانیه و قلیلی از حشویه
و ابن مردویه و اشعری و سیفی بر این رفته اند دیگر گویند رسول خدا و ائمه هدی

نه او انبیاء عظام صلوات الله علیهم اجمعین خصوصاً پیغمبر ما با خلص مؤمنان شفاعت عاصیان
و گناهکاران از مؤمنان و شیعیان را میکنند بخلاف خوارج که قطعاً بشفاعت قایل نیستند
و اشاعره گویند که رسول خدا تنها شفاعت میکند نه کسی دیگر را و درجه ایشان را
در بهشت زیاد میکنند نه شفاعت از برای اسقاط گناه است دیگر گویند مؤمن دو نوع بود
یکی حکمی و یکی حقیقی مؤمن حکمی آن بود که بایمان وی بظاهر وی در حکم کنی از این مؤمن
ارتداد جایز بود و چون مرتد شود معلوم کرد که اینچه بزبان میگفت در دل نبود و اگر
مؤمن حقیقی بود وی را ارتداد از وی تصور نه بسته از بهر آنکه چون معرفت حاصل شد
علم شود و علم و معرفت یقینی تمام بود بمنزله علم ضروری بود مادام که عقل باقی باشد
که شک و شبهه در وی راه نیابد پس وقوع کفر از مؤمن حقیقی محال بود و گویند هرچه
از اعراض باشد منقطع بود نه دایم بخلاف ابو علی جبائی که او گوید اعراض دایم بود و
گویند عوض شاید که در دنیا بوی رسد نه در عقبی بخلاف آنکه گوید عوض دایم بود در دنیا
نه در آخرت و دیگر گویند ثواب در دنیا بمکلف نرسد برای آنکه ثواب دایم است و عطا
در دنیا محال بود و لازم بود که میان انقطاع تکلیف و اتصال ثواب زمانی بگذرد روا
بود که او را عمر دهد تا ایمان بیاورد بخلاف کرامیه و بعضی از معتزله گویند روا باشد
که ثواب در دنیا باو رسد و نگذارند که او ایمان بیاورد تا بمیرد دیگر گویند خدا انبیا
و رسل و ملائکه و مؤمن و کافر را همه لطف کرده است و هدایت فرموده و حجت تمام
کرده و قوت و اختیار داده که تمیز کنند میان حق و باطل و کفر و ایمان و بعضی بعقل
و نقل و کسی را مخصوص کرده اند از انبیا و اوصیا را بخلاف مجبره که گویند انبیا و رسل را
با ملائکه و مؤمنان را توفیق داده و هدایت کرده و دیگران را نکرده دیگر گویند اسماء
الهی بوحی درست شده از قرآن و حدیث و او را بنام دیگر نمیتوان خواند بخلاف ابو حنیفه

د

و اشاعره و جبائیه و بعضی از معتزله که گویند خدا را عارف و عاقل و مطیع میتوان خواند دیگر
دیگر گویند بعد از خلقت انسان بعثت انبیا واجب بود بخلاف براهمه و اشاعره و جبائیه
و بعضی از معتزله که گویند خدا را عارف و عاقل و مطیع میتوان خواند دیگر گویند بعد
از خلقت انسان بعثت انبیا واجب بود بخلاف براهمه و اشاعره و حکماء اهل خطا
و معتزله که گویند واجب نبود دیگر گویند عدد انبیا صد و بیست و چهار هزار اند
و سیصد و سیزده تن مرسل اند یهودی کمتر قایل اند و نصاری بیست و چهار
هزار قایل اند و همه را صاحب کتاب میدانند دیگر گویند اول انبیا آدم ع بود و
مجوس گویند کیومرث است و براهمه گویند اول انبیا آدم است و آخر شیث ع دیگر
گویند آدم و حوا را دختر و پسر خود را بزنی ندادند بزوجیت بخلاف اهل هند و یهود
و نصاری و مجوس که قایل اند دیگر گویند کفر و عصیان سهو و نسیان از انبیا و
اوصیاء واقع نشده بخلاف یهود و مجبره که گویند واقع شده و این فرقه از اشاعره
بسیار غلو دارند و کفر انبیا و اهل سنت هیچکس را معصوم و مؤمن نمیدانند دیگر
گویند معجزه در دست نبی و امام ظاهر شود بخلاف مجبره که گویند از غیر ایشان ظاهر
شود و اهل تصوف نسبت معجزه را بمشایخ خود میدهند و گویند عین القضاة مرده را
زنده کرد دیگر گویند پیغمبر ما و اوصیای او بهتر از انبیاء و ملائکه مقربین اند
بخلاف کل اهل قبله از مسلمانان که قائل نیستند که اوصیا دوازده گانه افضل
بهتر اند و قلیلی از ایشان گویند که آدم ع و ابراهیم بهتر اند و بعضی از معتزله
گویند که در فضل انبیاء همه با هم یکسان اند ابو عبد الله حلیمی و باقلانی از اشاعره
و بعضی از حشویان و نجاریه گویند ملائکه بهتر از انبیا و رسل اند دیگر گویند
انبیا بعد از رسالت نبی اند بخلاف اشاعره که گویند بعد از ادای رسالت

نبی نیستند الا بمجاد دیگر گویند روح بعد از مفارقت بعد از مفارقت بدن که فانی است باقی است
و امداد در برزخ بقالب مثالی میبرند بخلاف مجوس و براهمه و تناسخیه که گویند در بدن
حیوانات دیگر نقل میکنند و معتزله میگویند باقی نمیمانند و معدوم می شود دیگر
گویند هر که دعوی الوهیت کرد و هر چه بر دست او ظاهر شد از خوارق نمی بود و
حقیقتا لاحق بود دیگر گویند معجزه با نبوت ضروریست خارج مجعفر دعوی جایز
میدانند دیگر گویند انبیا و رسل و اوصیاء و ملائکه مؤمن اند قطعا اشاعره و حشویه
هیچکس را مؤمن نمیدانند دیگر گویند در برزخ مخاطبه با روح است نظام و ابن راوندی
و معمر و قومی از اشاعره و غزالی و اسکندرانی و زعفرانی و نظیر ایشان و ابن عساکر
گویند مخاطبه با بدن است دیگر گویند معرفة الله و الرسول و الامام واجب است عقلا
ببراهین و دلایل در اصول و در فروع تقلیدی عقلا و نیابی از آن نقلا بخلاف مجبره
که گویند واجب است شرعا دیگر گویند امام باید مختار من عند الله باشد بخلاف خوارج
و نواصب و سنیان که تعیین امام را مختار من الرعیه میدانند و عباسیان بمیراث میدانند
زیدیه بشمشیر میدانند که هر کس فاطمی نسب باشد و عالم و زاهد و شجاع باشد
و خروج بسیف کند امام است دیگر گویند امام بلا فصل بعد از پیغمبر علی علیه السلام
بخلاف اهل سنت و نواصب و خوارج و اکثر زیدیه که ابی بکر را میدانند دیگر گویند
امام مثل پیغمبر می باید معصوم باشد بخلاف همه مسلمانان مفضول را درست میدانند
که عصمت را شرط نمیدانند دیگر گویند امام باید که در همه کمال افضل از رعیت باشد
در علم و زهد و عفت و شجاعت و عدالت و تقوی و صلاح بخلاف همه مسلمانان
مفضول را درست میدانند هر چند فاسق و فاجر و نادان و حرز باشد و مثلا
ندانند دیگر گویند هر کس امام نباشد و دعوی کند مثل دعوی نبوت است کافر است

بخلاف

بخلاف همه مسلمانان که کافر نمیدانند دیگر گویند پیغمبر ما خاتم پیغمبران است بخلاف
یهود که پیغمبر موعود را حضرت صاحب قائم میدانند و بعضی از نصاری گویند خواهد بود
دیگر گویند خلیفه پیغمبر دوازده اند و یکی الان زنده بسیار از ترس مخفی خواهد بود
و آخر بیرون می آید بخلاف سنیان که بچهار امام قائل اند و زیدیه بدیر پنج قایلند
و زیدیان بنه و بعضی بیانزده قایلند و عباسیان بسی و هشت تن و واقفیان شیعه
بیکی بنده از شیعه بچهار قایلند اول امیر المؤمنین علیه السلام و آخر محمد حنفیه
است و اسماعیلیان بهشت هشت تن و بعضی بر بیست و پنج قایلند از اولاد محمد ابن
اسماعیل ابن حضرت صادق علیه السلام که سلاطین مصر و سکندریه مغرب بودند
و زیدیه گویند امامت هر کس از اولاد فاطمه علیها السلام که خروج بسیف کند الحق
دیگر گویند هر گاه امامت مغلوب و مقهور باشد تقیه میکند و بر دیگران واجب است
و همچنین مؤمنان نیز چنین اند بخلاف کل هر گاه خوف تلف مال یا نفس یا ناموس
یا جان باشد تقیه میکند بخلاف معتزله و اهل سنه و زیدیه و خوارج و نواصب
و حشویه که تقیه را جایز نمیدانند دیگر گویند هرگز زمانی از امام خالی نبوده
و نخواهد بود از ابتدای آفرینش تا روز قیامت بخلاف همه مسلمانان که خلو عالم
از امام میدانند دیگر گویند خروج بر امام عادل مثل خروج بر پیغمبر است که هرگز
بیرون نباید که کافر شود و هرگز امر زیدیه نشود بخلاف همه مسلمانان که گویند
خروج بر امام زمان کافر نشود دیگر گویند بعد از پیغمبر ائمه هدی و فاطمه زهرا
علیها السلام افضل کل اهل قبله الا تفضیل از زیدیه و معتزله و بعضی از شیعه
غیر امامیه که فاسقان و کافران و مرتدان صحابه از سنی کمتر از اهتزاز بخلاف یتق
میدانند دیگر گویند در مذهب ما رای و قیاس و اجتهاد و استحسان عقلی اجماع

بدون دخول معصوم وحسن وقبح شرعی نیز باشد بخلاف همه مسلمانان وهنا فقاتی که
جایز میدانند دیگر کویند بهشت ودوزخ الحال موجود اند بخلاف معتزله که کویند
بعد از قیام قیامت آفریده خو[illegible]شد دیگر کویند بهشت ودوزخ هرکز فانی نشود
بخلاف فرار ابن عمر که کوید فانی شود دیگر کویند نعیم اهل بهشت وعقاب دوزخیان
همه باشد وآخر نشود بخلاف ابو الهذیل که کوید هر دو فنا شود دیگر کویند بهشت
جای سلک وخلق تعظیم از حشرات الارض نیست بخلاف کرامیه که کویند ایشان
در بهشت باشند دیگر کویند خدا در قیامت حساب خلایق را میکند بخلاف
خیاط از معتزله و شادی که کویند مسیح حساب خلایق را میکند دیگر کویند
اول کسی که ببهشت رود امیر المؤمنین است زیرا که لوای حمد در دست او ست
و پیشا پیش پیغمبر رود وبعد از آن رسول خدا وائمه هدی وانبیا عظام این امت
داخل شوند وبعد از آن اصحاب دیگر ومؤمنان جن وانس در درجات پیغمبر
واهل بیت او اند همه خلایق در جنت اند در این مسائل کل جملة لفین انام ما
وبعضی از مسلمانان خلاف بسیار کرده اند ومقام کنجایش ذکر آنها نیست دیگر
کویند میان بهشت ودوزخ جایی است که از اعراف میکویند مرتبت حضرت آلات
کاران مادر لردسم وحجابین وبعضی از مستضعفین اکر خدا خواهد با انجامی فرستد
ونواصب کویند محال است وکویند وعلى الاعراف رجال کنایه از علو انقاد است
ولیس وعبد الله ابن سهل قشری کوید اصحاب اعراف اهل معرفت باشند از مشایخ
واولیاء اهل تصوف وکویند عذاب کور ومنکر ونکیر در ومنان واهل برزخ وعقوبات
وعقبات همه حق است زیرا که مخبر صادق بان خبر داده بخلاف فرقی از معتزله وبجاد به
ومجوس وخوارج وبعضان یهود ونصاری وملحدین که کلهم واصحاب تناسخ وبراهمه انکار

انزا

انزاد وبعضی خلاف را کرده وکعبیان معتزله بر آن است که سؤال در وقت رسیدن صوت
نه قیامت دیگر کویند میزان ثابت است از انبیا واوصیا وائمه هدی اند
که میزان حقیقی اند و پیش از قیامت خروج دجال وبیرون آمدن یاجوج وماجوج
وپیدا شدن دابة الارض ودخان وطلوع صاحب ورجعت بایه الامر ودمیدن صور
وزوال دنیا وحشر ونشر وکوثر وصراط وشفاعت واهوال قیامت وزنده شدن
مرده کان وحساب وپریدن نامه ها واستنطاق جوارح وشهادت اعضا وخصومات
قیامت حق است وخواهد شد واز امور ممکنه است وآنچه پیش از قیامت باید بشود
راست است وبعمل می آید وآنچه در قیامت است واقع می شود واز امور ممکنه است
ومعتقد آن قادر است به پیدا کردن اینها وخبر آن صادق حضرت رسالت پیغمبر وخلفا
الصلوات الله علیهم خبر بان داده اند وکلام الهی بر آن ناطق است بخلاف کل
کل خلق عالم از مسلم وکافر واهل کتاب که در هر یک از اینها حرفها زده اند بعضی مطلق
منکر اند وبرخی ببعضی از این مراتب قائلند وبعضی در خصوصیات آن خلاف کرده اند
دیکر کویند اطفال مخالفان ومشرکان بعد از اتمام حجت خادمان اهل بهشت
اند واکر باپدران بجهنم روند معذب نخواهند بود مکر آنکه در قیامت ابا نموده
باشند از آتش رفتن را بخلاف نواصب که کویند در جهنم اند باپدران خود و
معذب اند دیکر کویند بکردار مادر وپدر اطفال را معذب نمیکند خدای تعالی
بخلاف اهل جبر ونواصب کویند که عظامی قوم را بکردار ضعفا عذاب میکنند
وضعیفان را بکردار اقویا واطفال را بکردار زشت مادران وپدران عذاب میکنند
دیکر کویند خدا قادر است بر اعاده معدوم بخلاف شاکردان بهر سینان وفارابی
وحکما که منکر اند دیکر کویند حرام روزی نبود بخلاف مجبره وجهال از مسلمانان که

گویند حرام عذبی بود کراهیه گویند از جهة غذا رونی بود دیگر الحیلانا از برای ملکت
دنیوی بود این مجلی بود انا اصول مذهب شیعه اثنا عشری کثرالله امثالهم وقریب هفتاد
هزار مسئله است در اصول و فروع که کفار و مخالفین و مسلمانان با شیعیان خلاف
دارند حالا بندها لم مؤمنین و مؤمنات را از میل کردن از حق بباطل و مذاهب غیر حق
نگاه دارد بحق محمد و آله الامجاد تمام شد این رساله بدست مؤلف در پانزدهم

شهر محرم الحرام سنه

هزار و صد و سه هجریه

بر سبیل استعجال

والحمد لله

رب العالمین

تمت

بالخیر

تم

يصل الخط الى المصنع الى يد حاجي
محمد حاجي وهو يوصله الى يد
الشيخ عبد الحسين ابن الشيخ قاسم كشميري
وهو يوصله الى يد محمد حسين امانة
الله ورسوله وصوله بالخير اليه
قطعات
١٦٤٢